



ISSN:3534-2588

ماهنامه تخصصی میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری

پهمن ۹۶



سیستان و بلوچستان
معاونت پژوهشی

جریان روشن فکری در سیستان (بخش دوم)
نگاهی به فعالیتهای مرکز پژوهشهای خلیج فارس
و دریای عمان در حوزه بلوچستان شناسی
فرهنگ توسعه یافته عصر مفرغ در گورستان
اسیدز برمان بلوچستان، جنوب شرق ایران
نقش ملک شاه حسین سیستانی
در زنده نگاه داشتن نام و یاد سیستان
معرفی مهمترین سفرنامه ها و خاطرات
منتشره درباره بلوچستان در دوسدهی اخیر
کنه م کنجکه نونو:

میراث لحظه های غربت و شادمانی زن سیستانی
رو دوزیهای پوشاک زنان استان سیستان و بلوچستان
بررسی جلوه رنگ های طبیعی در زندگی مردم بلوچ
آرزوهای کوچک گردشگری (میخوای باشم، تو بشین!)



q5

کاو ماهنامه تخصصی اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان سیستان و بلوچستان



صاحب امتیاز: پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری
مدیر مسئول: کانسر مشتاق کوهری
مدیر اجرایی: فرشید فیروزان
سردبیر: تقیوم سزی
ویراستار و ناشر چاپ گیتی کتیان
صفحه آرا: الهامفضل برنا
سروس عکس: نمراله کوهرن
شمارگان: ۱۰۰۰۰ عدد

نشانی:

زاهدان، بلوار شهید مطهری، خیابان اتحاد، مرزهی
منطقه‌ای جنوب شرقی، معاونت پژوهشی، مجله کاو

نفس

۰۴۲۴۴۹۱۲۸۷ و ۰۵۴۳۳۲۵۲۰۲ (داخلی ۳۷۵)

پست الکترونیکی:

kavmagazineinfo@gmail.com

شماره استاندارد بین‌المللی 2588-3534



کاو در وبسایت و خلاصه کردن مقالات آزاد است.
- مقالات پژوهشی لازم است با فرمت مقالات کاو که در
سایت اداره کل بارگذاری شده است، نگاشته شود.
- مطالب برجسته در مقالات لزوماً دیدگاه گردانندگان
کاو نیست.
- مجله کاو در مجموعه معاونت پژوهشی اداره کل
میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان
سیستان و بلوچستان و زیر نظر این معاونت تهیه و
تعمیم می‌شود.



مجله ی کاو برای هر چه بهتر شدن محتوای مطالب نشریه،
پذیرای انتقادات و پیشنهادات خوانندگان محترم است.



عکس جلد: نمراله کوهرن
آبراهیم سیمور آلفه بهمنپور



رودخانه سرباز-کاندو (تساح بوزه کوتاه)
افشین والی نژاد



پذیرش دانشجو بدون کنکور مقاطع کاردانی و کارشناسی

مرکز علمی کاربردی میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری

مقطع کارشناسی حرفه ای:

کارشناسی حرفه ای گردشگری
کارشناسی حرفه ای طراحی و الگوسازی پوشاک
(در دو گرایش لباس مجلسی، خانگی و لباس اقوام)
کارشناسی حرفه ای صنایع دستی، صنایع سنگی

مقطع کاردانی حرفه ای:

کاردانی حرفه ای گردشگری
کاردانی حرفه ای طلا و جواهر، تراش سنگ های قیمتی
کاردانی حرفه ای صنایع دستی، سفال و کاشی سنتی
کاردانی حرفه ای صنایع دستی، مصنوعات چوبی
کاردانی حرفه ای صنایع دستی، مصنوعات سنگی
کاردانی حرفه ای طراحی و الگوسازی پوشاک



پذیرش، مشاوره تحصیلی و شغلی رایگان و کسب
اطلاعات از ساعت ۸:۰۰ صبح الی ۱۴:۰۰ با مراجعه حضوری
به دانشگاه و تماس تلفنی انجام می پذیرد.

آدرس: خیابان امام خمینی، تقاطع خیابان کفعمی
مرکز علمی کاربردی میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری
تلفن تماس: ۰۵۴ - ۳۳۲۱۱۲۰۰



دانشگاه جامع
علمی کاربردی

فهرست

- ۲ جریان روشن‌فکری در سیستان (بخش دوم)
- ۲۱ نگاهی به فعالیتهای مرکز پژوهشهای خلیج فارس و دریای عمان در حوزه بلوچستان‌شناسی
- ۲۹ فرهنگ توسعه یافته عصر مفرغ در گورستان اسپیدز بزمان بلوچستان، جنوب شرق ایران
- ۳۵ نقش ملک‌شاه حسین سیستانی در زنده نگاه‌داشتن نام و یاد سیستان
- ۵۳ معرفی مهمترین سفرنامه‌ها و خاطرات منتشره درباره بلوچستان در دوسدهی اخیر
- ۵۸ ننه م کنجکه تونو؛ میراث لحظه‌های غربت و شادمانی زن سیستانی
- ۶۳ رو دوزیهای پوشاک زنان استان سیستان و بلوچستان
- ۷۴ بررسی جلوه رنگ‌های طبیعی در زندگی مردم بلوچ
- ۷۹ آرزوهای کوچک گردشگری (میخوای باشم.. تو بشین!)

سر مقاله

در یک فضای پژوهشی و مهم‌تر از همه سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری که اصل و اساس آن بر پژوهش استوار شده است، هیچ زمانی برای گفتن از پژوهش، بودها و کمبودها و نبوده‌هایش دیر نیست. هر ساله در جای جای ایران شاهد انجام پژوهش‌های مختلف در زمینه‌های متفاوت هستیم اما اغلب این سوال به ذهن می‌رسد که به چه میزان از این پژوهش‌ها - با فرض اینکه پژوهش بر اساس اصول و امانت و صداقت انجام شده باشد - در برنامه‌های اجرایی استفاده می‌شود؟ گذشته از این قسم سوالات موضوع دیگر کمبود پژوهش‌های دقیق و به تبع آن برنامه‌ریزی‌های کارآمد در بعضی رشته‌ها و مناطق احساس می‌شود.

به لطف اینکه اساس شکل‌گیری سازمانی به نام میراث فرهنگی بر کاوش‌ها و مطالعات باستان‌شناسی و حفاظت از ائینه و آثار تاریخی و باستانی شکل گرفته است، خوشبختانه هنوز برنامه‌ی کاوش در اقصی نقاط کشور با شدت و ضعفی در حال انجام است و گزارش های آن نیز در اختیار علاقمندان و متخصصین قرار می‌گیرد. اما به نظر می‌رسد حوزه‌هایی چون گردشگری و صنایع‌دستی و تا حدی مردم‌شناسی - مردم‌نگاری و عناوینی از این دست کمی مغفول مانده است و با گزارشی از پژوهش‌های انجام شده به وسعت لازم منتشر نشده و یا اینکه نتیجه‌ی پژوهش‌ها در عمل مشاهده نگشته است. نکته‌ی اصلی که به دنبال آئیم به طور خاص کمبود پژوهش‌هایی در این حیطه در جغرافیای استان سیستان و بلوچستان را هدف قرار داده است. البته پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری در این سال‌ها سعی کرده است رسالت خود را انجام دهد. مراکز دانشگاهی و پژوهشی نیز به انجام پژوهش‌های فراوانی تحت عنوان پایان‌نامه‌ها و رسالات دانشجویی در مقاطع مختلف تحصیلی پرداخته‌اند. اما هنوز سوال اصلی این است: چه میزان از این پژوهش‌ها کاربردی و قابل استفاده بوده و چه میزان از آن در اختیار دستگاه‌های اجرایی قرار گرفته و چقدر از این پژوهش‌ها در تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی‌های میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری مورد استفاده قرار گرفته است؟

یک کلام؛ ما چقدر به انجام و استفاده از پژوهش و جستجو در زمین خدا و سرزمین خود معتقدیم؟

جریان روشن فکری در سیستان بخش دوم

(بخش اول این مقاله در شماره ۸ کلو منتشر شده است)

غلامرضا عمرانی

رادیو و ...

برای شهری که در سال ۱۲۹۹ پیش از آن که شهر بشود و در زمانه‌ای که در تمام پهنه‌ی ایران فقط دو سه شهر تهران، رشت، مشهد و تبریز دارای سینما هستند - مینما دارد و برخلاف انتظار، کاملاً هم مورد استقبال قرار می‌گیرد، بسیار سخت است که چهل سال انتظار بکشد تا پای رادیو، آن هم از زاهدان، به آن باز شود و پنجاه و دو سال نیز در صف انتظار تلویزیون، باز هم از طریق زاهدان بماند.

گمان می‌کنم ماههای آخر سال ۱۳۴۱ باشد که مژده‌ی افتتاح رادیو زاهدان به گوش می‌رسد. زاهدان اکنون دو سال است که برای ساکنانش رادیو محلی دارد و در غم آن است که همان چند ساعت برنامه‌اش را نیز چه‌گونه باید تدارک ببیند، اما هرچه هست، شهری که آن روزها فرزند زایل هم محسوب نمی‌شود، دغدغه‌ی کمبود این بخش را ندارد؛ ولی سیستان که نه - چون آرزویی محال می‌نماید - شهر زایل از نعمت رادیوی تهران برخوردار است (۱) و آن هم چه‌گونه؟

رادیو دو گونه است؛ برقی می‌تواند یا باتری؛ و این هر دو در زایل آن روزها مصیبتی است که گاهی به دلشتش نمی‌آورد. اجازه بدهید دو صحنه را با هم ببینیم (اگر از فعل ببینیم استفاده می‌کنم، برای آن است که باید شما از لایه‌لای سخنان نگارنده هر دو صحنه را بازسازی کنید و معاینه ببینید؛ پس لطف کنید و با من بیایید).

این در بزرگ را می‌بینید؟ یکی از خانه‌هایی که از نعمت برق برخوردار است، خله‌ی شاهانه‌ی آقای ... است در خیابان مرزبان، حد فاصل خیابان هیرمند تا خیابان پادگان کهنه اگر نام صاحب‌خانه را نمی‌پریم، به این دلیل است که امروز تنها بارمانده‌ی محترم آن خاندان بزرگ - که حرمت فراوانی برایش قائلیم - ممکن است خاطرش رنجه شود.

این اعیان‌ترین خانه‌ای که من می‌شناسم، برخلاف سال‌های پیش و شب‌هایی که گذارم در معیت پدر در این جا می‌افتاد و می‌دیدم که - از خود ساختمان بگذریم - فقط حیاطش به کمک پنج شش چراغ توری روشن می‌شد، آن شب سوت و کور می‌سمود تا به ساختمان میان باغ برسیم، ده‌ها پرسش در

این که روشن‌فکری چیست و از کدام آب‌خورها سرچشمه می‌گیرد و روشن‌فکر کدام است، پرسشی است بسیار کلی؛ اما اگر بخواهیم پیشینه‌ی آن را نیز دریابیم، شاید نه راهی به جایی ببریم و نه در این محال و مغال بدان چندان نیازمند باشیم؛ زیرا از یک بعد، جریان‌ی است همسایه و هم‌پایه‌ی تاریخ بشری و از سوی دیگر پرسشی است که به‌طور جدی از همین یکی دو قرن اخیر سرچشمه گرفته و نفع یافته و پشر را به خویش مشغول داشته یا علاقه‌مند ساخته‌است و فعلاً در این نوشته جای کنکاش بیشتر در چند و چون آن نیست.

با این همه بگذارید خیانتان را راحت کنم؛ من در سیستانی که می‌شناسم، هرگز در جست و جوی رگه‌های روشن‌فکری برنامه‌ی و نخواهم آمد؛ زیرا این جستن به گمان من جستن شیئی مبهم است با چشم بسته، در فضایی تاریک، در حالی که چنان شبی در آن فضا وجود ندارد.

البته گفتم سیستانی که من می‌شناسم؛ چون من از ۱۳۲۷، شاید از اوایل سال ۱۳۲۷ تا دهم مهر ۱۳۴۳ به صورت مداوم در آن سیستان، در سیستانی که من می‌شناسم، در شهر زایل، زیست‌ام. آن سیستانی که من می‌شناسم، در آن بازه‌ی زمانی، یک سر در سنت داشت و یک سر نیز در تجدید؛ و البته همین جا بفرمایم نه در سنت کهن راستین ریشه‌دار و نه در تجدید اصیل و مایه‌دار؛ زیرا شهر زایل، یعنی مرکز سیستان به‌صورت طبیعی رشد نکرد تا شهر شود و براساس سنت‌های ریشه‌دار جوشیده از درون، شهر شود. رمزه و جاذبه‌ی شهر شدن دو روستای نزدیک به هم - که نگارنده داستان آن را در ضمن پیش‌گفتار جلد نخست گوشت سیستان، چاپ دوم، پیوست یک، آورده است - گروه‌های ناهمگن نامنجانسی را از این جا و آن جا به این منطقه کشاند و دو روستای نزدیک به هم را به هم نزدیک‌تر کرد و به ضرب بخشنامه و آیین‌نامه‌ی دولتی ناگهان شهری به نام زایل هویدا شد. (۱)



دخیم جوانه زد که چرا، اما پدر با آرایش مرا نیز به سکوت واداشت. صاحب‌خانه روی بالاترین پله به استقبال ما آمد در حالی که در یک دست فانوسی و در دست دیگرش قیچی نسبتاً بزرگی گرفته و با حرکتی خاص آن را در هوا تکان می‌داد و می‌خندید. قبل از سلام و حال و احوال معمول، رو به پدر توضیح داد که او خودش، پیش از اقدام مأمور قطع برق با این قیچی سیم‌های برق را بریده و خود را از سُرِ این وابستگی رها نده‌است و چاشنی کلام و خنده‌اش نیز این شعار همه‌جاکسیر آن روزها که «چراغ توری غم مخوره؛ نفست تو ملی شده»!

بعد از آن هم فقط همین یک جمله را از ایشان به یاد دارم که رو به پدر گفتند: «رادیو هم بی‌رادیو!» گویا از میان صحبت‌های دوتفریشان دستگیرم شده‌است که اوج پیکر بگیرها بوده از روی نشانه‌های حک شده در ذهنم امروز احتمال می‌دهم که لواخر سال ۱۳۳۳ باشد! البته هنوز یک موضوع را به‌یقین درنیافته‌ام که قطع برق با جملی «رادیو هم بی‌رادیو» ارتباطی داشت یا نه؛ و اصولاً آن روز رادیوهای سنگین به‌رحمت جابه‌جاشونده با نیروی برق هم کار می‌کردند یا خیر.

باقی وفتشان به تحلیل اخباری گذشت که شخص ایشان همین یکی دو روزه از رادیو شنیده‌م. ما که، خود، نه رادیو داشتیم و نه برق.

شب دیر کشید و پلک‌های من طاق‌ت دوری از هم را نداشتند؛ درعین حال ایچه هنوز مشتاق شنیدن می‌داشتم، خنده‌های بلند ایشان بود در توصیف وضعیت برق که می‌فرمود:

«تُر و تُر شبله‌روزی کارخانه‌ی برق شهرداری خواب و آسایش ما رو حروم کرده، اما از روشنائیش که لگو، گاهی بی‌بی را صدا می‌زنم کبریت بیاره؛ روشن کنم برم رو صندلی؛ از نزدیک ببینم لآب برق روشنه یا نه؟» بعد هم موجی از خنده و لندگی سکوت.

از باقی صحبت‌های دوتفری آنان چیزی که در خاطر دارم، آسمانی خاکستری روی تمام فضای سرزمینی به نام ایران است که هیچ ستارهای در آن سوسو نمی‌زند. اگر پدر بیدارم نکرده‌بود، شاید در آن آسمان چیزی می‌یافتم که بتواند پاسخ پرسش‌های کودکی‌ام باشد.

۴ صحنه‌ی دوم مرتبط با رادیو و برق

این تالو را هم به‌عنوان حسن ختام این موضوع دانسته‌باشید که بسیار احتمال می‌دهم البته لطیفه‌ای باشد که برای یکی از سران سیستان ساخته‌اند؛ هرچه هست، گاهی در لطیفه‌ها هم می‌توان رگه‌هایی از واقعیت‌ها را دید.

داستان لطیفه‌وار معروفی است که ایشان (نام محفوظ) رادیویی خریده‌اند و بعد از مدت‌ها با تبدیل به احسن کردن یک اصله pazow و تجهیز به سیم و مقره و … و نصب آن بر پشت بام رادیو، به کار افتاده‌است و ارقضا درست زمان پیش از اخیار است که گوینده‌ی رادیو اعلام می‌کند: «پن جا تهران است، صدای ایران»!

می‌گویند ایشان با طمانینه از جای برخاستند و رادیو را با همه‌ی سنگینی بر سر دو دست گرفت‌اند و باشندت بر زمین کوفته‌اند و فرموده‌اند:

دروغ! این جا زایل است! زدم تا یادت بماند!

۵ و باز هم صحنه‌ای دیگر:

شبِ دیگر، همان سال، این بار در یکی از کوچه‌های پیچ پیچان مشعب از محله‌ی آسی‌باد به یازدید نوروزی خانواده‌ای رفته‌بودیم و کاشی نرفته‌بودیم. باز هم نمی‌دانم رادیو ایشان به برق نیاز داشت یا نه؛ اما مرد میان‌سال صاحب‌خانه از پس حرصی که از رادیو می‌خورد، تمام آداب دیووازید را زیر پا گذاشته، گاهی رادیو را با همه‌ی سنگینی از جا بلند می‌کرد و نزدیک گوشش می‌آورد و گاهی در برابر رادیو سر خم می‌کرد و گوش نیز می‌کرد. در تمام این مدت نوسان نور لآمبِ آویخته از سقف اتاق به‌شدت تماشایی بود؛ گویی برای سرگرمی من تنظیمش کرده‌بودند تا حوصله‌ی نشستن داشتم‌باشم و در آن سکوت بی‌معنای آزاردهنده خولیم نبرد. از تماشای تقریباً یک ساعته‌ی منظره‌ی مکرر نزاع ایشان با رادیو، آنچه به خاطر دارم، چین‌هایی پیشانی و صورت ایشان است که با هر بالا و پایین رفتن موج صدا حرکتی می‌کرد و بعد هم سیلی از ناسراهای آبدار خطاب به مخاطبین نامعلوم و … باز همین صحنه را مکرر کنید. پادم نیست کی پدر دستم را گرفت و از جا بلندم کرد و از در بیرون آمدیم؛ بدون این که صاحب‌خانه تلفت شده‌باشد؛ کارمندی هم‌پایه‌ی پدر بود؛ در کار بهاداشت و درمان بود؛ در محل کنسولگری سابق انگلیس که تا خلع‌اش تقریباً یک کیلومتر فاصله داشت و تا پیش از آن زمان در برخورد‌ها بسیار مؤدب بود و معقول. گویا همان سال‌ها باشد که ما هم چشم به جمال رادیو روشن کردیم؛ بهتر می‌بود به جای چشم، گوش را می‌گفتم؛ اما شما که خودتان از من بهتر می‌دانید. بگذریم؛ پدر– اگر اعراق نباشند– رادیو را فقط برای شنیدن سخنرانی آقای راشد خریده‌بود؛ چون جز برای چنین استفادای وجود و حضور رادیو در خانه نوعی بی‌رسمی دینی قلمداد می‌شد، زیرا سنت مذهبی تکسبایی حاکم بر فضای عمومی جامعه روی خوش به آن نشان نمی‌داد و این را از برخورد‌های همه

روژه میان آرا و عقاید متفاوت در کوچه و خیابان می‌شد قهמיד؛ به‌ویژه کسانی می‌توانستند به این تضاد پی بربند که در طول روز با اقتدار متفاوت جامعه در محیط کوچه و بازار سروکار داشته‌باشند. نگارنده به‌ویژه در ازای تابستان‌های نفس‌گیر، به‌ناگزیر با این محیط مأنوسی بود و به‌ویژه این که ناچار نماز جماعات هر روزه را در مساجد آقابرگ و گاه‌ای نماز مغرب و عشاء را نیز در معیت پدر در مسجد آیت‌الله شریفی می‌خواند.^(۱۲) و در این تعاملات به بسیاری از مسایله، خواسته یا نخوسته وقوف می‌یافت؛ ازجمله:

«… شما به گفته‌های رادیو گوش نکنید؛ چون رادیو برای پول تبلیق (تبلیغ) می‌کند؛ حتی اگر کسی از زایل برایش بپویند و پول هم حواله می‌دهد (کنا) که در رادیو بخش کنی که الاغ‌های زایل بهترین الاغ‌های دنیااست و این‌ها الاغ هابست که رستم را سواری می‌برده، رادیو به‌واسطه‌ی پول شروع به تبلیق (تبلیغ) می‌کند» (شهید جنت‌الاسلام سید محمدتقی حسینی طباطبایی، ۱۳۸۸، ۱۸).

این درست که تاریخ ایراد این سخنرانی ۱۴/ ۸/ ۱۳۵۰ است؛ اما این اظهارنظر‌ها را تقریباً همواره در بازار و مسجد می‌شد شنید.

به همین دلیل بود که بیشتر گفتیم که از میان تجمع کنندگان بعدازظهر‌های ملال‌آور چهارراه شهربانی کسانی هم بودند که فقط برای شنیدن اخبار رادیو می‌آمدند و بعد از پایان اخبار موجی برای وقتقشان در آن محل نمی یافتند.

برگردیم به مبحث شیرین رادیو:

اوایل یعنی تا سال‌ها باتری رادیومان از نوع «تور» بود و باید ماه به ماه «شارژ» می‌شد و این هم داستانی بود برای خدوش که کم از خود رادیو نبود. اگرچه ماه به ماه بعداً مبدل به هفتنه شد و کم‌تر از آن؛ و بار مستقش بر دوش همه‌ی ما سنگینی می‌کرد؛ بسیار زیاده به‌ویژه بر دوش من، فرزند ارشد خانواده.

وظیفه‌ی من در این امر خیر یعنی «بر» کردن باتری این بود که بگردم و در کوچه و خیابان‌های اطراف، کسی، ترجیحاً حمال^(۱۳) رسمی‌ای ببایم که حاضر باشد در ازای دو ربال، و فقط دو ربال وجه رایج مملکت، با من تا خانه بیاید؛ باتری را بردارد و روی شاته بگذارد و یا علی، شرقی‌ترین نقطه‌ی شهر زابل را، یعنی خیابان هیرمند در خیابان خته یی ما را تا غربی‌ترین نقطه‌ی شهر زابل، اس ملک‌زاده ببیم‌باید؛ باتری را تحویل دهد تا به دستگاه وصل شود و آن گاه غروب همان روز، دوباره باتری بر دوش، همین مسیر را برعکس ببیم‌ساید و مبلغی‌نی هم در آستانه این پا و آن پا کند تا دوریالی‌اش را دریافت نماید.

۴ باتری

این داستان استفاده‌ی ما بود از رادیو، پیش از سال ۱۳۴۱ که رادیو زاهدان افتتاح شود.

آن سال‌ها تعداد دارندگان رادیو را در سطح شهر می‌توانستی با انگشتان دست بشماری. به همین سادگی، پس لاند می فرمایید استفاده از رادیو چه‌گونه میسر بود.

یعنی پیش از آن چه می‌کردیم؟

این موضوع را به‌کوتاهی، در جای دیگر گفتم‌ام، مقدمه‌ی جلد نخست گویش سیستان:

«رادیو آمد.

ما که از مدرسه می‌آمدیم؛ و کارگر‌ها که از سر کار؛ و کفترباز‌ها که از بازی؛ دست و رویی شسته و نشسته، تکه نانی به نیش می‌کشیدیم و همگی هم‌آهنگ با هم، به سوی یک هدف می‌شتافتیم؛ چهار و نیم بعد از ظهر هر روز، تمام آن تابستان، این جمع نامتجانس بر کف خاکی خیابان می نشست؛ چنان می‌نشست که گویی هر یک مرافب پرنده‌ی روی سر خویش است. تا ساعت نه هر شب همه‌ی چشم‌ها به یک نقطه دوخته بوده به موجودی عجیب‌الخلق، سیاه، مکعب‌شکل، تعمیه بر سر چوبی، بر پشت بام خانه‌ای در همسایگی ما؛ که گاه زن می‌شد و گاه مرد، و تک و توک فریادهای خفنه سبحان الله و لا اله الا الله جمعیت و کنکاش‌های روشنگرانه؛ که موجودی چنین چه‌گونه می‌تواند سخن بگوید و … لاند آخرالزمان موعود در همین نزدیکی هاست. شگفت آن که این موجود هم به زبان من سخن نمی گفت و شگفت‌تر آن که آخر آن تابستان تلاش جمعیت برای هم‌آهنگ کردن زبان خود و او، اگرچه شکسته‌سته و نیم‌بند و ابتدایی و ناشیانه و خنده‌آمیز و طعنه‌انگیز، بشی تاباب گرفت».

۴ بحث و گفت وگو و کرده‌ام‌ایی

فضای گفت‌وگو در آن سال‌ها بسیار داشتیم؛ البته نه با بزرگ تر‌ها و نه در حضور بزرگ‌تر‌ها. هیچ دلیلی برای این امر وجود نداشت که مثلاً بزرگ‌تری، بزرگ‌تری به‌خرج دهد و کوچک تر‌ها را– که ما باشیم– در جایی گرد آورد و وقت عزیز برای ما ضایع کند؛ اما کرده‌ام‌ایی‌های ما بسیار بود؛ و نه در مدرسه؛ که مدرسه جایی برای این عوالم نبوده؛ مدرسه از آسمش معلوم است؛ جای درس و مشق است؛ اما فرهنگ؟ نه؛ مقوله ای نیست که بتوان آن را در جوّ علیل مدرسه آفتابی کرد. اگر مقصود از فرهنگ تربیت است که مشکلی نیست؛ چوب و شلاق و فلک را برای همین افریده‌اند شنیدن گزارش یکی دو‌صحنه از این کار فرهنگی و برخورد‌های روشن‌فکرانه شاید بتواند خستگی ناشی از خواندن این مقاله را بزداید.

صحنه نخست مربوط به سال ۱۳۳۵ است که نگارنده افتخار نلشد در کلاس چهارم دبستان ۱۵ بهمن واقع در چهارراه رهنما را داشت؛ این دبستان همان است که یکی دو سال بعد به دلیل اختلافی که میان آقازادهای دبیرستان پهلوی افتاد بود و هر آن بزم درگیری، و حتی بهروایتی از نوع مسلحانه‌اش، می‌رفت، تعمیر کاربری داده به دبیرستان تبدیل شد تا بخشی از نیروی متخاصم از آن محیط به این جا بکجند و ...! در این مکان شریفه آن روز سرد زمستانی سال ۱۳۳۵ صبحگاه اندکی پیش از معمول به درازا کشید و مدیر محترم مرده داد که امروز در این مکان مقدس، شما دانش‌آموزان خوب و نجیب و سربراه شاهد یک اقدام عاجل فرهنگی خواهید بود که نزهه‌لناظرین در حضور شما تماشاچیان خوش‌بخت این مراسم اجرای زنده خواهند شد.

گنده‌لات‌ترین دانش‌آموز مدرسه را پای صف فراخواندند به پای خودش آمد؛ فرمان درازکش دادند؛ مثل برای آرام و سربزه‌پر بر کف خاکی مدرسه دراز کشید؛ فرمان هر دو پا بالا دادند؛ پس‌اندگی هر دو پایش را به هوا برد؛ دو غول‌مرنگ هیولالوش با دو کمریند چرمی محکم پاهایش را بستند؛ هر یک، یک سوی یکی از کمریندها را گرفت و کشید تا پاهای کاملاً مستقیم در هوا قرار گیرند. غول دیگری با یک کمریند چرمی آمدند و شلاق زدن را بر کف پاهای ایشان آغازیدند. از شماره خارج شد یا ما تا آن شماره هنوز نخونده بودیم! درست نمی‌دانم؛ اما می‌دیدم که دو پای ایشان دارد کم‌کم به دو مشک دوغ بدل می‌شود. در دل همگی قند آب می‌کردند؛ مجریان محترم کف بر لب آورده بودند؛ اما دریغ از یک «آخ»!

لذت این کار بدیع اما نیمه‌شایع همواره به آخ‌ها و ناله‌ها و گریه‌های خاکی بود تا نتیجه گرفته شود که اقدام فرهنگی منور تأثیر خودش را بخشیده است؛ اما این یکی، با بی‌اعتنایی، لذت واقعی را در کام همه تلخ کرد تا آن که ناگهان، طلفت از کف داده، غریب که نامراد دیگه بسما!

با این فریاد رعداسا کار تعطیل شد؛ تسمه‌ها از دست و پای ایشان گشوده شد و ایشان با اندکی غلغله روی خاک کفش‌هایش را جفت و یافت و زیر بغل زد و لنگ‌لنگان تا دیوار آفتاب‌گیر مدرسه رفت و آن جا دراز کشید و تا ظهر آن روز، دراز کشی و پشت‌به‌آفتاب و روبه‌یوار، با صدای بلند به مدیر و ناظم‌ناسرهای آپیکشیده نثار کرد و با شنیدن زنگ تعطیل - درحالی که کفش‌هایش را زیر بغل زده بود - همراه دیگران از مدرسه خارج شد و دیگر به مدرسه برنگشت؛ اما از آن روز به بعد، تا حدود دویست متری مدرسه همگی کوچدها و دو خیابان اصلی را فرق کرد و رسماً به آزار همه پرداخت؛ و البته چون دیگر شاگرد مدرسه نبود، کسی هم نمی‌توانست به ایشان بگوید که بالای چشمشان ابروست، بیمه‌ی جنوبی شهر رسماً و علناً قرنگاه ایشان شد!

صحنه دوم به سال ۱۳۴۶ برمی‌گردد که نگارنده در سال دوم دبیرستان، کلاس هشتم درس می‌خواند و معاون مقتدر و محترم دبیرستان که برای روز مبادا از همه، حتی از هم‌کاران خودش هم زهرچشم می‌گیرد و گرفته، این بار بقصد روکم‌کنی تصمیم گرفته است از دانش‌آموز سوگلی دبیرستان، بی هیچ دلیل خاصی زهرچشم بگیرد تا بقیه، حساب و کتاب دستشان بیاید:

صبح روز بعد از تصمیم «زهرچشم‌گیری» ناگهان تو با چشم‌های گشاده از حد می‌بینی مراسم «صف» پیش از حد معمول خشک است؛ در بدو امر تصور می‌کنی که چون جای رئیس همیشه صمیمی مدرسه خالی است، چنین است؛ و ناگهان از قرائن درمی‌یابی که نبیون ایشان برگی از یک توطئه‌ی در شرف تکوین است و بذتر از آن، درمی‌یابی که صف، ایستن حادثه‌ای است و حادثه با قرآن خواندن کش‌دار آغاز می‌شود؛ و تو بعدها که برگزیده و بزرگ‌تر می‌شوی و تاریخ بیهی را به عنوان کتاب بالینی‌ات برمی‌گزینی، درست همین صحنه را در آن تاریخ مستطاب می‌یابی. باامداد روزی که قرار است حسنک را بر دار کنند؛ تو آن جایستاده ای و بی‌کتابی که آن‌ها را «ایستاده‌بودند و راست کرده که از بغداد آمده‌اند از جانب خلیفه» و قرآن خوانان قرآن خواندن گرفتند» و تو سرابا چشم بودی و بیم و خشم؛ و شهر بر از توطئه‌ای ناشناخته و گنگ، و مسعود شهر را ترک کرده بود و با یازان و یوزان و جماعتی چون یوزان به شکار رفته بود روز بیست و هشتم صفر ۱۳۴۶ و ... رئیس مدرسه کجاست؟

نه نیست؛ شاید او هم با یازان و یوزان ... نه؛ شاید او را هم با یازان و یوزان... شاید...

قرآن‌خوانان که سکوت می‌کنند، صدایی بهیبت برمی‌خیزد و کسی را به نام می‌خواند و تو تازه نفس راحتی می‌کشی؛ نفسی که معلوم نیست از کی در سینه حبس کرده‌ای؛ نفس راحتی می‌کشی که این که نامش را خوانده‌اند، سوگلی مدرسه است و نورچشمی، به نورچشمی، و پرچمدار رزدهای راست و چپ مدرسه و دست راست مدیر و معاون و گل نرسیدی که تا کنون بارها بر صدرش نشسته‌اند و می‌گویند حالا که می‌خواهد عن‌قریب فارغ‌التحصیل شود، لابد مراسم تجلیل و بزرگ‌داشت او را می‌گیرند امروز و ... ؛ که ناگهان ششم به جمال بی‌مثال دو میرغضب سیبل نایبده‌ی چهارشاهی قلمجماقی می‌افتد که فلسفه ی وجودی آنان را در هم‌چو روزی با تمام وجود حس می‌کنی. می‌بیند، در دو سوی آقای معاون می‌ایستند؛ هم‌چنان که گویی مراسم مقدسی را اجرا می‌کنند و به انشادی ایشان، البته بی «ایش‌کیش»، به داخل صف می‌روند و دو شانه‌ی سوگلی دیروز را می‌گیرند و با غیظ و غضب از صف بیرون می‌کشند؛ و می‌دانی و یقینت حاصل است که اگر روزی دیگر و فرصتی دیگر و جایی دیگر بود، آن سوگلی دیروز و مغضوب امروز - که خود، روزها شانه بر شانه‌ی آقای ... معاون دبیرستان ایستاده بود و حتی در نگاه تو گهگاه از خود او هم چارشانه‌تر و بلندتر می‌نمود- توان آن را دارد که این هر دو میرغضب را زیر باران مشت و لگد بگیرد و له کند و مجاله کند و مستقیم در چشم‌های آقای معاون بکشد و او را هم اگر ... اما نه؛ ادب کجا و ... ادب تسلیم، ادب تواضع، ادب خاکساری، ادب پای بر حق خویش گذاردن، ادب خاک راه بزرگ‌ترها و من‌جمله آقای معاون بودن به حرمت حرفه‌ی معلمی - که خود، دل در گرو آن دارد - و ... کی و کجا رها می‌کنش تا ... نه؛ هرگز، سبحان‌الله! به‌ویژه اگر این مغضوب امروز بیتی می‌باشد از پیر مانده و به رنج بالیده و همی عمر یعقوب‌سوار به نان و پیاز سر کرده تا بر که روزی، روز دولتش برآمد از صدقه‌ی سر درس خواندن و به معلمی رسیدن و ... و حاشا! حاشا و کلا که دست روی معلمی برآورد و نیز حتی میرغضب معلمی و افروین بر آن گوید «از بندگی مسکین چه گنه صادر شد» و نیز «غم آتش» که چرا آقای معاون از او «دل‌آزده» شده است.

باقی قضایا هم روشن است؛ زیاده زحمت توضیح نمی‌دهم؛ سوگلی دیروز را گوسفندوار - هم‌چنان که گوسفند را سلاخان دو دست و دو پای می‌بندند - می‌بندند با دو کمریند چرمی سگک‌دار آماده و پرخاک می‌غلغلند؛ هم‌چنان که گوسفند را، و طمانی را - که به‌سرعت تدارک می‌شود - دراز به دراز، چند بار، دور تا دور دو پای دره‌وا برآمده‌اش می‌بچانند، هم‌چنان که دو پای گوسفند را؛ و دو سر طمان را دو غول دیگر از دو سو می‌کشند تا پاها را نمودار در هوا حفظ کنند؛ که کفش‌ها، خود به‌خود، از پا درآمده و جورابی درکار نه، و آن گاه «شمار» ... و ... هنوز هم «شمار» تا آن گاه که کف پاها آماس کند و سوگلی دیروز مجاله شود و تحقیر شود و بر کف خاکی زمین مدرسه غلت بزند و آن گاه آقای معاون لطف کند و فرمان «شلاق» پس صادر کند و سوگلی دیروز و تو و همه دانش‌آموزان از شدت غضب دندان‌هایشان را بر هم فشارید آن قدر که فکشان درد بگیرد و انگشتانتان را درهم فشارید تا از کف دستتان خون و عرق بتراود و از گوشه‌ی چشم‌هایشان هم اشک می‌شکند؛ و تا پایان مراسم حتی گستاخی اه کشیدن هم نداشته باشید و تمام آن روز را در گپ‌ی و منگی مطلق بگذرانید و ...

و روزهای دیگر و روزهای بذتر؛ و هنوز و همیشه، باز هم آقای معاون در سایه‌ی دیوار شرقی مدرسه نشست و پوشیده خنده زد و از تحقیر و خوارداشت ما لذت برد.

می‌فهمی که اجرای مراسم زهرچشم‌گیری امروز دقیقاً طبق برنامه بوده است؛ و برنامه این که باورت بشود از صمیم قلب که مدرسه‌ای که با غلم‌دار چندین و چندساله‌اش چنان و چنین می‌کند امروز، با دیگران در طول سال چه خواهد کرد؛ چنان‌تر و چنین‌تر؛

صحنه سوم درباره‌ی سال و هاه معنی نیست؛ همه‌ی آن سال‌ها را دربر می‌گیرد؛ به‌عنوان نمونه، یکی دیگر از نمونه‌های بحث و گفت‌وگو و گردهمایی ما در آن سال‌ها: باشگاه ما و ورزشگاه ما و سینمای ما و تفرجگاه ما و گل‌گشت ما و خانه‌ی فرهنگ و هنر ما و تئاتر ما و کتاب‌خانه‌ی ما و تالار مطالعه‌ی ما و ... همه و همه خیابان یا کوچه‌ی خاکی مقابل خانه‌امان بود و اگر

خیابانی به درازا و پهنای هیرمند، می‌یافتی، چه بهتر! یامندان از کله‌ی سحر تا شامگاهان، درست تا بوق سگ، روبه‌روی خانگی ما، خانگی پدری، در منتهای البه جنوب شرقی ششپر، خیابان خاکسی هیرمند و هیرمندهای دیگر ششپر، باشگاه و ورزشگاه و تفرجگاه ده‌ها و بیش از ده‌ها جوان بی‌کار بود که از دلخشان بی‌تربید روزی سه چهار سر و دست شکسته و خون‌لود به ارمنان می‌آورد و من، باز هم در جایی نوشته‌ام (وصف رخساری خورشید ص ۴۴،

... این خیل عظیم، هم‌محله‌ای‌ها بله و بی‌کاره شب‌نگام- که برای بازی گرد می‌آمدیم- از فراخی و سرسبزی مزرعه‌های سخن می‌گفتند که در آن‌ها سر در پی هم گذاشته‌بودند و از خنکی و طراوت آب‌هایی که پس از بازی‌های جمعی تن بدان سیرده بودند و لصف را چنین روا بود «که می‌خورند حرفان و من نظاره‌کنم»؟

اینان هر روز تجربه‌ها برمی‌گرفتند از زندگی، عظیم تجربه‌هایی گله تا مرز هول و وحشت! اما هرچه بود، آن‌ها را می‌ساخته؛ راسویی را تا پشت دیوار باغی تعقیب می‌کردند و محشی تفتن خفه بر سرش می‌تمبلند؛ لانه‌ی مورچه‌ها را به قصد قربت خراب می‌کردند، آل‌کوچ^(۱۸) برمی‌آشوفتند

به کمک جوب‌ها و ترک‌ها و آن‌گله خود پس‌می‌کشیدند و پنهان می‌شدند تا رهگذری بی‌خبر از آن‌جا بگذرد و گرفتار نبش زنبورها خشمگین شود و آن‌ها ناگهان از کمبندگی بیرون بچهند و برای تغییر ذائقه قیقه‌ی مستانه سردهند؛ پای سگی را می‌شکستند و وقتی آن سگ بر سه پا کش‌کشل و زورده‌شان راه می‌رفت، او را به‌عنوان نشانه‌ی کلوخ‌پرلی بازیچه‌ی کوچک ترها می‌ساختند؛ با گله‌های سگ آماده ی‌گشتن- که یکی دو کیلومتر آن‌سوتر

از چهارراه زهک جمع می‌آمدند- آزمون شجاعت را، خشمگین و گیرنده، دری‌افتانند و آن‌ها را تا مرز جنون سگنه می‌آزددند؛ الاغ‌های گرایه‌کش‌ها را- و اگر دست می‌داد، صاحبان الاغ‌ها را نیز- برای کسب ثواب رمی حمزه، سنگسار می‌کردند و محض رضای خدا سر به سر زنان شیرکش می‌گذاشتند که هر یک پنج شش دیک باست را پای پیاده از چهار فرسخی، از دل پرپرکت هلمون به شهر آورده‌بودند، راماب‌های باغ‌هایی را که آبیاری می‌شد، دال‌سوزانه می‌ستد و به خانه‌ها و کوچه‌هایی که آب لازم نداشت، دست و دل‌آزاده آب نهر و چوی را روانه می‌کردند و ... و چشم‌هانشان، چشم‌هانشان، چشم‌هانشان از شوق چه برق‌هایی مستانه می‌زد. این‌ها و صدها مثل این‌ها کم تجربه‌هایی نبود هر روز بر جرت و جساژت‌نشان می‌آورد و سرمایه‌های نفاخرشان می‌گشت و من چه داشتم در برابر این خیل و سیل تجربه‌ها که گفتنش توجیهی را برانگیزد؟ «هیچ! نزدیک می‌آمد که دل از دست بشود و باز قیل خفته‌ی دل، خواب‌های رنگین تازه ببیند و ...»

این هم تفریحات سالم نسل ما؛ سالم و بی‌خطر؛ سر در کتاب طبیعت، بی‌استفهی مشق و درس! رهازار!

■ سیاست‌سازی

سیاست و سیاست‌بازان، صرف‌نظر از جایگاه و خاستگاه فکری و عقیدتشان، بخش قابل توجیهی از بدنه‌ی جامعه را تشکیل می‌دهند که در بستری تاریخی همواره نقشی پررنگ ایفا کرده و می‌کنند و نیست به سرنوشت جامعه از دیگر گروه‌های اجتماعی- همواره بصیرت بیشتری دارند. در جامعه‌ی نوپای زایل یا کل سیستان که هنوز مردم در مشق انتخابات مبتدی بودند، این طیف را می‌توان از تأثیرگذاران

جامعه‌ی آن روز دانست که نقششان در آفرینش ملخاری ۱۹ بهمن ۱۳۳۰ و تدارکات پیش از آن، ازجمله تجمع مردم در روزهای ۱۷ و ۱۸ بهمن در پست‌خانه و ارسال تلگراف‌های متعدد به مرکز لکازنالدنی خود را تا پیش از آن تاریخ، مردم سیستان، تقریباً در چند دوره‌ی نمایندگی مجلس شورای ملی نمایندگان خود را نه می‌شناختند و نه هرگز دیده‌بودند و حتی در یک دوره، مردم سیستان، با شوخی آمیخته به جدی از هم‌دیگر می‌پرسیدند آیا نماینده‌ی سیستان زن است یا مرد؟!

یک عامل مهم دیگر را در پیوند مؤثر و هیزمانی با واقعیه‌ی ۱۹ بهمن درنظر داشته‌ایستیم که در زمان وقوع حادثه، شاید هنوز یک سالی و نادی بیشتر نگذشته‌باشد که سیستان و مردم آسیب‌پذیرش از زیر بار قحطسال شوم مرگ‌آفرین سال «فنی ده تومار»^(۱۹) دارند قدر است می‌کنند و روشن است که در این مدت آندک به‌خوبی توانست‌اند از پس شناخت عاقبت ماجرا بایراند و با سلیمان‌دهی و ارزایی نیروها دست به عمل بزنند.

این روشن‌بینی را- گویا نگارنده خود، از تمامی آن واقع، به دلیل کمی سن (= حدود پنج‌سالگی)، فقط بازتابی از صغوف منظم سربازان حکومت نظامی و هرج و مرج و خله به خانه شدن و کوچ موقت خانواده‌ها تا مدت‌ها پس از آن را به خاطر می‌آورد- در بازتاب‌های گسترده‌ی اجتماعی پس از قیام می‌توان به‌روشنی در جامعه‌ی شهری و روستایی سیستان دید و آن را از تهمت یک حرکت «گور» و بی‌هدف واراند؛ به‌ویژه اگر می‌شد قلم را لغتی بر رتای فجاییی گردید که خلفای زنجیر بش از آن تلقی می‌شوند، یعنی: یادم‌ان نرود که هنوز، از آن حادثه‌ی هول، چیزی نگذشته‌است!

همین دوسه سال پیش بود که مرگ در کوچه و خیابان‌های شهر بی‌مابع و رادع داس برگشیدم‌بود و زندگی ترو می‌کرد؛ همین دوسه سال پیش بود که گاهی، اگر، دودی از روزنی برمی‌شد و بوی نایی به مشامی می‌رسید، طاعت و دامن بسیار آدمیان از کف می‌رفت و ...! همین دوسه سال پیش بود که فاجعه هاهنگام غارت شامگاهی بین اصطبل یادگان سوارنظام زایل میان گروستان اتفاق می‌افتاد!

همین دوسه سال پیش بود که ...! واقعیه‌ی اجتماعی- که هنوز آثارش، از نیک و بد در سیستان هویداست- داوری کنم، مجال آن قشیه نیست؛ گرچه باز هم فارغ از هر نتیجه‌گیری یا گزاشی نقش حرکت‌های حق‌طلبانه را مثبت ارزیابی می‌کنم؛ چه منجر به دگرگونی مثبت بشود یا خیر.

پایودن این که به‌نوعی می‌توان گفت در یک جامعه‌ی کوچک بسته پس از هر برخوردی چشم‌ها به چشم هم می‌افتند و علمان، از کردهای منفی نسبت به هم پشیمان می‌شوند و این واقعیه نیز از این نتیجه‌گیری مستنا نیست ، باز هم ملاحظات معمول نتوانست این آتش را برای همیشه خاموش کند و این جا و آن جا اظهارنظرها و نقد‌ها مستحکم یا غیرمستقیم در قالب سرود و شعر و ترانه نمود یافت و اگرچه باز هم صاحبان بسیاری از این آثار، به دلایل بسیار، ناگزیر شدند نوشته‌ها و سروده‌های خویش را محو یا انکار کنند، باز هم از لامبلازی برخی از کاف‌دیارها نمونه‌هایی به دست آمده به‌عنوان مثال پاریای از یک مثنوی بلند را در این جا شاهد سخن می‌آورم که خلم صدیقه نجفی، مادر گرامی آقای جواد نجحدی خلم با سوادى ابتدایى سروده‌دند:

انــــتــــا اــــبــــات گشت آزادی

اهــــل زایل نموده‌اند شادی

بلکه راحت شوند از این غم
نخورد حشــــشان خــــزیمه علم

باز آمد خــــزیمه در زایل
هی بنا کرد حیلــــه و باطل

این یکی را ز راه پول فریفت
آن یکی را به ضرب و زور فریفت

هر که حاضر گشت در این کار

نــــمــــره برداشته است از آمار
زایی هــــامــــا اــــبــــات دیوانه
رو نه‌اند به تلــــگراف خانه

کاین چه وضعی است گر که آزادیست
پس چرا ایچمن ز ماها نیست؟

گر وکالت به میــــل ما باشد
که شریفی و کیــــل ما باشد

... (۲۰)

باوجود این، مایلیم این نکته را تذکر دهیم که همین مردم در جریان ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (فشی متغعل داشتند البته پس‌لرزه‌هایی را- که خانواده‌های درگیر در واقعیه ۱۹ بهمن تا مدت‌ها تحمل کردند- و ترکش‌های آن را- که بر زندگی بعضی از مردم دور و نزدیک افتاد و تا حد باسقاط کردن از هستی‌شان پیش‌رفت- باید مهم‌ترین عامل این اتفاق یا بی‌تلافی و حتی به‌تعمیری تسلیم بعدی دانست، آن روز را نگارنده نیک به یاد می‌آورد؛ خبر که تأیید شد، پدر- رحمت‌الله غلبه- در حالی که در لوج ازجام، دست ما دو برادر را گرفته بود، قصد داشت ما را از میان جماعت کج و پریشان و درهم و برهم سردرگم بازار فاضلی بگذراند و به خانه برساند.

گویا هر گام که برمی‌داشتیم، خبر پیروزی شاه بیشتر تأیید می‌شد و به همین دلیل، پرشانی ظاهری جمعیت به نوعی سکون بدل می‌گشت و تقریباً ما هنوز به‌زحمت ده گام از میان جمعیت نیمه‌بودیم که حدود ساعت ده-یازده صبح، در میانه‌ی بازار، میزها چیده شده چراغ‌های توری روشن شد و نقل و شربت میان جماعت توزیع شد. شاید میان هر میز تا میز بعدی پنج شش گام بیشتر فاصله نبود و کسه با اصرار از ما و دیگران می‌خواستند بر صندلی‌های چیده در کنار میز هر کدام از آنان لغتی بنشینیم و شربت و شیرینی نوش جان کنیم. مسافغای برای چشم و هم چشمی درگرفته بود! امروز به خاطر نمی‌آورم که در میان جماعت، مأمور شهرتانی یا ... دیده باشم تا بتوانم این حرکت را به دلیل ملاحظات معمول توجیه کنم و درست به همین دلیل است اگر نقش مردم را از آن روز تا حال انفعالی تعبیر کرده‌ام.

اگر می‌شد شعارهای تند و تیز و پرحرارت معمول تا روز واقع را باز هم بی‌مایه و توهین‌آمیز سرهم‌بندی‌شده- که بی‌فصله از دوسه روز پس از واقعیه مثل نقل و نبات بر سر زبان‌ها افتاد- قبلی کرد، می‌شد زرفای فاجعه‌ای را که بدان اشاره می‌کنم دریافت. خوب به خاطر دارم که آن روزها ما، کودکان دبستانی یا شعارهایی ارتضیل «یا مرگ یا مصدق» از خواب برمی‌خاستیم و به خواب می‌رفتیم؛ بی آن که معنا و کارکرد آن‌ها را بدانیم؛ اما ناگهان شعارها را از دهانمان درزیدند و باز بی آن که خود بدانیم چرا، شعارهایی، عمدتاً علیه مصدق، بر زبانمان کاشتند که امروز هم از یادآوری آن‌ها شرم‌مان می‌آید؛ اما شده به‌سرعت هم معمول شد.

از میان همینان نیز چه بسیار شاعران و نویسندگانی پای به عرصه‌ی اجتماع می‌نهند و به تداوم سنت‌های علمی و فرهنگی می‌کوشیدند اما تعلیم و تربیت تازه که آمد، گرچه خود به فشرده‌ترین سطح آموزش هم بستند نمود، دست این رقیبان کهن تاریخ را از عرصه‌ی تعلیم و تربیت کوتاه کرد و حتی به این نیز اکتفا نکرده آنان را به ابواب نهتم‌های عقب‌ماندگی و فشرده‌گری منجم ساخت تا خود، در لاک خویش خزینند و از صحنه بیرون رفتند. بر مبنای کنوای چپ و راست متضدیان تازه‌ی تعلیم و تربیت با فکرهاش مالز، خطشان بی‌ربط و درگشان بی‌مایه تلقی شد. چنین نگرشی البته که ادبی را، گرچه زنده هم باشد و بی‌رقیب، از میدان بدر خواهد کرد و البته چنین نیز کرده نظام سامان‌یافته‌ی سوداآموزی خلگی و مکتب‌خانه‌ای سنتی حتی در روستاهایی که پای مدرسه هم تا دیرگاه بدان جا نرسیده، برای همیشه برچیده‌شد.

در سطح اجتماعی نیز البته دیوار سبزه خودباوری ما- که ریشه در ژرفای اسطوره‌ها و تاریخ حماسی و دشت‌های سرسبز و آفاق روشن و دریای سرفراز از نعمت و رودخانه‌ی مقدس هیرمند داشت- با دیده شدن پیگر سیستان و پیش‌بینی بی برداشت؛ با من بیابید تا به شما از نزدیک نشان دهم- درست خواندیده نمی‌گویم؛ نشان می‌دهم- که بر نسل ما چه رفته؛ به روزگاری که بیگر نجیب سیستان را قصابان و جلادان دیواره کردند و پاره‌ای از آن را بر سر بازار جهان خواران به حراج گذاشتند؛

آن هم به تمن بخشی؛ به مشت‌ی زر ناسرد آخر یوسف نازنین ما را تا این مایه کم‌ها پنداشته بودند؟! اما آخر حراج هم «هن زبید» است؛ اما این‌جا؟ جز همان چهار پیشیز ناسره در سلق موزه چیزی نبود؟ وای بر ما!

«نچمن‌ها کرد دشمن»
«ارین‌ها کرد هم آورد دشمن»
تا به ندیری که در نایاگدل دارند هم به دست ما شکست ما برافروشدند.
«از کاندیشانشان بی‌شرم»
«که میاداشان دگر، روزی بی در چشم»
«پافندد آخر قسوی را که می‌جستند»

تاریخ گواهی می‌دهد که پیش از این‌ها هرگاه هیرمند تغییر مسیر می‌داد، ساکنان و ترک ارادی و غیرارادی نموده‌های فرهنگ قومی، یعنی پشت‌نواهی تاریخی و فکری، آداب و رسوم و سنت‌ها و زبان، گویش آغاز می‌شود و پس از آن در باقی ابعاد، از این همه در این جا به یکی دو مورد اشاره می‌کنم:

سال ۱۳۲۶، سال مائیم مردم سیستان، سال قحطایی دریای خاکنان‌بازار و سال‌های پس از آن، سال‌های «هن ده توغان» ضربتی چیران‌ناپذیر بر مردم سیستان فرود آورد. تا یکی دو سال پس از آن، عت‌های خلق خدا را رفتگران شهرداری از خسیان‌ها بگرد می‌آوردند و به خاک می‌سپردند. این سراسر استرین اخطار دشمن بود برای به زانو درآوردن این مردم، اخطاری که چشم بسیاری را ترساند و حرف و حدیث‌هایی که شنیده‌ام که در هنگامه‌ی ۱۹ بهمن ۱۳۳۰^(۳۷) کسی- که مثل ما نبود و از این سرزمین نبود و از این فرهنگ نبود و از جایی دیگر آمده و لاند چندین و چند جلد کتاب پیش از ما خوانده بود- در اوج خشم و خروش مردمی- برای آن که این حماسه به حد اغلا برسد و نیز از سر احساس مسئولیت- گفته‌یوده است:

«آی، فرزندان یعقوب لیث...»

و در پاسخ شنیده‌است که جمعی با فریاد خشم و انکار گفته بوده‌اند:

«leys xot tri: leys bahey tra: leys bapu r tra»^(۳۸)

همین! و می‌خوستاند به جرم این توهین تأدیبش کنند که...

این اوج شناخت ما بود از گذشته‌ی افتخارآفرینمان و اوج شناخت نسلی که ما پنج‌شش ساله‌های آن روز را می‌بایست تربیت می‌کرد!

آگاهی ما از هویت‌مان در این حد! می‌نامم این سخن به بسیار کسان برمی‌خورد و مرا از نیش تند قلم و زبانشان گزیری و گزیری نیست؛ اما همیشه بر

این بوده‌ام که «اعتراف به نقص نشانه‌ی کمال است»؛ نشانه‌های کمال را در خودمان نشان بدهیم، اگر شاخه‌ی درخت را می‌برند یا به تعبیری بهتر، هرس می‌کنند، خورداشت درخت نیست؛ مخض پاش‌داشت آن است تا زیباتر و نیرومندتر و شاداب‌تر برآید. از من نمی‌پذیرد؟ از یک ناظر دیگر چطور؟

Jan w Wery ho را به خاطر دارید؟^(۳۹) ایشان وقتی درمورد شعر تاریخی و حماسی (پهلوانی) سیستان مطلبی می‌نویسد، به این واقعیت هولناک چنین اشاره می‌کند (wery ho, ۱۹۶۲: ۲۸۲):

"The Sistanis are proud of their past, but show little interest in it. As Fate says: "The traditions of the past are in danger of being lost, as there were in ۱۹۰۵ only one or two very old men who knew anything at all of these matters or who cared to preserve the knowledge. The population of Sistan is largely composed of tribes, who have migrated at a comparatively recent date into the country. These persons know nothing of the past history of the country and their struggle for a livelihood has rendered them indifferent to all but the problems of their daily existence".

سیستانی‌ها به گذشته‌شان افتخار می‌کنند؛ اما علاقه‌ی کمی به آن نشان می‌دهند. همان گونه که نیت می‌گویند: سنت‌های گذشته در معرض نابودی هستند. به گونه‌ای که در سال ۱۹۰۵ تنها یک یا دو مرد بودند که اطلاعاتی در مورد این رسوم داشتند یا اهمیتی به حفظ این دانسته‌ها می‌دادند. جمعیت سیستان عمدتاً متشکل از قبیله‌های است

که اخیراً به سیستان مهاجرت کرده‌اند؛ این افراد هیچ اطلاعاتی درباره‌ی تاریخشان ندارند و تلاششان برای بقا آن‌ها را محکوم به بی‌تفاوتی به همه چیز جز مشکلات

روزمره‌ی زندگی‌شان کرده است.

گیرم که ما این نوشته‌ی مطلقان را یک سوء برداشت یا سوء تئیت بدانیم- هم‌چنان که از این سخنان همیشه برمی‌آشوبیم و آن‌ها را سخت به نقد می‌کشیم، نیت هم متأسفانه اوضاع را همین طور می‌بیند، اگر این دو سخن یک خاستگاه داشته باشند، باز هم شنیدنی‌اند.

بی‌اعتنایی ملت‌های موجود مشوق نسبت به تاریخ باستانی‌شان قسمتی از تمدن مشرق بوده‌است. تاریخ باستانی آسیا به‌علت علاقه‌ی افراد بیگانه از خطر گوناومی و انهدام محفوظ ماندن‌است و بسیاری از یادوندها به دست کسانی نابود شده‌اند که خود، وظیفه‌ی اصلی حفظ این یادوندها را برعهده داشته‌اند(نیت، ۱۳۶۲: ۱۰).^(۴۰)

گویا این موضوع از نظر نیت آن مایه مهم بوده‌است که به خود زحمت بدهد و یک بار دیگر نیز آن را مکرر کند: روایت گذشته در معرض و خطر نابودی است؛ چه در سال ۱۹۰۵ تنها یک یا دو پیرمرد بسیار مسن، اندک چیزی درباره‌ی گذشته‌ی منطقه‌ی خود می‌دانسته و یا دانسته‌های خود را برای این که از بین نرود، به دیگران منتقل می‌کردند.

ساکتین سیستان اکثراً از قبایل و یا تیره‌های منفرد عشایر ترکیب یافته که در قرون اخیر به این دیار مهاجرت کرده‌اند. این اشخاص از گذشته‌ی تاریخی این سرزمین چیزی نمی‌دانند و تلاش در راه کسب معاش، آن‌ها را به تمام مسائل به‌جز حیات روزمره‌ی خود بی‌تفاوت کرده‌است. (نیت، ۱۳۶۴: ۵)

اگرچه در هر دو مورد، عذر مردم برای بی‌خبری و ناآگاهی، تلاش برای بقا و کسب معاش روزانه عنوان می‌شود و واقعیت نیز همین است، چیزی از بدهکاری انسان نسبت به تاریخ و پیشینه‌اش نمی‌کاهد.

استعناهی فرهنگی

باور کنید که آن روز- روزی که ما می‌بایست با تاریخ‌مان و با فرهنگ‌مان آشنایی به‌هم می‌رسانیدم و تربیت می‌شدیم- در تمام شهر و حومه نمی‌شد کسی را با نام رستم، سهراب یا زال و... یافت؛ دروغ نگفته باشم فقط یک «هروز» می‌شناختم و البته جز من همه می‌شناختندش و ای کاش آن یکی هم نبود! چون مظفر تمام‌عیار شلختگی و بی‌سندباری و اودگی و... بود، و خوش‌بختانه کسی هم نمی‌دانست که برزو که بود و چه کرد تا به تریخ قیایش بر بخوردا در محله‌ی گاوکش‌ها می‌زیست و همواره سر تا پا، از موی سر تا پای‌جامه، اودگی خون و فضولات شکمیه و رودی گواهی سربریده بود؛ بی آن که به قول پدر- رحمة‌الله علیه- آپ جوی‌های مالمال دو سوی

خیابان‌ها را برای ستردن پایدی از جامه و جانش از خود دل آزرده کنده و این فرهنگ ما بود که باید در آن می‌بالیدیم و به آن می‌نازدیدیم! زهرا! میزان اشایمان را با فرهنگ سترگ شانامه از همین یک نمونه بخوانید!

✦ استحالی فرهنگی- زبانی

جای دیگری نوشتام؛ نوشتام که همراه ما مردم به دلیل خشونت در صایمان مردمی خشن و بی‌فرهنگ تلقی می‌شدیم و چه مایه سرکوفتها می‌خوردیم و می‌شنیدیم! اما یکی نبود بپرست که چرا؟
 روزگاری فرامسید که پاسخ را یافتم و در پاسخ به نویسنده‌ی دانشمند کتاب احسن التقاسیم که فرموده... سخن سگستانیان یا پورش دشمنانه با صدای بلند از سینه بیرون می‌آید... «(احسن‌التقاسیم، ص ۴۸) نوشتام:
 آتش به خانه‌ی گنجشکی درزید و از او بخواهد تا نغمه خونی کنده تا سکوت کنده تا چهچه بزند تا به آهنگی نرم و سرشار از لطف دستان‌سرای کنده تا ...
 ما همان خلد‌اتش گرفته‌ایم! آتش مصیبت‌های ناب‌یرای مقلت‌سوز به خانه‌هایمان اندر زده‌اند، بارها و بررسی می‌گویند نرم و آهسته سخن بگوئ؛ میاد! چنین ظریف احساس بعضی از مهربانان ترک بردارد.
 شک ندارم که «درد» بر زبان اثر می‌دهد؛ اثری به مثابلی «داغ و دروش»^(۳۹)؛ داغی که به کرات در ادبیات و در غنایم‌های شفاهی مردم این سرزمین می‌آید درد بی‌ذک شدن،^(۴۰) درد بی‌درکجایی^(۴۱) درد بی‌رگدایی^(۴۲) کرد یکم‌رگی، درد غریب بودن در وطن خویش. این دردها از طغی یا این شک ندارم که «درد» بر زبان اثر می‌دهد؛ اثری به مثابلی «داغ و دروش»!
 اما اینک ... دیگر در کلام این مردم، خشونت و درشتی نیست؛ روزی، شاید بوده‌است و لابد به دلیلی موجه، اما اینک دیگر نه؛ قطعاً نه جایی آن را پدیده‌های دیگری گرفته در، رنج، آه.
 ... غم و تنها غم، یاور روز بی‌کسی این مردم است. چنانچه‌ها، خیانت‌ها، دناشت‌ها و شادگرداری‌ها که «هموی مهربان، تاریخ» در این سرزمین به یاد دارد، همه در «زبان» این مردم مشهود است؛ می‌توان دید که آقا باید چشم شده گوش تالند‌ای نامحرم است.^(۴۳)
 باز هم بگویم؟

باشد! درد دیگر نسل من این بود که فرهنگ‌زدایی و فرهنگ ستیزی علنی و «شمشیر از رو بسته» در حال اجرا بود و ما مردم سیستان، از دانش‌آموز گرفته تا معلم و هر آن دیگری در آموزش و پرورش، خود، معصومه از عوامل اجرایی آن؛ این نهضت تازه با سیستانی‌زدایی آغاز شد و من در کنده و سوگ از دست دادن آن باز هم نوشتام:
 پس زبان دیگری هم بود.
 آن را یافتم؛ آن زبان دیگر را، در مدرسه، در مکتب که بودم، هنوز بلورم نمی‌شد؛ آقا مدرسه، نه همه به آن زبان دیگر می‌گفتند و می‌شنیدند، اگرچه بزرگ‌ترها گاه به تکلف و ما، کوچک‌ترها بداجبار و اکراه یا از شرم و ترس همراه جماعت نبودن؛ و هر دو گروه، کوچک و بزرگ نیز ساختگی و تصنعی و پاروقفت و تا دیوار کلاس یا تا خلوت دفتر.
 این یکی که با آن زندگی می‌کردم و پندار زنده بودم، پشت در کلاس‌های مدرسه جا می‌ماند تا نفس دیگر، گستاخی ورود به درون کلاس را نداشت، و وای اگر یکی دو پاره‌ی آن، واژه‌ی آن، درذاته همراه کسی می‌آمد؛ زیر پا له می‌شد، آن چنان که دیگر قابل استفاده نبوده بیرون از کلاس هم، دیگر آن واژه‌ی له‌شده زیر تخت کفش‌های معلم فروشنده می‌بود؛ می‌بردیم مثل هر دوراندختنی دیگر به جوی آبش می‌سپردیم و دیگر هیچ گاهی دیگر هم اگر در کوی و برزن، خانه و بازار، آن را از کسی دیگر می‌شنیدیم، درگشت می‌ماندیم که مگر می‌شود مردمان را حیات دوباره بخشید؟ نه، مرده، مرده بود، و ما شاید خیالاتی بودیم؛ و چنین بود که اندک‌اندک بسیاری از واژگان خودی از صفحه‌ی ذهن هم‌سالان پاک شده مسافعی برای زودمن واژه‌ها از لوح خاطرها آغاز شده‌بود، تماشا داشت؛ دیگر هر که کم‌تر می‌دانست، پیش‌تر بود؛ مقبول‌تر بود؛ محبوب‌تر بود؛ روزآمدتر بود؛ امروز‌تری بود. (عمرانی، غلام‌رضا، ۱۳۸۸: ۵۶)
 درست خواندیم؛ نخست چیزی را که از ما گرفتند، زبان/ گویشمان بود؛ ابزار آندیشیدن و ابزار آندیشیده‌ایمان را مایه کلام زبان باید می‌گفتیم و می‌سودیم و اعتراض می‌کردیم و درد دل می‌کردیم؟ مهم‌تر از همه، به کدام زبان باید عشق می‌ورزیدیم و عاشقی می‌کردیم و معشوقی؟
 اشتباه نشود؛ نگارنده بر سر آن نیست که گویش‌ها و لهجه‌ها را ارتقا دهد و با شناس‌نامه‌دار کردن به زبان بدل سازد و ... بایی، آنچه در پس این ماجراست؛ نه باز هم نگارنده می‌افزاید که این سخن تنها در مورد گویش او ساری نیست؛ همه‌ی زبان‌ها گویش‌ها/ لهجه‌ها و گونه‌های زبانی جهان، درست مثل همه‌ی مردم جهان ارجمندند و قابل احترام و هیچ یک را بر دیگری برتری نیست و خوارداشت هر یک، خوارداشت سخنور آن است که با هیچ معنایی و به هیچ بهانه‌ای روا نیست.

نگارنده براساس دانسته‌ها و آموخته‌هایش بر آن است که مهم‌ترین، نهایی‌ترین و نهایی‌ترین منویات را بشر فقط می‌تواند به مدد زبان مادری بیان کند و اگر در اوایل رشد فکری، این وسیله را از او بگیرند، به لکت زبانی و مهم‌تر از آن به لکت فکری دچار می‌شود و بعدها هم با هیچ زبانی نمی‌تواند آنچه را از دست داده، جبران کند.
 ما شاید از معدود نسل‌هایی هستیم که بر ما، به دست خودمان و به دست معلمانان چنین رفت و چنین شد که هم‌سلان من، امروز زبانی شترگاوپلنگ دارند که نه از روم است و نه از زنگ و نه بی‌رنگ؛ معجونی است هزار رنگ؛ آقا ریشه در هیچ جای ندارد.
 امروزه که پرده‌های پندار را از پیش چشم بسیاری برداشته اند و گویش‌ها و لهجه‌ها و گونه‌های زبانی و گویشی در سطح دانشگاهی و جهانی مورد بررسی قرار می‌گیرند این غبن بر ما، بر این نسل سوخته باقی است که چرا تاکنون پژوهشی درخور این گویش انجام نشده‌است.
 اگر بر ما چنین نصیبت، از داشتن گویش آبا و اجدادی به نشانه‌ی شرمندگی، سر به زیر نمی‌افکندیم و دیگر مجبور نبودیم آن را انکار کنیم و در پستوی خانه نهان کنیم؛ هم جایگاه و پایگاه زبان پارسی رسمی را می‌دانستیم و خود را در زایش و بالایش آن سهیم می‌پنداشتیم و هم به گویش بالنده و سازنده‌مان می‌بالیدیم و آن را گرامی می‌شمردیم؛ با همه‌ی این برگویی و «پهلووده سخن بدین درازی» مطمئنم که نتوانستام حق مطلب را ادا کنم، اما از من همین قدر ساخته‌است.
 ✦ کتاب‌نامه
 ۱. ابراهیمی، مریم. تحولات سیاسی و اجتماعی سیستان و بلوچستان، ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ شمسی. تهران: انتشارات بهارآر، ۱۳۸۸.
 ۲. احمدی، دکتر حسن. جغرافیای تاریخی سیستان، سفر با سیستان، ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ شمسی. تهران: انتشارات بهارآر، ۱۳۸۸.
 ۳. بیهقی، ابوالفضل. تاریخ بیهقی، به تصحیح دکتر علی اکبر فیاض، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ سوم، ۱۳۷۵.
 ۴. تبت، جی. سی. سیستان، جلد اول، مترجم دکتر سیداحمد موسوی، اداری کل ارشاد اسلامی سیستان و بلوچستان، ۱۳۶۲.
 ۵. تبت، جی. پی. سیستان، جلد دوم، به‌تأیید غلام‌علی رئیس‌الدکترین، اداری کل ارشاد اسلامی سیستان و بلوچستان، ۱۳۶۴.
 ۶. دمخدا علی‌اکبر، لغت‌نامه‌ی دمخدا.
 ۷. ستاری، جلال. در قلمرو فرهنگ، نشر ویس، تهران، ۱۳۶۶.
 ۸. سیاسر، قاسم. سیستان و بلوچستان در روزگار پهلوی، تهران، انتشارات آبتوس، ۱۳۹۲.

۹. سیاسر، قاسم، و محمدتقی رخشانی، تاریخچه‌ی آموزش و پرورش سیستان و بلوچستان، زاهدان، نقتان، ۱۳۷۹.
 ۱۰. سیاسر، قاسم، تجدد، گروگان سنت، نقد ذهنیت تاریخداری مردم سیستان و بلوچستان، زاهدان، نقتان، ۱۳۹۴.
 ۱۱. صدر حسینی، سید محمد هادی، مهر شرق، تهران، همایش دانش، ۱۳۸۸.
 ۱۲. عمرانی، غلام‌رضا، ادبیات سیستان، بخش نثر، ادبیات داستانی، اسوکه، جلد نخست، مجموعه‌ی سیستان(۵)، تهران، نشر دریافت، چاپ ۱، ۱۳۹۲.
 ۱۳. عمرانی، غلام‌رضا، ادبیات سیستان، بخش نثر، ادبیات داستانی، اسوکه، جلد دوم، مجموعه‌ی سیستان(۹)، تهران، نشر دریافت، چاپ ۱، ۱۳۹۴.
 ۱۴. عمرانی، غلام‌رضا، گویش سیستان، (حوزه‌ی مرکزی شهر زابل)، جلد نخست، اولشانی، مجموعه‌ی سیستان (۱)، تهران، نشر دریافت، چاپ ۱، ۱۳۸۸.
 ۱۵. عمرانی، غلام‌رضا، گویش سیستان، (حوزه‌ی مرکزی شهر زابل)، دستور توصیفی، گویش سیستان، جلد دوم، بررسی ساختار جمله در گویش سیستان، مجموعه‌ی سیستان(۲)، تهران، نشر دریافت، چاپ ۱، ۱۳۸۸.
 ۱۶. فریغ‌دادگی، ندهش، گزارنده مهرداد بهار، تهران: انتشارات توس، چاپ دوم، ۱۳۸۰.
 ۱۷. مجتهدزاده، پیروز، امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران، مترجم حمیدرضا ملک‌محمدی نوری، تهران، شیرازه، ۱۳۷۸.
 ۱۸. محمدی خنک، چواد، سیستان و رویداد نوزده بهمن هزار و سیصد و سی خورشیدی، ناشر مؤلف، ۱۳۹۲.
 ۱۹. پینه چاراز ادوارد، سفرنامه‌ی خراسان و سیستان، مترجم قدرت‌الله روشنی زعفرانی، مهرداد رهبری، انتشارات بردان، ۱۳۶۹.
 ۲۰. http://zahedan.iribar (تاریخچه سیمای مرکز - شبکه هامون)
 ۲۱. http://www.nourair (تمایندگان سیستان در دوره پهلوی، دکتر عباسعلی نورا)
 22. wery ho, jan w, Sistani - Persian folklore"Indo - Iranian journal, volume 5 (1962), pp. 276- 307 "



زنده‌یاد عباس محمودی
 قدیمی‌ترین کتاب‌فروش زابل، اول بازار چندی قائمی



با درفش (= دروش) تخته بر تن
محرمان می‌نهادند و چنان که
پیداست در این خطه سخت رواج
داشته است؛ داغ درفش، داغ
درفش؛ داغ دروش، داغ و درفش،
داغ و دروش، سوتی گوید؛
به موسی که ستوران دروش داغ
کند-سوروار بر اعدا نهاد داغ
دروش؛
به نقل از دهخدا، و نیز فرنیغ
دادگی، بندخش، گزرنده بهار،
صص ۱۲۰ و ۱۹۲.
xxii - «بی‌درک شدن» به معنای
امروزی همگوش شدن است؛
چندان که رد و نشانی از شخص به
دست نیاید برای اید.
xxiii - «بی‌درکجایی» در
فرهنگ مردم این خطه بی‌رینه
بودن و بی سربند بودن است و
بسی در دناکتر از اوارگی است و
خانه‌به‌دوشی.
xxiv - «پیر نادایی» هم سنگینی
است پیر از کافشاده‌ی بی پشت و
پناه را که از حاصل دسترنج
خویش نیز نتواند روز را به شب آرد
که نه نوش و توان کار، دیگر در او
باقی است و نه اسباب عیش مهیا؛
زایل را از دیربار ناگهین «شیر
پیرگاه» می‌نامیده‌اند، شهر مردمی
که تا جان در تن داشته‌اند، می
دویده‌اند تا بر فقر طبیعت علیه
کند و آن گاه که بخت بیری بر
سینه‌شان می‌افتاده، تهی‌دستی
اماشان را می‌پرده است، چرخ‌دی
دایی زندگی این مردم.
xxv - برای اگاهی از کل این
قصیه لعل کبید و شرح ماجرا را
در این جلاگوشی ببینان، جلد
نخست، پیش گفتار، ص ۴۲
بخوانید.
xxvi - مولوی: این‌نام! این‌نام! مرد
مقالات نعام دیده شود حال من از
چشم شود خویش شما

نظرها در شیر کوچک ما متوجه این آدم
عجیب بود که زبان بزرگان و اربابان را
گشت‌مست بود و می‌خواست هم‌زمان ما شود.
هنوز هم پس از گذشت نزدیک به پنجاه
سال، بازخوانی برخی دیویتی‌های زبانی به
شده‌ی «پان وری هو» و یادآوری
فریادهای شوی‌نگیرش- آن‌گاه که می
بنداشت به کته مطلب دست یافته- در
میان کسانی که او را در حال خواندن
دیده‌موند، موجی از خنده و شادی به
همراه دارد.
xv - مغنی مقاله که من چریان ۱۹
بهمن ۱۳۲۰ را برحاسته از یک پایگاه
اجتماعی روشنفکرانه می‌دانم؛ اما از سوی
دیگر قصه نستونام فقر دیربای فرهنگی
توده را نادیده بگیرم
xvi - لیت خودنی، لیت پدر توست؛ لیت
پدر بزرگ توست.
xvii - «پان وری هو» را از نزدیک دیده
بودم؛ بسیاری از بزرگان شیر من با ایشان
دمخور بوده‌اند؛ این مرد سخت‌کوش
چندمالی در زری معلم زبان انگلیسی در
زایل می‌زیست. چاپ مقاله خوب او
(very ho, jan w, Sistani - Persian folk-lore" Indo - Iranian journal, volume 5 (1962), pp. 276- 307
xix - اگرچه رئیس‌الاکرین، مترجم
کتاب از این سخن برمی‌آشوبد و
می‌نویسد: این کم‌لفظی مؤلف است که
کتبه‌های گلی و سنگ‌نبشته‌ها و کتب
تاریخی مثل اسبیا را که خود مآخذ و
راهنمای مورخین و مؤلفین متأخر بوده،
نادیده گرفته‌است جز در موارد استثنایی
هرجا که بیگانگان برای ملتی دست به
تکارت زده‌اند از اهداف سیاسی منظور
نظرشان غافل نمانده‌اند؛ زیربویی، همان،
همان جا).
دکتر حسن احمدی هم نظر رئیس
الاکرین را تأیید می‌کنند، اما در پایان
می‌افزایند:
«البته باید متضاده فضالت کرد و نابودی
مدارک جمع‌آوری‌شده در طول حدود
سیصد سال دوری اراکش حکومت
صفوی به دست حاکم جاهل و ناآگاه
سیستان را هم مورد انتقاد قرار داد. این
سرمایه‌ی فرهنگی و تاریخی عظیم، حدود
۱۲۰ سال پیش به‌کلی نابود گردید»
(احمدی، ۱۳۷۸: ۸۶۴).
xx - متنا آن حکایت را شنیده‌اید که
محمد خوارزمشاه شهر سبزوار را به جگ
پکرت: امان خواست؛ گفت آنکه امان
دهم که از این شهر بیش من به هدیه
اوپنکر نمی‌یابید.
xxi - «داغ و دروش» نوعی داغ بلند که
می‌ساختند، در چه بود، آن روزها، همه‌ی

شرح زندگی از این تلاش را می‌توانید در
شماره‌های ۳۸ و ۵۰ مجله‌ی رشد آموزش
زبان و ادب فارسی، پائیز ۱۳۷۷ و بهار
۱۳۸۸ بخوانید. باقی آن را مگوئل میکند
به شاید وقتی دیگر؟
xiv - روشن است که آغاز این فاجعه
۱۹۰۷ میلادی (۱۲۸۵ شمسی) است؛
روزی که دو ابرقنتر آن روز، روس و
انگلیس با هم ساختند و ایران را برانزوار
میان خودشان قسمت کردند.
xv - مغنی مقاله که من چریان ۱۹
بهمن ۱۳۲۰ را برحاسته از یک پایگاه
اجتماعی روشنفکرانه می‌دانم؛ اما از سوی
دیگر قصه نستونام فقر دیربای فرهنگی
توده را نادیده بگیرم
xvi - لیت خودنی، لیت پدر توست؛ لیت
پدر بزرگ توست.
xvii - «پان وری هو» را از نزدیک دیده
بودم؛ بسیاری از بزرگان شیر من با ایشان
دمخور بوده‌اند؛ این مرد سخت‌کوش
چندمالی در زری معلم زبان انگلیسی در
زایل می‌زیست. چاپ مقاله خوب او
(very ho, jan w, Sistani - Persian folk-lore" Indo - Iranian journal, volume 5 (1962), pp. 276- 307
xix - اگرچه رئیس‌الاکرین، مترجم
کتاب از این سخن برمی‌آشوبد و
می‌نویسد: این کم‌لفظی مؤلف است که
کتبه‌های گلی و سنگ‌نبشته‌ها و کتب
تاریخی مثل اسبیا را که خود مآخذ و
راهنمای مورخین و مؤلفین متأخر بوده،
نادیده گرفته‌است جز در موارد استثنایی
هرجا که بیگانگان برای ملتی دست به
تکارت زده‌اند از اهداف سیاسی منظور
نظرشان غافل نمانده‌اند؛ زیربویی، همان،
همان جا).
دکتر حسن احمدی هم نظر رئیس
الاکرین را تأیید می‌کنند، اما در پایان
می‌افزایند:
«البته باید متضاده فضالت کرد و نابودی
مدارک جمع‌آوری‌شده در طول حدود
سیصد سال دوری اراکش حکومت
صفوی به دست حاکم جاهل و ناآگاه
سیستان را هم مورد انتقاد قرار داد. این
سرمایه‌ی فرهنگی و تاریخی عظیم، حدود
۱۲۰ سال پیش به‌کلی نابود گردید»
(احمدی، ۱۳۷۸: ۸۶۴).
xx - متنا آن حکایت را شنیده‌اید که
محمد خوارزمشاه شهر سبزوار را به جگ
پکرت: امان خواست؛ گفت آنکه امان
دهم که از این شهر بیش من به هدیه
اوپنکر نمی‌یابید.
xxi - «داغ و دروش» نوعی داغ بلند که
می‌ساختند، در چه بود، آن روزها، همه‌ی

آیا دخالت‌های گاه و بیگاه ساموران
خفیه و عسکری روس و انگلیس و کوشش
آنان برای جلب و جذب این و آن به دولت
های متبوعشان و دخالت‌های ریز و
درشتشان در سبایل منطقه از عوایل
اصالی این موضوع نیست؟
لا در پایان این بررسی نیز برای نگارنده
باقی است که نقشی سردار امک! [محمدهادی خان، معروف به خان ملک
کیانی در این ماجرا چیست و چرا هیچ
نامی از او به میان نیامد و اگر خود
نخواست، چرا نخواست؟
xi - متن کامل این شعر را در کتاب
حسیان و رویداد نوده بهمن هزار و
سی صد و سی خورشیدی، از جواد
محمدهادی حکم بخوانید. برای آن که
شبهه‌ای در این مورد ایجاد نشود، اضافه
می‌کنم که این شعر را خیلی پیش از
چاپ کتاب اخیر از کسان دیگری شنیده
بودم.
xii - آقای فرزین شگویی- که به قول
زنده‌باد مزار گلستانه انجریه‌ای بود در
اجبات (سپاسر، ۱۳۹۴: ۲۲۵)- گفته که
خوش‌مکر بود و خوش‌سلیقه اما خودیار؛
و درست به همین دلیل بیش از همراهی
با ما، نوجوانان خام خلم‌طبع خلم‌دست در
برج عاج تفکرات خویش بود و تا با بود از
آن برج بیرون نیامد، که نیلند.
xiii - درسی که ظرفیت آن را دارد تا
مدل به شیرین‌ترین در نوع خود شود، اما
هرگز این اقبال را نیاخته‌است، یک بار هم
که تا مرز تغییر اساسی پیش رفته، ناگهان
با یک باد مخالف که بر سبیلی ناموجه
وزید، دوباره، برخلاف عرف و پندار، آب
های رفته به جوی ناموجه پیشین برگشت
و همه‌ی رشته‌های از جان و دل بافته
پنبه گشت و ...! نگارنده که بار این
اندوهان را از نوجوانی بر خاطر داشت و
کمر به ایجاد دگرگونی اساسی در آن
شیوه بسته‌بندی این درد را با خود به دفتر
تألیف کتابهای فارسی وزارت آموزش و
پرورش برد و در آن جا تا مراحلی تغییر
اساسی رسیده اما یک روز صبح، ناگهانی ...!



قاسم سیاسی

نگاهی به فعالیتهای مرکز پژوهشهای خلیج فارس و دریای عمان درحوزه بلوچستان‌شناسی

سابقه تحقیق و پژوهش پیرامون تاریخ، فولکلور و فرهنگ عامه در منطقه ی سیستان و بلوچستان در میان مردمان این دیار به سختی به پنجاه سال می‌رسد. کتاب «ناهایی بلبل» به خانیچی شادروان «غلامحسین کاظمی» که در سال ۱۳۴۳ از سوی «انتشارات گونتیبرگ» به زبور چاپ آراسته شد به عنوان نخستین تلاش فرهیختگان بومی استان در حوزه نشر کتاب به شمار می آید(۱). کتاب مرزور اگر چه در حوزه ی شعر و ملّز قرار داشت و حال و هوایی سنتی بر آن حاکم بود اما راهی نو فرآوری فعالین فرهنگی سیستان و بلوچستان گشود. از آن پس علاقمندان دیگری در این حوزه گام نهادند و قلم زدند که آثارشان اینک مایه ی مباحثات ملست. در واقع نخستین کوششها برای شناخت و شناساندن تاریخ و فرهنگ سیستان و بلوچستان توسط افراد بومی استان از دهه ی چهل خورشیدی آغاز شده است و بدیهی است پیشتر این کوششها از سر شورمندی و برای پر کردن خلّاتی بوده که در زمینه ی شناخت تاریخ و فرهنگ زادبوم این افراد وجود داشته است؛ به همین دلیل اینگونه آثار معمولاً به گردآوری اطلاعات پرداخته‌اند و به ندرت واجد پژوهی های تحقیقی هستند.

سیک و سیاق روزنامه ای دارد. نویسندگان این آثار که غالباً فعال سیاسی و یا روزنامه نگار بوده اند با سفر به بلوچستان سعی کرده اند مهاجوریت و محرومیت این منطقه را در آثارشان بازتاب دهند. احتمالاً سفرنامه حسین ملک در زمره نخستین نوشته هایی قرار دارد که در دوره پهلوی دوم درباره بلوچستان به چاپ رسیده است.(۲) با تأسیس «دفتر برنامه و بودجه سیستان و بلوچستان» در اوایل دهه پنجا خورشیدی در زاهدان و چندی بعد «مرکز پژوهشهای خلیج فارس و دریای عمان» که مرکز آن تهران بود در این زمینه پیشرفت محسوسی حاصل شد و به همت این نهادها پژوهشهای درباره ی بلوچستان انجام گردید که دارای قابلیتهای پژوهشی مطلوبی بود. نخستین رئیس دفتر برنامه و بودجه استان محمود زندمقدم محقق علاقمند و آشنا به ظرایف تحقیقاتی بود. وی که نثری شیوا و عاری از تکلف هم داشت اهتمام ویژه‌ای برای مطالعه و بررسی بلوچستان از خودش نشان میداد.(۳) سابقه ی علاقه ی محمود زندمقدم به مطالعه درباره بلوچستان حتی به پیش از دهه پنجاه و قبل از تأسیس دفتر برنامه و بودجه استان سیستان و بلوچستان باز می‌گشت. وی در دهه چهل خورشیدی چند ماموریت به بلوچستان رفت و از همان زمان مطالعه و تحقیق درباره این منطقه را وجهه همت خویش قرار داد.(۴) کتاب ارزشمند «حکایت بلوچ» که تا کنون ۵ جلد آن به چاپ رسیده به روشنی از علاقه مستمر و دامنه دار زندمقدم در این زمینه حکایت میکند. زندمقدم پس از انتساب به ریاست دفتر برنامه و بودجه استان، چند نر از پژوهندگان علاقمند همچون رضا دانشور

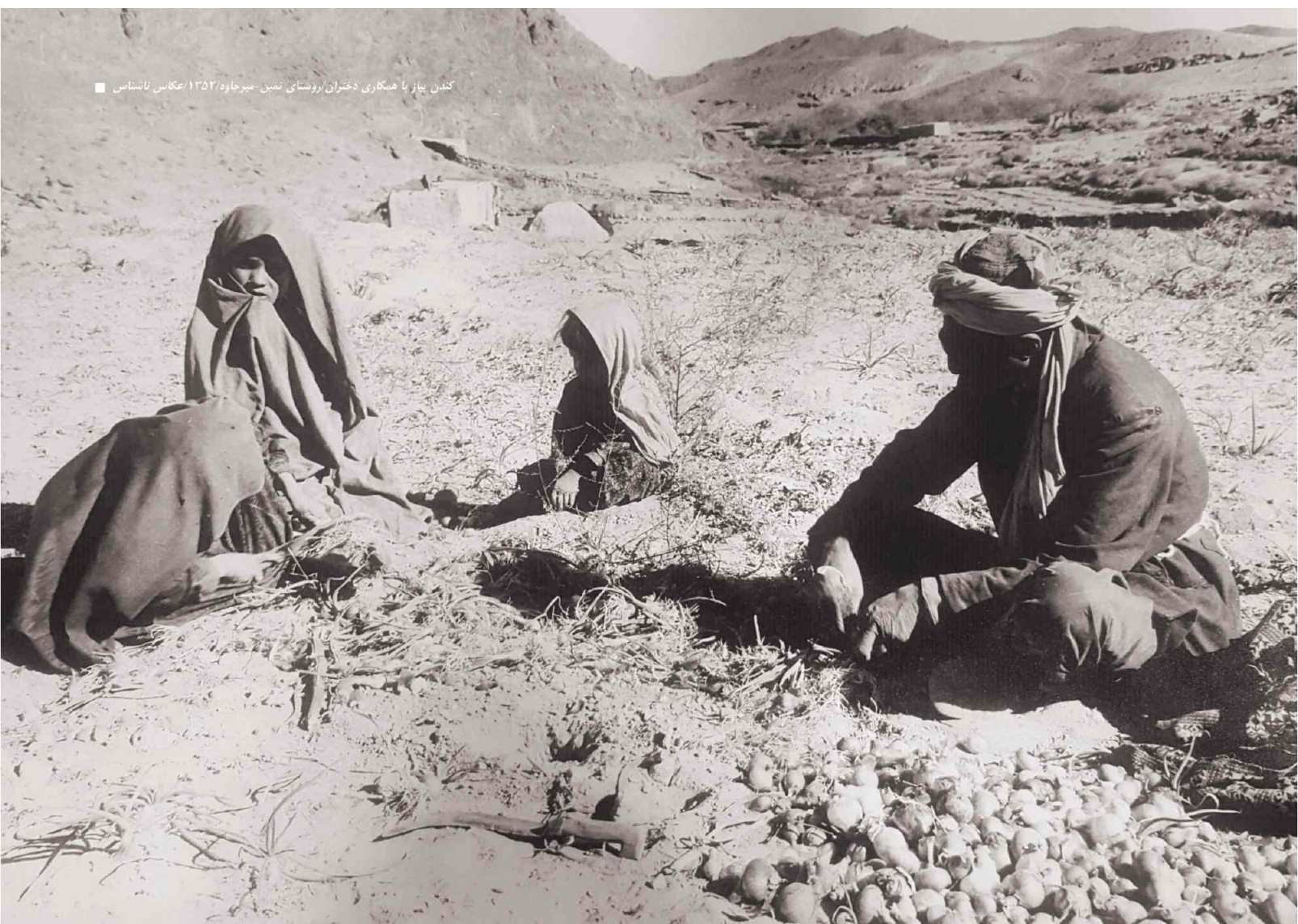
و اسدالله اکبری را در این دفتر گرد خویش جمع کرد و آنها را به تحقیق پیرامون بلوچستان ترغیب نمود. «درآمدی بر تاریخ بلوچستان» که به همت «رضا دانشور» به رشته تحریر درآمد و در سلسله نشریات دفتر پژوهشهای خلیج فارس و دریای عمان به چاپ رسید از جمله آثار تحقیقی است که از دستاوردهای دفتر برنامه و بودجه استان و دفتر پژوهشهای خلیج فارس و دریای عمان محسوب میشود.(۵) زندمقدم با تکیه بر منابع مالی نسبتاً مناسب دفتر پژوهشهای خلیج فارس و دریای عمان و علاقه وافرش به تحقیق درباره بلوچستان، در دهه ی پنجاه خورشیدی، گامهای ارزشمندی برای پرکردن خلّاه ناشی از فقدان تحقیقات مناسب در زمینه بلوچستان برداشت. او حتی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نیز با وجود اینکه از برنامه و بودجه استان رفت و ساکن تهران شده علاقمندیاش را به بلوچستان همچنان حفظ کرد و آثار ارزشمندی درباره ی بلوچستان به چاپ رساند. افزون بر این شعله ای که محمود زندمقدم در زمینه شناخت سیستان و بلوچستان افروخته بود پس از وی توسط افرادی مانند اسدالله اکبری زنده نگه داشته شد و اکبری با علاقمندی تمام سعی کرد این روند را ادامه دهد. اسدالله اکبری سالها به عنوان معاون سازمان مدیریت و برنامه ریزی استان خدمت کرد و سپس بر کرسی ریاست این سازمان تکیه کرد. وی تلاش کرد کتابخانه ای آبرومند و غنی برای سازمان برنامه و بودجه استان فراهم آورد و با تدوین اولوبتهای پژوهشی استان و حمایت از محققین، چراغ پژوهش پیرامون استان را زنده نگه دارد. شکی نیست که نقطه ی شروع این فعالیتهای پژوهشی همان مرکز پژوهشهای خلیج فارس و دریای عمان بود.



■ نان پزی: روستایی در بلوچستان در سال ۱۳۵۲



■ کندن پیاز یا همکاری دختران/روستای تمین-میرجاوه/۱۳۵۲/عکاس ناسناس



۴- یادداشت‌ها

۱- ناله بلبل با این مشخصات منتشر شده است: کاتلیسی سیستانی، غلامحسین، ناله بلبل، انتشارات گونمیرگ، تهران، ۱۳۴۳

۲- حسن ملک برادر خلیل ملکی فعال شناخته شده چپ در ایران بود که به بلوچستان سفر کرد و سفرنامه‌اش در سال ۱۳۳۰ ش در مجله علم و زندگی شماره های ۱۱ و ۱۲ به چاپ رسید.

۳- برای آگاهی بیشتر از محمود زندهمقدم و اثر ارزشمند او «حکایت بلوچ» نگاه کنید به: انرفره احمد «حکایت بلوچ» مجله کنگه، شماره ۵۲-۵۱، خردادو تیر ۱۳۷۲، ص ۲۱۷-۲۲۳

۴- همانجا

۵- این مطالب بر اساس بررسیهای نگارنده در کتابخانه معلومت برنامهریزی استثنائی و بهیوه گفتگو با برخی از کارکنان قدیمی برنامه و بودجه استان نوشته شده است.

۶- این اطلاعات از اسناد آرشیو مرکز اسناد و کتابخانه ملی سیستان و بلوچستان استخراج شده است، نگاه کنید به: اسناد سازمان مدیریت و برنامهریزی سابق - کد ۹۴۲۲۰۱۹۸

۷- همانجا

۸- همانجا

۹- همانجا



بلوچستان آسمس دامنی گل

مناطق از جمله طرح هایی بود که محمدباقر غازی معاون سازمان برنامه و بودجه کشور از محمود زندهمقدم رئیس دفتر برنامه و بودجه سیستان و بلوچستان خواسته بود. (۷) وظایف هر کدام از دفاتر مرکز پژوهش خلیج فارس و دریای عمان بدین شرح بود: «گردآوری و تنظیم مسائل ضروری استان که می باید مورد بررسی واقع شود یا توجه به کاربرد آنها در برنامه ریزی های منطقه، گردآوری کلیه اطلاعات و آمار و ارقام و اسناد و مدارک و بررسی هایی که توسط سازمان های مشابه در منطقه انجام شده و همچنین در جریان مطالعات دستگاه های مشابه قرار داشتن به طوری که هر دفتر تحقیقاتی منطقه به صورت یک مرکز اطلاعات و اسناد و مدارک، همواره آماده همکاری و در اختیار نهادن آنها به هیات های مطالعاتی اعزامی باشند و با اطلاعات لازم بتوانند آنها را همراهی نمایند، همچنین با آشنایی به مسائل و مشکلات منطقه با اقامت دائم در آن بتوانند گروه های پژوهشگر اعزامی را هدایت کرده و در رفع مشکلات با آنها همکاری کنند و بالاخره جمع آوری و تنظیم بررسی های انجام شده توسط محققان و کارشناسان خرید خدمت و وزارت خانه ها و هماهنگ کردن آنها جهت به کار بردنشان در برنامه ریزی منطقه، پیش پینی شده بود که برای هر دفتر در چهار استان یک دستگاه ساختمان مورد نیاز خواهد بود. دفتر تدارکاتی و دبیرخانه نیز در تعدادی اطاق مورد نیاز که توسط معاونت امور استانها در اختیار قرار خواهد گرفت به کار خواهد پرداخت. محل کار مسئول مرکز پژوهش خلیج فارس و دریای عمان به مقتضای نوع کار بیشترین اوقات در ایرانشهر، بندرعباس، بوشهر و اهواز خواهد بود. (۸)

۴ وظایف دفتر تدارکاتی و دبیرخانه تهران عبارت بود از:

۱- تنظیم مسائل خاص و مشترک در چهار منطقه و هماهنگی بخشیدن به موضوعات مورد بررسی

۲- تجهیز گروه های پژوهشگر اعزامی به مناطق از حیث وسیله نقلیه و رفع نیازمندی های آنان در کار بررسی

۳- تماس دائم داشتن با گروه های اعزامی و حل مشکلات مواجهه در منطقه به طور مستقیم و یا به کمک سازمان های ذربط در مناطق

۴- دفتر موظف است همواره در جریان وضع ایمنی و سلامتی محققان قرار داشته تا با توجه به وضع طبیعی نامساعد و حوادث ناشی از مسافرت و اقامت در مناطق شهری و روستایی بخصوص در استان های سیستان و بلوچستان، ساحلی و بوشهر در قسمت رفع رخدادهای اقدام نماید.

دبیرخانه اصلی این مرکز در تهران مستقر بود و دفاتر وابسته به آن در استانهای بوشهر، خوزستان، هرمزگان و سیستان و بلوچستان برپا گردید. مرکز مزبور فعالیت خویش را در استان سیستان و بلوچستان در سال ۱۳۵۴ رسماً آغاز کرد. هر کدام از دفاتر تابعه مرکز پژوهش های خلیج فارس و دریای عمان در چهار استان تابعه به لحاظ نیروی انسانی دارای دو کارشناس ثابت، یک منشی، یک راننده و یک سرایدار بودند در نخستین سال فعالیت دفاتر این مرکز در استانهای مزبور، پنج میلیون ریال اعتبار درخواست گردید. نخستین رئیس مرکز پژوهشهای خلیج فارس و دریای عمان محمود زندهمقدم بود که مسئولیت دفتر برنامه و بودجه استان سیستان و بلوچستان را هم بر عهده داشت. ریز اعتبار درخواستی در مجموع مبلغ ۴۴ میلیون ریال برآورد شده بود. از اعتبار درخواستی سال ۱۳۵۳ که ۱۴/۵۰۵۰۰۰ ریال بود تا اواخر بهمن ماه سال ۱۳۵۳، مبلغ ۹/۵۰۵۰۰۰ ریال واریز و مابقی واریز نشده بود به همین دلیل به علت کمبود اعتبار، تجهیز دفاتر مرکز پژوهش در استانهای ساحلی، سیستان و بلوچستان و دبیرخانه تهران انجام نشده، مانده بود. (۶)

برنامه های سال ۱۳۵۳ مرکز پژوهش خلیج فارس و دریای عمان، بررسی در زمینه های زیر بود.

۱- جنبه های مختلف مسأله عشاير استان سیستان و بلوچستان به منظور پیشنهاد طرحی برای اسکان آنها

۲- نحوه زندگی و معیشت ماهیگیران جنوب خلیج فارس تا دریای عمان

۳- بررسی اقتصادی - اجتماعی ساحل نشینان بندرها و جزایر خلیج فارس و دریای عمان

۴- سازمانهای اداری، اجتماعی و تأسیسات اجتماعی در استانهای چهارگانه ای که مرکز در آنها دفتر داشت.

۵- منابع عمده تولید در جامعه های شهری و روستایی استانهای چهارگانه

۶- حدود بهره مندی جمعیت از خدمات رفاهی و درمانی ایجاد شده در استانهای چهارگانه

۷- بررسی کیفیت آموزش و پرورش و کمیت آن در استانهای چهارگانه

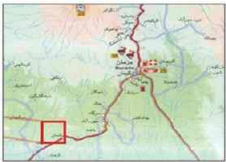
۸- حرکات جمعیتی در استانهای چهارگانه

۹- بررسی بخش صنعت در استانهای چهارگانه

۱۰- اشتغال در جامعه شهری و روستایی استان های چهارگانه

ارزیابی سازمان توسعه سیستان و بلوچستان و استان ساحلی به منظور دستیابی به نحوه تقویت این سازمانها در پیشبرد سیاست عدم تمرکز و تقویت ظرفیت اجرایی این

است. این منطقه در محدوده جغرافیایی ۶۰°۳۰' تا ۶۰°۰۰' طول خاوری و ۲۷°۳۰' تا ۲۸°۰۰' عرض شمالی و حدود ۱۰۳ کیلومتری شمال غربی ایرانشهر قرار دارد. از نظر تقسیمات زمین‌شناسی ایران این ناحیه جزء زون جنوب شرقی ایران محسوب می‌شود و در برگزیده بخشی از پهنه ایران مرکزی است که در شمال شرقی فرورفتگی جازموریان قرار دارد. (سازمان زمین‌شناسی کشور، ۱۳۸۴).



نقشه جغرافیایی نشان دهنده موقعیت روستای اسپیدز در استان سیستان و بلوچستان

موقعیت جغرافیایی و معرفی اسپیدز
محوطه اسپیدز در ۱۴۰ کیلومتری شمال غرب شهرستان ایرانشهر و در ۵۰ کیلومتری دامنه رشته کوه‌های جنوبی بزمان و قلعه آتشقشلی آن در ۳۹ کیلومتری جنوب غربی شهر بزمان واقع شده است (نقشه ۱-۱). گورستان اسپیدز از شمال به رشته کوه‌های بزمان و از شرق به نخلستان‌های ابوه و سرسیز و از غرب به محوطه و قبرستان میانی و از ناحیه جنوب به تپه‌های سیاه رنگ آتشقشلی اسپیدز محدود می‌گردد (سارانی ۱۳۹۲: ۸).

اسپیدز یا اسپیدز (دژ سفید) که نام خود را از قلعه‌ای به همین نام از دوره اسلامی که با سنگ لاشه سفید رنگ ساخته شده گرفته و یکی از مهم‌ترین کانون‌ها و مراکز استقرار متعلق به پیش از تاریخ بوده است که با نخلستان سرسیز و چشمه‌ای

و آزمایشگاهی، مطالعات فن‌شناسی، مطالعات آسیب‌شناسی، دو نوع سفال خاکستری و قرمز آجری مربوط به این گورستان پرداخته خواهد شد.

شهرستان ایرانشهر و بخش بزمان
شهرستان ایرانشهر شامل ۳ بخش (مرکزی، بمپور و بزمان) است و در ناحیه مرکزی بلوچستان با مساحتی بالغ بر ۳۳۳۰ کیلومتر مربع و با ارتفاع ۵۹۱ متر از سطح دریا در فاصله ۳۴۵ کیلومتری از مرکز استان سیستان و بلوچستان واقع، و ۱۵ درصد وسعت استان را به خود اختصاص داده است. ایرانشهر قدیمی‌ترین شهر بلوچستان و بزرگ‌ترین شهر مکران و پایتخت (قدیم) آن بوده است. نام قدیم این شهر بهره بوده که به معنای شهر بزرگ و وسیع می‌باشد. ایرانشهر از قدیم الایام به عنوان یکی از کلون‌های استقرار بشر تاکنون مطرح بوده است. به گونه‌ای که در تمامی نقاط این شهرستان می‌توان شواهد متعددی از آثار سکونت بشر یافت نمود. سایت‌های باستانی همچون بمپور، چاه‌حسینی، خواراب، اسپیدز، دامن و... از این جمله‌اند. ایرانشهر در دوره‌های تاریخی و اسلامی نیز از شکوه و رونق خاصی برخوردار بوده است. به گونه‌ای که قلعه بمپور در دوران تاریخی (ساسانیان) و شمار فراوانی قلعه از دوره اسلامی همچون بمپور، دامن، ناسری و اسپیدز و... گواه بر این مدعا می‌باشد (حسینی ۱۳۹۴: ۴).

بخش بزمان یکی از بخش‌های سه گانه (مرکزی، بمپور و بزمان) شهرستان ایرانشهر است که در فاصله ۲۵ کیلومتری غرب این شهرستان قرار دارد. شهری نوپا و بسیار کوچک که در دامنه آن مسافتی به طول ۸۵ کیلومتری را دشتی وسیع و هموار و بدون هیچ عارضه طبیعی (کوه و تپه) فرا گرفته است و بلافاصله در محلی که رشته کوه‌های عظیم بزمان از امتداد غرب به شرق کشیده شده‌اند شهر کوچک بزمان در دانه جنوبی آن ظاهر می‌گردد. این مکان در برهه‌هایی از زمان و برای مدت طولانی دارای ذخایر غنی آب و به طبع آن، منابع غنی گیاهی و حیوانی بوده است. این منابع آبی به صورتی بوده که در دوره‌های مختلف تاریخی برای آبیاری مزارع و باغ‌های آن استفاده می‌شده است. حد فاصل شهر بزمان تا نخلستان‌های اسپیدز حدود ۴۳ کیلومتر می‌باشد (علیزاده ۱۳۹۲: ۷).

موقعیت جغرافیایی و زمین‌شناسی بزمان (اسپیدز)
شهر بزمان، که تقریباً در شرق استان کرمان قرار گرفته، از شمال به شهرستان بم در استان کرمان، از جنوب به شهرستان ایرانشهر، از شرق به شهرستان خاش و نوک آباد و از غرب به بخش گلپورتنی و شهرستان جیرفت استان کرمان محدود

فرهنگ توسعه یافته عصر مفرغ در گورستان اسپیدز بزمان بلوچستان، جنوب شرق ایران

نوشته‌ای منی، مهسا خاوسود^۱

^۱ - کارشناس ارشد مرمت اشیاء فرهنگی و تاریخی، دانشگاه هنر اصفهان

^۲ - دانشجوی کارشناسی ارشد مرمت اشیاء فرهنگی و تاریخی، دانشگاه هنر اصفهان

تولید سفال خاکستری رنگ که یکی از شاخصه‌های اصلی شروع عصر آهن است در اغلب نواحی فلات ایران به صورت گسترده از نیمه هزاره‌ی دوم آغاز و تا ۵۰۰ قبل از میلاد ادامه یافت که برحسب نظرانی، با اقوام مهاجر در نیمه هزاره دوم قبل از میلاد حرکت کرده و جایگزین سفال‌های نازک و متقش پیشین شدند. خاستگاه‌های مهم این پدیده فرهنگی، گورستان‌های پاریم تپه، شاه تپه، تورنگ، تپه حصار دامغان، سبک لف کاشان، گورستان وسیع فیضریه و پشویای ورامین در دوره مفرغ جدید بوده است (طلایی ۱۳۸۹).

هر اثر بجا مانده، از دوران خود، حاوی پیام‌های انسانی و هنری از مردمان عصر خویش است، این پیام‌ها یا مطالعه تاریخی اثر روشن خواهد شد. در این میان وظیفه مرمتگر در ابتدا شناسایی تاریخچه و آشنایی با اثر، نحوه ساخت، سپس پیدا کردن روش‌هایی جهت حفاظت از آن اثر است. محوطه بلستانی اسپیدز که قدمت آن به هزاره سوم پ.م برمی‌گردد، در استان سیستان و بلوچستان، شهرستان ایرانشهر واقع شده که آثار سفالی بسیاری در آن کشف شده است. این رساله شامل ۴ فصل است که در فصل نخست به کلیات پژوهش و اهداف مورد نظر و معرفی و شناخت محوطه بلستانی و اطلاعات زمین شناختی محوطه، پرداخته خواهد شد. و در فصول بعد به مواد و روش‌های مورد استفاده، معرفی نمونه‌ها، مطالعات ساختاری

شهرستان ایرانشهر به دلیل سابقه تاریخی چهارهزار ساله و غنای فرهنگی، آثار تاریخی متعددی از دوران کوناگون را در خود جای داده است. یکی از این آثار ارزشمند گورستان اسپیدز است. این گورستان با داشتن سابقه تاریخی چهار هزار ساله یکی از مهم‌ترین مکان‌های تاریخی ایرانشهر به شمار می‌رود. ایرانشهر با توجه به قرار داشتن در شاه راه‌های اصلی در هزاره‌های سوم و چهارم ق.م و شرایط محیطی مناسب دو عامل مهم برای تحقق این ویژگی‌ها است. اسپیدز یا اسپیدز (دژ سفید) که نام خود را از قلعه‌ای به همین نام از دوره اسلامی که با سنگ لاشه سفید رنگ ساخته شده، گرفته و یکی از مهم‌ترین کانون‌ها و مراکز استقرار متعلق به پیش از تاریخ بوده است که با نخلستان سرسیز و چشمه‌ای گوارا در فاصله ۴۰ کیلومتری جنوب غربی شهر بزمان و ۳ کیلومتری روستای مکناس قرار دارد. در این پژوهش سعی بر معرفی محوطه اسپیدز و کاوش‌های صورت گرفته در طی سال‌های اخیر است.



عصر مفرغ در جنوب شرق ایران

فرهنگ‌های دوران مفرغ ایران که از نظر تاریخی به طور نسبی اوایل هزاره سوم و اواسط هزاره دوم ق.م یعنی حدود ۱۵۰۰ سال را در بر می‌گیرد، در ادبیات باستان شناسی ایران چندان شناخته شده نیست البته این بدان معنی نیست که بقایای فرهنگی این دوران هنوز کشف نشده است، بلکه برعکس می‌توان حجم اطلاعات مربوط به این دوران مفرغ را مشخص کرد(طالایی، ۱۳۹۰:۳۹).

سابقه و پیشینه فعالیت‌های باستان‌شناسی در این منطقه نسبتاً اندک بوده و از سال ۱۹۶۷ با حفاری تل ابلیس به طور واقعی شروع شده است. اما تحقیقات باستان‌شناسی در مناطق پیرامونی جنوب شرق ایران از جمله «هارابا»، موهنجودارو، نال و امرو در دره سند پاکستان و موندیگاد در افغانستان چندین دهه قبل آغاز شده بود. در جنوب شرق ایران کاوش‌هایی که در محوطه‌های باستانی مثل بمپور، تپه بچی، شهداد و شهر سوخته انجام شده بسیاری فرهنگ‌های پیش از تاریخ منطقه را مشخص می‌کند. نتایج بدست آمده از

این کاوش‌ها نشان می‌دهد که جنوب شرق ایران در هزاره سوم ق.م (دوره‌های مفرغ قدیم و میانی) فرهنگ توسعه یافته‌ای داشته است. در عین حال بیشتر استقرارهای عصر مفرغ منطقه در اواخر هزاره سوم ق.م به دلایل نامعلومی دچار فروپاشی شد و در نهایت متروک گردید(طالایی، ۱۳۹۰:۵۲).

نتیجه‌گیری

سفال‌های گورستان اسپیدز یکی از بیشترین داده‌های به‌دست آمده از این محوطه است و در سال ۱۳۸۱ در پی حفاری‌های غیر مجاز در این محوطه تعداد زیادی اشیاء تاریخی مورد شناسایی قرار گرفت. کاوش‌هایی به جهت نجات بخشی آثار باستانی، بررسی و شناسایی آن توسط آقای محمد حیدری از باستان‌شناسان مجرب میراث فرهنگی شهرستان زاهدان انجام گرفت. نتایج این بررسی نشان داد که این گورستان بیش از تاریخ مربوط به هزاره سوم ق.م عصر مفرغ مربوط به دو فرهنگ متمایز منطقه به‌دست آمد. گورستان الف اسپیدز هم‌اقت با فرهنگ بمپور تشخیص داده شده و گورستان ب اسپیدز دارای فرهنگ جازموریان و حیرفت بوده و هم‌اقت با فرهنگ جازموریان است.

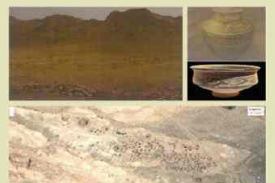
با توجه به مطالعات و کاوش‌های اسپیدز می‌توان اظهار داشت که این محوطه در بر دارنده‌ی آثاری از دوره‌های مختلف از هزاره‌ی سوم قبل از میلاد تا دوره‌ی اسلامی می‌باشد. آثار دوره‌ی اسلامی آن عبارتند از قلعه اسپیدز و مجموعه استحکامات سنگی مشرف به گورستان اسپیدز بر فراز ارتفاعات مجاور آن و همچنین یک گورستان در بخش شمال شرقی محوطه اسپیدز آثار دوران پیش از تاریخ آن عبارتند از: غارهای شماره ۱ طبیعی، ۲ و ۳ گورستان الف و ب بخش مرکزی اسپیدز و همچنین گورهای سنگی بر فراز ارتفاعات جنوبی و جنوب شرقی محوطه اسپیدز قرار دارند. این آثار عمدتاً مربوط به هزاره ی سوم و دوم پیش از میلاد می‌باشد و ارتباطات نزدیکی با فرهنگ‌های پیرامون خود دارند. از این رو اسپیدز را حلقه‌ی رابط بین فرهنگ‌های جازموریان در استان کرمان و بمپور در بلوچستان می‌دانند. از سوی دیگر با توجه به دانشی نفوذ و گسترده‌ی بیش از حد فرهنگ بمپور در منطقه می‌توان نمونه‌های زیادی از سفالینه‌های اسپیدز را در دوره‌ی دوم شهر سوخته نیز مشاهده نمود.

جنوب شرق ایران از دیدگاه باستان‌شناختی

جنوب‌شرق ایران که به طور عمده شامل استان‌های کرمان و سیستان و بلوچستان امروزی است، یکی از ناشناخته‌ترین مناطق فلات ایران در دوره‌های پیش از عصر مفرغ به‌شمار می‌آید. این بخش از فلات ایران چشم اندازهای محیطی متفاوتی دارد که آن را از دیگر بخش‌ها متمایز می‌سازد. کمبود آب و خاک کشاورزی از وجوه عمده چشم‌اندازهای محیطی بیشتر بخش‌های این منطقه به‌شمار می‌آید (طالایی، ۱۳۹۰:۱۲۴). باید توجه داشت که کویر لوت در جنوب شرقی ایران بیش از ۱۶۰۰۰۰ کیلومتر مربع وسعت دارد. کویر لوت بزرگ‌ترین چاله کویری فلات ایران به‌شمار می‌آید. کویر لوت یکی از خشک‌ترین و گرم‌ترین کویرهای جهان است و کمتر اثری از آب در آن مشاهده می‌شود. حداکثر میزان بارندگی سالانه در این بخش حدود ۱۰۰ میلی‌متر است. از سوی دیگر، مطالعات و پژوهش‌های باستان‌شناسی در این بخش از فلات ایران، در قبایح با نواحی دیگر، بسیار محدود و گسسته بوده است. بیشتر مطالعات انجام شده معطوف به عصر مفرغ با محوریت محوطه‌های شناخته شده‌ای مثل شهداد، شهر سوخته و تپه بچی بوده است (صدیقی، ۱۳۹۵:۸).

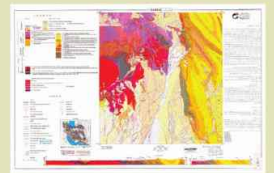
سابقه‌ی کاوش‌های باستان‌شناسی در محوطه اسپیدز

منطقه اسپیدز شامل مجموعه‌ای از آثار از دوره‌های پیش از تاریخ تا دوره اسلامی است. این آثار شامل قلعه و استحکامات سنگی و قبرستان از دوره اسلامی و مجموعه ای آثار از دوره تاریخی و پیش از تاریخ شامل غار و لشکفته، کوره دُوب‌مسی و گورستان مربوط به عصر مفرغ است. این محوطه در سال ۱۳۸۱ در پی حفاری‌های غیر مجاز در آن مورد شناسایی قرار گرفت. بلافاصله گروهی از سازمان میراث فرهنگی به سرپرستی آقای محمد حیدری برنامه نجات بخشی و سامان‌دهی گورستان متضرر شده آن را آغاز نمود که در جریان آن به مدت دوهفته تمامی قبور حفاری شده مجدداً بررسی و تصحیح گردید. فصل دوم مطالعه در گورستان در سال ۱۳۸۲ به مدت دو ماه انجام شده و در نتیجه آن با حفر ۲۸ گمبه، شماری از قبور آن مورد کاوش و مطالعه قرار گرفت. نتیجه حفر این گمبه‌ها در گورستان پیش از تاریخ مربوط به هزاره سوم ق.م عصر مفرغ مربوط به دو فرهنگ متمایز منطقه به‌دست آمد. گورستان الف اسپیدز که در بخش مرکزی و شرقی آن واقع شده از نظر مطالعات تطبیقی هم‌اقت با فرهنگ بمپور تشخیص داده شده و گورستان ب اسپیدز که در بخش غربی محوطه اسپیدز واقع شده دارای فرهنگ جازموریان و حیرفت بوده و هم‌اقت با فرهنگ جازموریان است. گورستان دوم در سال ۱۳۸۲ فصل سوم حفاری‌های اسپیدز انجام گرفت که در طی آن ۳۲ گمبه حفر گردید که در طی آن علاوه بر گمبه‌زنی و حفاری گورستان این محوطه تعیین حریم گردید و نهایتاً نت آن به شماره ۶۷۴۵ در فهرست آثار ملی کشور رسید (عکس ۱-۱).



عکس ۱-۱: محوطه گورستان اسپیدز و نمونه سفال‌های محوطه. عکس ۱-۲: دست‌چین محوطه گورستان اسپیدز است و عکس پایین منته به‌دست آمده کاوش و کاوش‌های حفاری و ۱-۳.

گوراز در فاصله ۴۰ کیلومتری جنوب غربی شهر بزمان و ۳ کیلومتری روستای مکنان قرار دارد.



نقشه ۱-۲: نقشه زمین‌شناسی بومل (سازمان زمین‌شناسی کشور، ۱۳۸۲)

فاصله این محوطه تا ایرانشهر حدود ۱۶۰ کیلومتر است (عکس ۱-۱) (حسینی ۱۳۹۳: ۶). گورستان اسپیدز با حدود ۲۵ هکتار وسعت در بر دارنده آثار دو دوره‌ی متمایز دوره اسلامی و دوره پیش از تاریخ است. دوره اسلامی آن شامل بقایای قلعه سنگی، استحکامات سنگ چین و قبور آن می‌باشد که عموماً در جنوب شرقی این محوطه واقع شده است. آثار دوران پیش از تاریخ آن خود متعلق به دو دوره کوتاه‌تر زمانی هزاره سوم قبل از میلاد، اواسط هزاره دوم قبل از میلاد و آغاز عصر آهن است. طی سه فصل حفاری در طی سال‌های (۱۳۸۱ تا ۱۳۸۴) آثار چشمگیری از این گورستان به‌دست آمده است که شامل انواع ظروف سفالی، سنگی، پیکره، انواع مهره‌های استخوانی، زیور آلات (مهره‌سحقاق سر، میل سرمه، آبنام)، ابزار کشاورزی، انواع سلاح و... است. با توجه به نتایج کاوش‌های صورت گرفته می‌توان ادعان نمود، ساکنان اولیه اسپیدز در هزاره‌های دوم و سوم قبل از میلاد از سطح دانش بالایی در زمینه‌های گوناگون بر خوردار بوده و از رفاه اجتماعی نسبتاً بالایی بهره مند بوده‌اند. در آن زمان تقسیمات کار صورت گرفته و مشاغل و حرفه های تخصصی گوناگون هم‌چون سنگ تراشی، ابزار سازی، فلزکاری، سفالگری، تجارت و... بوجود آمده بود. برای احراز مالکیت خود از مهرهای استخوانی که از جنس سنگ یا فلز ساخته شده بود استفاده می کردند. اندازه و نقش و حتی جنس مهرها بیانگر میزان اعتبار اجتماعی صاحبان آنان محسوب می گردید (حیدری ۱۳۸۴).



بلوچستان/سنگ نگاره/افشین والی نرالا

کتابنامه

۱. حسینی، تمینه، ۱۳۹۳، حفاظت و مرمت یک نمونه خنجر مسی متعلق به اسپیدز بزمان، پایان نامه کارشناسی مرمت آثار تاریخی، دانشگاه زابل، دانشکده هنر و معماری
۲. حیدری، محمد، ۱۳۸۴، گزارشات حفاری گورستان اسپیدز، نشر میراث فرهنگی استان سیستان و بلوچستان
۳. سارای، بنول، ۱۳۹۳، حفاظت و مرمت سه عدد سفال خاکستری متعلق به عصر مفرغ اسپیدز بزمان، نگهداری شده در موزه میراث فرهنگی زاهدان، پایان نامه کارشناسی مرمت آثار تاریخی، دانشگاه زابل، دانشکده هنر و معماری
۴. سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ۱۳۸۲، جغرافیایی آبادی‌های استان سیستان و بلوچستان شهرستان بزمان، انتشارات سازمان جغرافیایی وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح جلد پنجم چاپ اول، ۵ سازمان زمین‌شناسی کشور، ۱۳۸۳، نقشه ۱:۱۰۰۰۰۰ زمین‌شناسی بزمان، چاپ تهران نقشه ۶ صدفی، یاسین، ۱۳۹۵، باستان‌نگاری سفالینه های فرهنگ علی‌آباد، جهت تبیین روابط فرهنگی استقرارهای عصر مس و سنگ جنوب شرق ایران، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشکده هنرهای کاربردی، دانشگاه هنر اسلامی تبریز (منتشر نشده)
۷. ملائی، حسن، ۱۳۸۹، هشت هزار سال سفال ایران، چاپ دوم، تهران: سمت
۸. ملائی، حسن، ۱۳۹۰، عصر مفرغ ایران، چاپ دوم، تهران: سمت
۹. علیراده، عالیه، ۱۳۹۲، حفاظت و مرمت دو سر تیر مفرغی متعلق به اسپیدز بزمان، پایان نامه کارشناسی مرمت آثار تاریخی، دانشگاه زابل، دانشکده هنر و معماری
۱۰. قنبری طاهری، ۱۳۹۳، نسبی، حفاظت و مرمت یک ظروف سفالی منقوش به دست آمده از حفاری‌های تپه سبک گاشان، پایان نامه کارشناسی مرمت اشیاء فرهنگی و تاریخی، دانشگاه هران، دانشکده مرمت
۱۱. نیکنامی، کمال‌الدین، ۱۳۹۰، روش‌های پیشرفته آماری در تحلیل داده‌های باستان‌شناختی، تهران: سمت
۱۲. یزدانی، ملیکا، قضاعی، حسین، اصلائی، حسام، ۱۳۸۶، ساختارشناسی سفال خاکستری روستای میل‌آورد-نطنز، هشتمین همایش حفاظت و مرمت اشیاء تاریخی-فرهنگی و تزئینات وابسته به معماری، تهران.

نقش ملکشاه‌حسین سیستانی در زنده نگاهداشتن نام و یاد سیستان

محمد علی ابراهیمی / ام البنین اصلی شهرکی

مقدمه

سیستل و بلوچستان به عنوان پهناورترین استان ایران زمین، محل رشد و نمو یکی از کهن‌ترین تمدن‌های فلات شرق ایران زمین می‌باشد این کهن‌دیار دارای فرهنگ و تاریخ دیرینه‌ای است که متأسفانه محدود متون تاریخی و ادبی در مورد آن به نگارش درآمده و شرح رویدادهای تاریخی آن که از قضا تأثیر شگرفی بر تمدن و تاریخ ایران دارد آن چنان که در شان این دیار باشد بیان نگردیده است، یکی از مورخین و محققینی که با تمام توان بخش‌هایی از این سیر تاریخی را بیان نموده‌اند و با اثر ارزشمند خود پرده از حقایق بی‌شماری برداشته که چراغ راهی بوده برای مردمانی که در این سرزمین بودوایش داشتندملکشاهحسین سیستانی است؛شاهزادهای جنگاور که طبعی لطیف و قلبی توانمند در بیان احساسات و شرح رویدادهای تاریخی موطن خود داشته است لیکن متأسفانه آن طور که باید و شایسته این نویسنده و مورخ بزرگ ایرانی است به مردم معرفی نگردیده و عموماً با اقدامات وی آشنایی ندارند. در این مقاله سعی گردید گوشه هایی از زندگی این بزرگوار براساس تحقیقات کتابخانه‌ای و مصاحبه با اهل نظر بخش‌هایی از حوادث مرتبط با وی و آثار ایشان معرفی گردد. برهمین اساس شخص گردید ملک شاهحسین سیستانی یکی از مورخان بزرگ سیستان و ایران بوده است که نه تنها با آثار ارزشمند خود تاریخ این سرزمین را بیان نموده بلکه در کتب خود مباحث مختلفی از جمله معرفی ایران و مردم‌شناسی آن، جغرافیا، مشاهیر و... پرداخته است و دراین راه تأثیر بسیاری بر مورخان هم دوره و بعد از خود گذارده است.

ملکشاهحسین سیستانی این مورخ بزرگ در اسناد تاریخی ما را با زندگی مردمی آشنا می‌کندکه در دوره‌های مختلف با عقاید و آداب و رسوم گوناگونی زندگی می‌کرده‌اند و هرکدام یادگارهایی از خوبی و بدی، آبادانی و ویرانی باقی گذاشته‌اند.

وی سرگذشت انسان‌های گذشته و شرح چگونگی زندگی، حکومت، اعتقادات و دیگر چیزهای مربوط به آن‌ها را به زیبایی برای نسل‌های بعدی به ودیعه گذاشته است.

مطالعه‌ی آثار وی ما را به گذشته باز می‌گرداند تا کارهای مردمی را که از این جهان رفته‌اند، ببینیم و سخن کسانی را که امروز خاموش‌اند، بشنویم و از آن‌ها درس عبرت بیاموزیم. هم چنین با مطالعه کتاب‌ها و سرگذشت وی می‌توانیم دلایل پیشرفت و سعادت مردان و زنان بزرگی که در این کهن‌دیار بود و باش داشته‌اند به خصوص بزرگان و متاخر این قوم را دریابیم. با مطالعه‌ی زندگی این محقق و مورخ بزرگ درمی‌یابیم که هیچ‌گاه مردمی شکست نمی‌خورند مگر زمانی که تفرقه، فساد و گناه در میانشان رواج یابد. ملکشاهحسین در آثار خود افزون بر معرفی تاریخ تأکید می‌کند هیچ طاعمی بر مردم مسلط نمی‌شود مگر آن که مردم از تشویق یکدیگر به خوبی و منع یکدیگر از بدی دست بردارند و در می‌یابیم که هیچ فرد و جامعه‌ای به سعادت و رستگاری نمی‌رسد مگر با کار و کوشش، ایمان به خدا، ایثار و گذشت. در این مقال با سیر مراحل مختلف زندگی او که به تفسیر شرح و بسط آن در محدود آثار وی به قلم خود ایشان به یادگار مانده آشنا و تعدادی از آثار باقی مانده ایشان را با هم مرور می‌کنیم.

تحقیق و بررسی زندگی‌نامه و آثار ملکشاهحسین سیستانی از این منظر مهم و ضروری به نظر می‌رسد که نسل جدید با گذشته پر افتخار خود بیگانه شده و از هویت و شناسنامه خود که به‌دست بزرگمردانی همچون ملک شاهحسین شناسایی، ثبت و ضبط گردیده غافل هستند، بررسی و معرفی شرح زندگی، سفرها، جنگ‌آوری‌ها و کتاب‌های این دانشمند و ادیب بزرگ به دلایلی همچون موارد ذیل ضروری است :

۱ - علت‌یابی اتفاقات بزرگ در سیستان و برشی از تاریخ ایران در آن دوره
۲ - یافتن پاسخ برای سؤال‌هایی همچون: چگونه یک شاهزاده و جنگاور، مورخ و ادیبی توانا می‌گردد؟ علم و دانش وی چگونه حاصل شده است؟ آثار او چگونه شکل گرفته‌است؟

بسیخ چنین پرسش‌هایی را می‌توانیم با این چنین تحقیقاتی بیابیم بنابراین مطالعه‌ی سرگذشت و کتب وی،

فقط به معنای حفظ نام افراد و شرح حوادث نیست. بلکه آموزش درس زندگی و صیانت از میراثی ارزشمند است که همچون شمعی فروزان می‌درخشد و از نسلی به نسل بعد رسیده و براستی چراغ راهی برای آیندگان ایران زمین است. «قد حلت من قبل کم سنن فسیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقی به المکذبین»

قطعا پیش از شما سنت‌هایی بوده و سیری شده است. پس در زمین بگردید و بنگرید که فرجام تکذیب‌کنندگان چگونه بوده است. «قرآن کریم، سوره ال عمران، آیه ۱۲۷»

مطالعه شرح زندگی و تالیفات ملک‌شاهحسین سیستانی مهم است و فوایدی دارد که عمده‌ترین آنها، عبارت‌اند از:
۱. عبرت‌آموزی از گذشته به عنوان چراغ راه آینده، یکی از ویژگی‌های انسان‌های آگاه، عبرت‌آموزی از وقایع و حوادث است. تاریخ سیستان و بلوچستان ورجلوند به نقل از این ادیب گرامی سوشار از حوادث و رویدادهایی است که با مطالعه و مشاهده آنها می‌توان در زندگی فردی و اجتماعی درس‌های مفیدی آموخت و عبرت گرفت.

۲. آشنایی با میراث گذشتگان میراث گذشته قوم سیستانی و بلوچ، سازنده هویت و بیان کننده ریشه تاریخی آن قوم است. بی‌توجهی مردم یک سرزمین به میراث خود و نادیده گرفتن آن، بی‌هوشی، جذب شدن به فرهنگ ملل دیگر و ناتوانی ملی در حل مشکلات را به دنبال خواهد داشت. از این رو بیان و معرفی و عبرت‌آموزی از اثری این چنین بسیار اهمیت دارد.

۳. شناخت علل عظمت و انحطاط مردمان این دیار و علم به قوانین و سنن حاکم بر زندگی ایشان، ایمنه ظهور تمدنی بزرگ است. در صفحه زلال این آیینه می‌توان مشاهده کرد که از دیرباز، جوامع و ملتی در این مرز و بوم برآمده، زندگی کرده و به عظمت و افتخار رسیده‌اند که به دلایل متعدد، نام و اثر پرافتخاری از آنها باقی مانده است. مطالعه تاریخ مکتوب، این مورخ نامی میهن، ما را با علل این عظمت‌ها و انحطاط‌ها آشنا می‌سازد و در یک نگاه این آشنایی مقدمه شناخت قوانین و سنن حاکم بر زندگی بشر است.

۴. آشنایی با روح ملت‌ها آشنایی با تاریخ جوامع و ملل در نهایت به ما می‌آموزد که جلوه‌های روح عمومی در هر ملتی چگونه است، برای مثال در میان جامعه سیستان عدالت طلبی و در برخی موارد استیلاطلبی بروز بیشتری داشته همچنان که در گروهی دیگر، کسب ثروت و قدرت، و در بعضی دیگر ظالمت و ظرافت‌های روحی، مانند شعر و ادب و هنر و با روح دین‌خواهی و معنویت جلوه بیشتری دارد. ه آشنایی با عوامل پیش‌برنده، مطالعه متون تاریخی این

مورخ نامی مشخص میکند آیا علت حرکت و تحول این قوم در طول تاریخ یک عامل است یا عوامل متعددی در این امر دخیل هستند؟ و اگر عوامل متعدد است، تأثیر این عوامل بر یکدیگر چگونه است؟ دین، اقتصاد، هنر، علم، صنعت، جغرافیا، نقش شخصیت‌ها و . . . هر یک به تنهایی یا در ارتباط با دیگری، چگونه بر تحول تاریخ سیستان تأثیر می‌گذارد؟

گذشته از کیا آغاز و به کجا ختم می‌شود و با حال و آینده ما چه ارتباطی دارد؟ به چه علت همه بزرگان و ملت‌های تمدن معتقدند که هرچه آشنایی و شناخت ما از گذشته

بیشتر باشد، حال و آینده هم روشن‌تر و امیدبخش‌تر خواهد بود؟ برای روشن‌تر شدن پرسش‌های مذکور به طور خلاصه به چند بحث مقدماتی اشاره می‌کنیم. در یک تعریف کلی، گذشته هر پدیده را تاریخ آن پدیده می‌گویند. ما می‌توانیم در مورد گذشته هر پدیده، یعنی کیفیت پیدایش، نحوه رشد و نمو، چگونگی تغییر و تحول و سرانجام و سرنوشت آن، جستجو و تحقیق کنیم. چنین پژوهشی را پژوهش تاریخی می‌گویند. بدین ترتیب می‌توان از تاریخچه زندگی انسان‌های بزرگ، تاریخ علم، تاریخ فلسفه، تاریخ، ریاضی، تاریخ ملت‌ها، تاریخ جنگ‌ها و . . . سخن گفت. پژوهش در تاریخ حیات بشری، سرنوشت انسان‌ها و تاریخ جوامع بشری اهمیت و حشاست بسیاری دارد. اگر بحواهمیم ارزش تاریخ را از نظر قرآن بدانیم باید بگوییم که در اندیشه قرآنی، هدف مطالعه تاریخ نه فقط دانستن وقایع گذشته بلکه آگاهی از سنت‌های تاریخی، چگونگی دگرگونی ملت‌ها و جوامع و علل انحطاط و عظمت تمدن های پیشین است. در سوره مبارکه یوسف، آیه ۱۱۰ در همین زمینه می‌خوانیم: «قد کان فی قصصهم عبره لاولی الالباب - به راستی در سرگذشت آنان برای خردمندان عبرتی است». «همچنین حضرت علی(ع) در وصیتی به امام حسن(ع) می‌فرمایند: «فرزندم، من عمر محدودی دارم و با احوال‌های گذشته نبودام که وضع و حال آنها را از نزدیک مطالعه کنم. از این رو، در آثارشان سیر و در اخبارشان فکر کرده‌ام؛ تا آنجا که مانند یکی از خود آنها شده‌ام. انجانا که گویی با همه آن جوامع از نزدیک زندگی کرده‌ام. ند، بالاتر از این، چون در جامعه‌ای با مردمی زندگی کند، فقط از احوال همان مردم آگاه می‌شود ولی مثل آدمی هستم که از اول دنیا تا آخر دنیا با همه‌ی جوامع بوده و با آنها زندگی کرده است. پس تاریخ را مطالعه کن و در اخبار ملت‌ها و تحولاتی که برای جوامع پیش آمده است، فکر کن تا مانند چشمی باشی که از اول تا آخر دنیا، آن را مطالعه و مشاهده کرده است.» (نهج البلاغه - نامه ۳۱)

❧ معرفی ملک‌شاه‌حسین سیستانی

ملک‌شاه‌حسین یکی از معروف‌ترین شاهزادگان سیستانی و به عبارتی از بزرگان نام‌دار عمو بن لیث صفاری («دومین فرمانروای سلسله صفاری که در شرق و جنوب ایران حکومت می‌کرد» (۹۰۱-۸۷۹ میلادی)) است، نسب پدری او آنچنانکه در کتاب احیاءالملوک هم اشاره می‌کند بدین ترتیب به شاهان صفاری می‌رسد: «ملک‌شاه‌حسین بن ملک غیاث الدین محمد بن شاه‌محمد بن شاه ابوسعید بن شاه‌نصیرالدین بن شاه محمود حاجی بن شاه‌علی بن شاه مراد بن شاه‌علی بن مالک‌نصیرالدین محمد ابوالفتح بن سمعد بن خلف بن شهریار بن ابوجعفر بن ابوليث بن عمرو بن لیث صفاری) (ملک شاه حسین کاتبی، ۱۳۴۴: ۲۰) مادر ملک شاه حسین «بی بی مریم سلطان دختر امیر غیاث‌الدین محمد بن میر محمد .. ملک بخت افزون بن ملک اردشیر «است. ملک بخت افزون ابتدا در قهستان ساکن بوده که بعدها به سیستان می‌آید و با دختر یکی از امیران سیستان ازدواج می‌کند و صاحب فرزندی به نام میرعبداﷲ می‌شود، تنگنلی که ملک شاه حسین کتاب احیاءالملوک را می‌نویشد، در قرینهٔ نوفرست نهارچان، میران قهستان هنوز باقی بوده‌اند (همان: ۴۳۲).

قَهستان (کهستان) نام سرزمینی است که در مرکز فلات ایران، در جنوب خراسان واقع شده و منطقه کوهستانی گسترده‌ایست که شهرهای فردوس، فاین، طیس، بیرجند، کاشمر، تربت حیدریه، خواف، گناباد و تایباد را در بر می‌گرفته‌است. این سرزمین به دلیل کوهستانی بودنش

به نام قهستان یعنی کهستان (کوهستان) خوانده شده‌است. ملک‌شاه‌حسین به دو دلیل تأکید می‌کند از شاهزادگان صفاری است. – اول اینکه از جایگاه صفاری ن در تاریخ ایران و سیستان و نقش بسزای ایشان در زنده کردن یاد و نام و زبان پارسی و علاقه مندی مردمان به ایشان آگاهی دارد و افزون برکسب شهرت و پیداکردن منزلت بیشتر نزد سیستانیان نزد شاه صفوی که ارادت بسیاری به دشمنان خلاقی جور و اغراب یاقی دارد.

– دوم اینکه با معرفی خود از نسل یعقوب و عمرو لیث نوعی حق‌طلبی دارد و استحقاق خود را بر عمارت سیستان ادعان می‌نماید. ❧ شرح تولد و نام‌گذاری

ملک غیاث‌الدین محمد پدر ملک‌شاه‌حسین که در شهر سیستان زندگی می‌کرد، در سال ۹۷۲، با بی‌بی مریم سلطان دختر امیر غیاث شده بود، به خدا و حضرت رسول و روح پاک امام حسین متوسل می‌شود. به تاریخ مذکور، (چهاردهم شعبان سال ۹۷۸ ه‍.ق.) این بی‌ضاعت متولد می‌شود و همواره مصادر مرا «غلام حسین» خطاب می‌نمود. اگر فایل آن باشم که در سلک سگان آستان ایشان توأم بود، زهی سعادت دنیا و دین، زهی توفیق!» (همان: ۱۷۹) که این موضوع نشان می‌دهد مذهب وی شیعه بوده است. دو نکته مهم در این مبحث ارتباط خاندان سیستانی و ملوک آن با سایر خاندان‌های و وصلت بین ایشان و همچنین بازگو کردن نوع مذهب سیستانیان است.

❧ دوران کودکی

هنگامی که ملک‌شاه‌حسین حدوداً ده‌سال داشت، ملک‌غیاث‌الدین محمد پدرش در نهمم ذیحجه الحرام سال ۹۸۹ ه‍.ق به دیه باقی رخت

بست و مادرش تربیت وی را برعهده گرفت. ملک‌شاه‌حسین، قرأت قرآن و مقدمات دیکه را نزد مولانا عبدالملوم صلیحی آموزش می‌یابد (همین شخص است که پس از مرگ غیاث‌الدین محمد، محصولات و عایدات ملک موروثی ملک‌شاه‌حسین را رتق و فتق می‌کرد) عبدالملوم که در این هنگام مشغله و گرفتاری زیاد داشت، تعلیم و تدریس ملک‌شاه حسین را به برادر کوچکش مولانا عبدالعزیز واگذار می‌کند و بر اثر مجاهدت این مرد ملک‌شاه حسین مدارج علمی را کامل طی و در ادامه مسایل نماز و واجبات را نزد شیخ کلب علی جزایری آموخت و الفقه و جغزیه و بعضی از کتب فقهی را نزد شیخ محمد مؤمن پسر شیخ صالح جبلی فرا گرفت (همان: ۲۵۴) وقتی که سید طباطبائی زوارهای، به سیستان سفری دارد ملک شاه حسین مدت هزار روز در کلاس او صرف و نحو و منطق خواند و با مولانا دوست محمد فتوحی که شاگرد مولانا عبداللطیف پدر مولانا عبدالملوم صلیحی بود شریک درس آن و نشستن در انتظار و – بالاخره مرده داندند که خواهند آمد؛ آمد؛ اما پستیچیان محترم که از نشانی‌ها فقط محدوده‌ی بازار را پوشش می‌دادند، از آوردن محله خودداری فرمودند و کار به آن جا کشید که بالاخره یکی از مطبوعاتی‌ها بذیرفت که آن را هم در کنار مجلات دیگرشان بیاورد و به این ترتیب چشمان به جمال این یک نیز روشن شد که گرچه آن چنان که فاضل دور گفته‌بود، نبود، اندکی از سایر مجلات فراتر بود که تقریباً صفحات دورریز داشت و تماماً برای سن و سال من خواندنی بود.

«دانشمند» نیز با قطع و شکل و مطالب متفاوتش از نشریات خوبی بود که در آن سال‌ها توفیق زیارت و خرید چند شماره‌ی

خوانده بود، جداگانه بود که به‌راحتی تحصیل نمی‌شد. ماجرای نگارنده و محله‌ی «صبح امروز» نیز شنبی است؛ روزی که «فاضل دور» از تهران به دین‌ ما آمد و ولع مرا به خواندن دید، در میان صحبت‌هایش جمله‌ی جالبی بود که مرا تحت تأثیر قرار داد که در تهران، محله‌ای به نام «صبح امروز» منتشر می‌شود که به دلیل جذابیت، همهی شماره‌هایش در همان ساعت‌های اول بامداد، در تهران به‌فروش می‌رسد و به شهرستان‌ها صادر نمی‌شود؛ چون هرچند شماره منتشر شود، در خود تهران مشتاقان صف کشیده دارد. بعداً روشن شد که ایشان حتی آن محله را از نزدیک زیارت هم نکرده و گویا فقط وصف آن را شنیده و مبالغه زیادی هم غلو کرده‌است؛ از نوع لاف در غربت زن؛ اما همین کافی بود که مرا برای خرید آن وسوسه کند. دست به کار شدم، به هر «فاضل دور»ی که در تهران می‌شناختم، نامه نوشتم و به انتظار نشستم تا بالاخره پی بردم که باید فلان مبلغ برای خرید به فلان جا حواله کنم. هفت‌خوان آغاز شد؛ اما گزیری نبود. خوان بعدی تهیمی بول بود و خوان دیگر ارسال آن و نشستن در انتظار و – بالاخره مرده داندند که خواهند آمد؛ آمد؛ اما پستیچیان محترم که از نشانی‌ها فقط محدوده‌ی بازار را پوشش می‌دادند، از آوردن محله خودداری فرمودند و کار به آن جا کشید که بالاخره یکی از مطبوعاتی‌ها بذیرفت که آن را هم در کنار مجلات دیگرشان بیاورد و به این ترتیب چشمان به جمال این یک نیز روشن شد که گرچه آن چنان که فاضل دور گفته‌بود، نبود، اندکی از سایر مجلات فراتر بود که تقریباً صفحات دورریز داشت و تماماً برای سن و سال من خواندنی بود.

«دانشمند» نیز با قطع و شکل و مطالب متفاوتش از نشریات خوبی بود که در آن سال‌ها توفیق زیارت و خرید چند شماره‌ی

آن دست داد؛ اگرچه فقط در یک یا دو سال پایانی حضور در زابل توفیق خرید آن را یافتم. به خود کشنده؛ مثل خودش برای من داستان شیرینی دارد. گفتم که ماشین‌نویس بودم و در واحد ارسال مراسلات- که گویا امروزه دبیرخانه جانشین آن است- و ناگزیر هر چیزی از راه که می‌رسید، از آن جا سر درمی‌آورد و این بار نوبت توفیق بود. رئیس وقت اداره گویا در تهران مشترک این هفته‌نامه بود و زمانی که به زابل منتقل شد، توفیق هم همراه وی آمد؛ اما تا مدت‌ها کسی از وجود آن خبر نداشت تا آن روز که چشم من به جمال مبارکش روشن شد و از شما چه پنهان. ابتدا بسیار وحشت‌زده با آن رویه‌رو شدم؛ جای خلوتی یافتم و تمام مطالب آن را از سیر تا پیاز نه یک بار که چندبار با اعجاب خواندم و هر بار حیرت کردم که چه گونه ممکن است در مملکتی آن چنان که من در ذهن داشتم، محله‌ای این چنین، با این همه آزادی، همه، مان را مولوی به‌راحتی به حساب همی نمایندگان مجلس، وزرا و ستاره‌ها، از جمله « ساعت ملاقه‌های « و « سسرار خورشور حکمت « و – رسیده‌بوند و آنان را پاک پاک شسته بودند و آب کشیده‌بوند و گر داده بودند و جلانده‌بوند و از بند رخت آویختا مگر می‌شد؟ مگر می‌شود؟ مگر ممکن است؟! باورکردنی نبود، سرم داغ شده بود و خودم را فراموش کرده‌بودم.



■ سیستان کوه خواجه/کهندز

و سایر شرکا را از آن ملک و املاک موروثی محروم ساخته بود، لذا در رمضان سال ۱۰۰۸ ه‍.ق در شهر هرات به خدمت شاه عباس رسید و هرات را به اطلاع شاه رسانید و آن سرزمین‌ها را به فرمان شاه ایران به اسم همه ورثه کرد از آنجا در رکاب شاه عباس به فتح ایبورد و نسا رفت و از آنجا از راه حوض‌خان که پیست و پنج فرسنگ بیان است به مرو رفت و از همان راه به مشهد مقدس بازگشت (همان: ۲۶۶)

در سال ۱۰۱۰ ه‍.ق که شاه عباس قصد فتح بلخ را داشت ملک‌شاه حسین و لشکریان سیستان در ماروجاق بدو پیوستند و از آنجا به طرف بلخ به راه افتادند. ملک‌شاه حسین در جنگ بلخ شرکت کرد و از آنجا به سیستان بازگشت. ملک‌شاه حسین پس از آنکه چندی در سیستان توقف کرد، برای رفع مناقشات و اختلافات محلی از رانکک به جابرونگ و از آنجا به فراه رفت. خبر ورود ملک شاه‌حسین به فراه به حسین‌خان حاکم هرات رسید. پس از مقابله با لشکریان جغتای که فریب شش هزار تن بودند و پس از فتح قلعه بست به سیستان باز می‌گردد. (همان: ۴۷۱)

صفویان سلسله‌ای ایرانی و شیعه بودند که در سال‌های ۸۸۰ تا ۱۱۰۱ هجری خورشیدی (برابر ۹۰۷-۱۱۳۵ قمری و ۱۵۰۱-۱۷۲۲ میلادی) بر ایران فرمانروایی کردند. بنیانگذار سلسله پادشاهی صفوی، شاه اسماعیل یکم است که در سال ۸۸۰ خورشیدی پادشاه حقیقی صفوی، شاه‌سلطان حسین است که در سال ۱۱۰۱ خورشیدی از افغان‌ها شکست خورد. ایران در دوره صفوی در زمینه مسائل نظامی، فقه شیعه، و هنر (معماری،

خوشنویسی، و نقاشی) پیشرفت شایانی نمود. از سرداران جنگی نامدار این دوره می‌توان فرج‌قایی خان، لالوردی خان، و امامقلی خان را نام برد که هر سه از سرداران شاه عباس یکم بودند. از قبیله‌ن و دانشمندان نامی در این دوره میرداماد، فیض کاشانی، شیخ بهایی، ملاصدرا، و علامه مجلسی قابل ذکر هستند. هنرمندان مشهور این دوره نیز رضا عباسی، علیرضا عباسی، میرعماد، و قاسم‌کرم هستند. ولی از نظر ادبی، در دوره صفویه شاعر یا نویسنده بزرگی از ایران برنخاست و تنها در زمینه ادبیات شیعی و مرتبه‌سرای آذری درخورد توجه بدید آمد(سبکی، ۱۳۵۲)

سفر حج

ملک‌شاه‌حسین در این میحت شرح سفرنامه ای از سفر حج خود برای مخاطب بارگو می‌کند که در نوع خود جالب است، جمادی الاولی سال ۱۰۱۷ ه‍.ق که ملک‌شاه‌حسین سی و هشت ساله بود، از باغ مؤمن آباد زیارتگاه عارم سفر حجاز و زیارت حرمین شریفین شده، شب جمعه هفدهم محرم احیاء گرفت و صبح از آن روضه معظمه بیرون آمد و به راه تجد قدم گذاشت. وادی به وادی طی کرد تا به دیار لیلی و مجنون رسید. از آنجا به بصره و از بصره به بندر ریگ آمد و سه روز و چهار شب این راه دریایی را پیمود. از بندر ریگ به راه دشتستان افتاد و چند کتل را طی کرد و به کاروین رسید. از کاروین به شیراز وارد شد. از شیراز به کرمان و از راه کتل سرخ به موضع سرخ. از آنجا به بم و از راه بلبان گرج به سیستان مراجعت کرد و روز دهم جمادی‌الاول سال ۱۰۱۸ ه‍.ق به سیستان رسید و مدت هجده ماه در مسجدی که خود در باغ مؤمن آباد ساخته بود، گوشه‌نشینی اختیار کرد.

سفرها و فتوحات

ملک‌شاه‌حسین علی‌رغم طبع لطیف از روحیه ای جسور و شجاعت بی‌بدیل نیز برخوردار بود این موضوع را از نوشته‌های وی در باب نبردها

و مرزدری‌های وی می‌توان دریافت. هرچند از اینکه از طرف بعضی اشنایان همواره مورد گزند بود شکوه‌های بسیار داشت. وی بیست و هفتم شعبان سال ۱۰۱۸ ه‍.ق از سیستان به فراه رفت گرفتار تب و لرز شدید شد که مدت شش ماه به طول انجامید. بالاخره ملک‌شاه‌حسین از مخالفت مخالفان و بی‌توجهی ملک‌جلال‌الدین محمود فراهی نسبت به خود، آزرده خاطر شد و تصمیم گرفت با اهل و عیال از سیستان خارج شود و به خراسان رود. سرانجام روز دهم ماه ربیع الاول ۱۰۱۹ ه‍.ق از منزل باغ مؤمن آباد به جائق آمد، که شاید ملک جلال‌الدین محمود از کرده پشیمان شود و کس فرستد و نگذارد، که او از سیستان بیرون رود. چون یکسره مایوس شد، از آنجا به باغ رفت و ده روز در اوق ماند. چون به اسفزار رسید، حسین خان حاکم هرات او را به هرات دعوت کرد، با اینکه ملک‌شاه‌حسین قصد رفتن به مشهد را داشت، دعوت او را پذیرفت و به طرف هرات رفت. در التگ بالان، وزارت پناه امیر سیدعلی خطیب و عمارت پناه‌علی خان سلطان ترکان به استقبال او آمدند و تا نیمه شب نزد او ماندند. صبح دوباره نزد او آمدند و او را به شهر بردند و منزل اندی برای او ترتیب دادند. همان روز قصد داشتند که قاصدی به درگاه شاه عباس بفرستند و آوازی ملک‌شاه حسین را گزارش دهند، اما خود ملک‌شاه‌حسین مانع شد. پنج ماه در هرات ماند و ملک جلال‌الدین محمود هیچ‌گونه اظهار ملاطفتی نکرد. پس از آن، امیر الامرا حسین خان شرح حال ملک‌شاه‌حسین را به دیوان اعلی نوشت و شاه عباس پس از دو ماه نامه‌ای توأم با استعانت و خلعت شاهی برای او فرستاد و به امیرالامرا

حسین خان دستور داد که اگر ملک شاه‌حسین بر سر ملک جلال‌الدین محمود اختلافی دارد، حصه او را معین کنند و جدا نمایند و اگر در هرات می‌ماند، بگوید تا محل تنویری برای او تعیین کنیم و اگر می‌خواهد که مدت شش ماه به طول سازند. ملک‌شاه‌حسین رفتن به دربار را برگزید و چهاردهم ماه ذیحجه از راه دامغان به دربار پادشاه ایران روی آورد. شب نوروز را در رباط نمکسار کاشان گذراند. از آنجا به کاشان رفت و نوروز باستانی را در دارالسلطنة اصفهان به خدمت شاه عباس رسید، (همان: ۵۰۱) شاه‌عباس پس از ملاطفت بسیار، مامدن در اصفهان با رفتن به مشهد را به انتخاب و میل ملک‌شاه حسین گذاشت. ملک‌شاه حسین رفتن به مشهد را برگزید و شاه‌عباس هم موضع «کنه پیسه» را که زمین‌های کشاورزی بسیار داشت به او داد و املاک فراه را به نیول و سیورغال ابدی به محمد مؤمن سپرش بخشید. ملک‌شاه‌حسین پس از کسب اجازه از شاه‌عباسی از راه قزوین به طرف مشهد به راه افتاد. در منزل خواجه خوشنام، نامه‌ای از امیرالامرا حسین خان، به شاه عباس رسید که اگر شاه می‌خواهد محل تنویری برای ملک‌شاه‌حسین تعیین کند در حوالی هرات بهتر است، زیرا در آن سرحد به وجود او نیازمندیم. بنابراین صدور حکم تنویر کنه پیسه مشهد به تعویق افتاد و شاه عباس در جواب نوشت که بهار به خراسان خواهیم آمد، هر محل که صلاح باشد به تنویر ملک‌شاه‌حسین می‌دهم. اما دستور داد تا حکم تنویر و سیورغال املاک فراه را نداشتند و در همان مجلس مهر کرد و به میرزا قوام‌الدین مستوفی داد تا در

قزوین به دست ملک‌شاه‌حسین برساند. میرزا قوام‌الدین محمد حکم تنویر املاک فراه را در قزوین به دست ملک شاه حسین داد و نوید محل تنویر جداگانه‌ای در نواحی خراسان را نیز به او گوشزد کرد. در این وقت نقدی یک کشیکچی باشی که به کیچ و مکران رفته بود، بازگشت و از اهالی آنجا شکایت داشت. شاه‌عباس امر کرد که گنجعلی خان با لشکر فارس به کرمان و از آنجا به مکران رود و آن ولایت را با قتل و غارت تسخیر کند. ملک‌شاه‌حسین که حضور داشت تذکر داد که آنان مردمی مسکین و ناتوانند و ناب غضب و سخط پادشاهی را ندارند اگر نویی دیگر ایشان را عفو کنید و مرا به نصیحت نزد آنان فرستید، شاید سر اطاعت فرود آورند. این تقاضا مورد قبول شاه واقع شد و دستور داد تا وسایل سفر ملک‌شاه‌حسین را مرتب کنند و او روز هفدهم شمعان ۱۰۲۲ ه‍.ق از اردوی شاه عباس جدا شد و همراه خواجه جلال‌الدین اکبر وزیر خراسان به قزوین آمد. از قزوین به تنهایی به کاشان و بزد و کرمان و از آنجا به گرمسیر مکران یعنی بزمن و هودیان و از آنجا به بن‌فهل رسید. در بن‌فهل، شاه‌قلی سلطان گیل را ملاقات کرد. او را خلعت داد و متوجه کیچ شد. پس از سه روز به سرباز و از آنجا پس از دو روز به فیروزآباد رسید. میرهاشم میرمحمد از او استقبال کرد و اظهار اطاعت نمود و رفیق راه شد و او را منزل به منزل به کیچ رسانید. میرمحمد به استقبال او آمد و سایر امیرای مکران نیز به حضور او رسیدند و ملک‌شاه‌را هم در موضع فلهه به دیدن او آمد. از آنجا وارد کیچ شد و مدت یک ماه در این محل به سیر و شکار مشغول بود. میرمحمد و ملک‌شاه‌را هر دو از در اطاعت درآمدند. در این وقت، یک ماه از نوروز گذشته بود. ملک‌شاه‌حسین در کیچ گرفتار تب و لرز شد و پس از یازده روز بهبود یافت، چون از کیچ بیرون آمد، دوباره بیمار شد. مدت یک ماه متوالی یک روز در میان تب می‌کرد و ماه دوم دو روز در

میان و سه ماه دیگر تبش متوالی بود. چون مدت توقف او در درک و جائق، چهار ماه طول کشید، برای تعمیر آب و هوا به سرحد سیستان رفت. سه ماه در قریه تمندان ماند و بیماری او روی به صحت آورد. لشکر سرحد را جمع کرد و متوجه مکران شد. هنگامی که به خاش رسید، شاه‌قلی سلطان گیل، نامه‌ای فرستاد که بلوچ لاشاری لشکر گرد آورده‌اند و قلمه‌های توران و شهر دراز را گرفته‌اند، نه گنجعلی خان می‌تواند از کرمان مددی رساند و نه ملک جلال‌الدین محمود از سیستان، اگر شما کمکی کنید، بسیار بجاست. لشکر حاضر را به سرکردگی امیر سهراب امیر افضل و چند نفر از نوکران خود به طرف فهل فرستاد. ایشان پس از یک هفته، هر روز قلمه را فتح کردند و به دست شاه‌قلی سلطان گیل سپردند. ملک‌شاه‌حسین متوجه درک شد و از آنجا به خاش و تمنان و از آنجا به عجله به طرف پانخت ایران حرکت کرد. از کرمان به بزد و از بزد به اصفهان رسید و به خدمت شاه عباس رفت. نکته دیگر علاقه‌مندی بسیار شاه عباس نسبت به این ملکزاده سبستانی می‌باشد که در بخش‌های متعدد بدان اشاراتی دارد. شاه‌عباس پس از نقض بسیار گفت: «چند روز به سیر فرح‌آباد می‌روی، تو هم بیا که تو را از آنجا به حدود کیچ و مکران می فرستم که گوشمال آن قوم داده، الکای کیچ و مکران را به نصیر آری و حکم ایالت آنجا را به تو تفویض فرمائیم.»

در دامغان نامه‌ای از پسرش محمد مؤمن دریافت کرد که خبر مرگ مادر خود را نوشته بود. از دامغان به مشهد رفت و ده روز در آنجا به زیارت مشغول شد از مشهد به غوریان و

ازغوریان به دارالسلطنة هرات وارد شد و امیرالامرا حسین‌خان و خان‌عالم را که از هند به ایلمچی‌گری آمده بود، ملاقات کرد. بیست روز در هرات بماند و سپس به قراقرش رفت و مدت یک سال و یک ماه در قراقرش توقف کرد. میران و بزرگان قراقرش و خویشان و منسوبان ملک‌شاه‌حسین، روی خوشی به او نشان ندادند و او در مدت اقامت در قراقرش بسیار دل‌افسرده و ناراضی بود. در این وقت، امرای کیچ و مکران، دو سرمدیان رخشانی به رسم تحفه برای او آوردند. ملک‌شاه‌حسین، مادیان‌ها را به خدمت شاه عباس فرستاد. شاه‌عباس خلعتی شاهانه و مبلغی به رسم خرجی راه برای ملک‌شاه‌حسین فرستاد و او را نزد خود خواست. قصه‌ی نیه و بنیان را به تیول او داد و او را مرخص کرد. ملک‌شاه‌حسین به قراقرش آمد و در آنجا اقامت کرد. ملک‌شاه‌حسین تا سال ۱۰۳۶ ه‍.ق که زمان تحریر دوباره تذکره‌ی خیرالبیان به وسیله مؤلف است، در قید حیات بوده و از این پس از زندگانی و سال مرگ او اطلاعی در دست نیست. (اویسی کهجا ۸۷)

❖ شخصیت ملک‌شاه‌حسین

ملک‌شاه‌حسین از علوم زمان خود آگاه بود و در عرصه علم و ادب تا جایی که حوصله امیرزاده‌ای چون او گنجایش داشته، کسب دانش و فضیلت کرده است. بیش از اقران و همسران خود سفر کرده و این سفرها و دید و بازدید از بزرگان و رجال و اهل علم و شعری زمان، او را مردی پخته و جهان‌بینه کرده است. بی شک کسی که با سلاطین ترکستان و حکام و امرا و وزرا و مستوفیان ایران معاشر بود و با ترک و تازی و جغتای و اورنگ و بلوچ و سایر طوایف و طبقات نشست و برخاست داشت نمی‌تواند فردی عادی و معمولی باشد. ملک‌شاه‌حسین نه تنها در عرصه علم و فضیلت کوشا بود، بلکه در میدان رزم و جنگ نیز یکه‌تازی می‌کرد. از فنون حرب و تعبیه جنگی طوایف مختلف ترک خبر داشت و با مقلبه با آنان این فنون را آموخته بود و به آسانی حملات آنها را دفع می‌کرد و صف‌آرایی آنان را درهم می‌شکست و در دفاع از خاک سیستان بسیار کوشا بود. شاید جنگ بنموده‌ی برجسته‌ترین زورآزمایی و آخرین حد جان‌سپاری او برای حفظ خاک سیستان باشد. در این جنگ که با ازبکان کرد، هم فرمانده کل قوا بود و هم مانند یک فرد عادی سپاهی به جنگ می‌پرداخت. (احیاءالملوک: ۴۳)

❖ آثار و تالیفات ملک‌شاه‌حسین

۱ - احیاء الملوک درباره تاریخ سیستان از زمان بنای این شهر تا زمان مؤلف (۱۰۳۷ ه‍.ق) و دارای یک مقدمه و سه فصل و خاتمه است. مقدمه: در شرح احوال دانشمندان و روایان حدیث و اهل تفسیر و شعری نامدار سیستان و نسب‌نامه ملوک سیستان است. فصل اول: اختصاص به شرح حال بزرگانی دارد که از زمان بنای سیستان تا ظهور اسلام در آن سرزمین حکومت کرده‌اند. فصل دوم: درباره‌ی شکست سپاه ایران از اعراب و ظهور دولت یعقوب لیت تا زمان حکومت خلف بن احمد است. فصل سوم: به وقایعی که از زمان قطب‌الدین محمد تا سال ۱۰۲۷ ه‍.ق. در سیستان روی داده، پرداخته است. خاتمه: در شرح احوال مؤلف و سفرهای او و آنچه که در انبای این سفرها دیده، نوشته شده است. این بخش از کتاب چون در بردارنده شرح حال ملک‌شاه‌حسین تا پنجاه سالگی است، بسیار حائز اهمیت است. این کتاب در سال ۱۳۴۴ م.ش به همت دکتر منوچهر ستوده و توسط بنگاه ترجمه و نشر کتاب چاپ شده است. احیاءالملوک: کتابی به زبان فارسی متضمن تاریخ سیستان در ۱۰۲۷ مقارن پادشاهی شاه عباس اول، نوشته شده و در آن، حوادث تاریخ که در سیستان روی داده، به تفصیل تمام گزارش و بعدها شرح وقایع سال ۱۰۲۸ به بر آن افزوده شده است.

❖ ساختار کتاب

احیاء الملوک، حاوی یک مقدمه، سه فصل و خاتمه است. مقدمه در بیان حال دانشمندان، روایان حدیث، مفسران، زاهدان و شاعران نامدار سیستان و نسب پادشاهان آن جا و برخی غرائب و عجایب آن سرزمین است. فصل اول در ذکر گروهی است که از زمان بنای سیستان تا ظهور اسلام در آنجا لوای بزرگی برافراخته‌اند و احوال برخی از امرا عرب که در آن جا حکومت داشته‌اند. در ضمن این فصل، مشتمل است بر تاریخ افسانه‌ای سیستان و بیشتر مآخذ از تاریخ سیستان. فصل دوم، در وقایع حالات اولاد کسری است که پس از استیصال عجم و دولت اسلامی به سیستان آمده اند و ظهور مغاریان تا زمان ملک‌قطب‌الدین محمد ثالث، فصل سوم از مرمان ملک قطب‌الدین محمد است تا عصر مولف و تاریخ ختم تالیف کتاب؛ یعنی سال ۱۰۲۸ ه‍.ق. خاتمه در شرح وقایعی است که مولف خود عیناً و شخصاً مشاهده کرده و به ضبط دقیق آنها پرداخته است. (اویسی کهجا ۸۷)

❖ گزارش محتوا

بخش عمده و بیشتر محتویات این تاریخ، شامل شرح تفصیلی وقایع سیستان از روزگار پس از مرگ امیرتیمور گورکان تا عصر مولف است. در این کتاب، نامی بیش از ۱۲۵ نام آمده که اغلب خود را از اولاد ساسان و نسل ابوشیروان می‌دانستند. در تاریخ سیستان کتب متعددی تا عصر ملک‌حسین تالیف شده، لیکن بیشتر آنها، به جز کتاب مشهور تاریخ سیستان از مولفی ناشناخته، که در حدود سال ۷۰۰ پدید آمد در دسترس مولف نبوده‌اند. از این رو، بسیاری از مطالب اثر او از همان تاریخ سیستان اقتباس شده است. برخی از منابع و مآخذی که مولف از آنها بهره برده، امروز در دست نیست، از جمله آنها کتابهایی است مخصوص به تاریخ سیستان که نام برخی ذیل آورده می‌شود: تاریخ سیستان به زبان عربی از ابوعبدالله از روایان نقه حدیث و ترجمه فارسی آن، اثر ابومحمد، که در زمان شاه قطب‌الدین علی صورت گرفته است. تاریخ سیستان نوشته امیرفاضل امیر محمد امیر مبارز جد مادری مولف، تاریخ سیستان از محمود یوسف اصفهانی، مولف از برخی تواریخ عمومی چون تاریخ گزیده حمدالله مستوفی، ترجمه تاریخ یمنی، جهان آرای قاضی احمد غفاری، بهمن نامه، حبیب السیر و چند کتاب دیگر نیز بهره برده است. این کتاب خود یک منبع مرده‌شناسی نیز به شمار می‌رود بدین قرار احیاءالملوک متضمن میباحثی در تاریخ سیستان است که بخشی از آنها منحصر به آن است. از جمله حوادث عصر مولف متضمن اطلاعات فراوان و گزاینه‌ای از سیستان آن دوره به ویژه در باب طبقات مردم، از میرزایان، یاران، منشیان، کتابداران، سرخیلان، سادات، حقه‌پازان، خیال‌پازان، شیکردان، قصه‌خوانان، کشتی‌گیران، معرکه‌آرایان و سایر اقشار اجتماعی سیستان، همچنین آگاهی‌هایی در باب زندگی اقتصادی مردم سیستان به خصوصی در هنگامه پزیشانی و عسرت و سختی ناشی از حمله ازبکان. مولف، با موشکافی دقیق، بسیاری از مسائل ناشناخته مربوط به تاریخ ایران در این دوره‌ها را با ذکر جزئیات شرح داده است. البته، دیدگاه او در گزارش حوادث عصری، همانند اغلب مورخان خالی از اغراض خاص نیست. به خصوص در مواردی که قضایا به شخصی خود او مربوط می‌شود، قضاوتش گاه یک جاذبه است و باید با احتیاط تلقی شود. مولف در ضبط سنوات گاه دچار اشتباه شده، مثلاً سال مرگ شاه طهماسب را ۹۸۳ ه‍.ق نوشته است. نشر احیاء الملوک پیراسته و روان نیست. هدف او هم نوشتن تاریخ بود، به رغم آشنایی با فنون ادبی، در قید آراستگی نشر کتاب نبوده است. (همان منبع) از احیاء الملوک تنها یک نسخه خطی بر جای مانده که در کتابخانه موزه بریتانیا نگهداری می‌شود. مصحح کتاب آقای منوچهر ستوده، مقدمه مفصلی بر کتاب نوشته و حواشی و تعلیقاتی به انتهای آن افزوده و بسیاری از مشکلات متن را گشوده است. در پایان کتاب فهرست‌های متعدد، از جمله برای آیات، احادیث و کلمات قسار، سلسله‌ها، ایلات، طوایف، تیره‌ها، طبقات اجتماعی، لغات و اصطلاحات، سنوات مذکور در متن آمده است.

■ سیستان/کوه خواجه و دور نمای دریاچه خشک هامون



۲ - مثنوی مهر و وفا که در جواب تل و دمن شیخ قیّسی در سال ۱۰۱۳ ع.ق. در سفری که به جانب سرحدّ و مکران رفته بود، به رشته نظم درآورده است. این مثنوی در بحر هزج مدّس اَخرَب مقبوض محذوف سروده شده و فقط ۴۲ بیت از آن در تذکرةٔ خیراللبان آمده‌است (ملکشاه‌حسین کبابی، نسخهٔ عکسی خیراللبان: ۲۴۰۹) با مراجعه به فهرست‌های نسخ خطی هیچ نشان دیگری از این کتاب در دست نیست.

مثنوی مهر و وفا
این نالهٔ به نام یادشاهی کاراست ز عشق پیشگاهی
آنسگه دل عاشقان مهجور بر آتش عشق داشت از دور
نادیده ز سینهٔ سوز بر خاست جان جهری دل به مهر آراسته..
این تازه رفقم به خون دیده کلنگیخته عشق از این جریده
این نامه وفا طراز باشد با مهر ندیم راز باشد
زین نامه به شعله بسته‌ام خنِ وصل تو جواب نلسم بس..

۳ - تحفه‌الحرمین که شرح مسافرت او به مکه و مدینه است. این مثنوی در سال ۱۰۱۷ع.ق.به‌شوةٔ تحفه‌العراقین خاقانی، در بحر هزج مدّس محذوف سروده شده‌است. از این مثنوی فقط ۵۲ بیت در تذکرةٔ خیراللبان آورده شده‌است (ملکشاه‌حسین کبابی، نسخهٔ عکسی: ۲۴۰۹) با مراجعه به فهرست‌های نسخ خطی از این مثنوی هیچ نشانی در دست نیست.

در صف‌ کشتی و دریاه

دریا ناه که عالمی یسر از موج
گاه‌بی به حضیض و گاه بر لوج
راهی که نشانه‌اش نباشد
زرفی که گرانگاش نباشد
تنسی که گسر آرد‌هشای بویسد
دیگسره ز‌سندگی نیبویسد
آبیش در طعم چون هالهل
گر گویم زهر نیست قابل
کشتی نه که دوزخی فسرده
یگک تلبابوت و هزار مرده
هر کس که قدم نهد به کشتی
خوانسد ورقی ز سرنوشتی

۴ - رواج‌ النفاج که موضوع آن نامشخص است. فقط در تذکرةٔ خیراللبان به نام این کتاب اشاره می‌کند. «راقم این تذکرة در حین تصنیف کتاب رواج‌ النفاج این معنی را به نظم درآورده است.» (همان: ۱۹۵) و سپس این رباعی را از آن کتاب در تذکرةٔ خیراللبان نقل می‌کند.

رباعیه:

بازم سر برزم شوق آراستنی است
در سر هوس نشستن و خاستنی است
خواهم که نخواهم آنچه دل می‌خواهد
کان نیز به نزد هتمم خواستنی است

از این کتاب نیز هیچ نشانی در دست نیست .

۵ - تذکرةٔ خیراللبان که اطلاعات ارزنده‌ای دربارهٔ شاعران زبان فارسی از آغاز شعر فارسی تا زمان مؤلف (۱۰۳۶ع.) را در بر دارد. خیراللبان تذکرمای عمومی مشتمل بر دیباجه، مقدمه، دو فصل، یک خاتمه و یک حتم خاتمه است. از دسته دوم آثار تاریخنگاری ایرانی مربوط به سنت تاریخ نگاری ملوک‌نیمروز، می‌توان از یک اثر دیگر ملک‌شاه‌حسین یاد کرد. این اثر که تذکرةٔ خیراللبان نام دارد، گرچه از بنیاد، تذکرةٔ شاعران است اما در بخش‌هایی در بردارنده خاطرات و زندگینامه ملک‌شاه‌حسین و تحولات مربوط به تاریخ سیستان نیز هست. اطلاعات احب‌الملوک و تذکرةٔ خیر اللبان برای سیستان‌شناسی مکمل مهدیگردن.
از تذکرةٔ خیر اللبان نسخه‌ای در ایران و در کتابخانه شخصی به نام فخر الدین نصیری امنی وجود داشته‌است. این نسخه اکنون در کتابخانه مجلس است و نسخه سوّمی هم از خیراللبان، شیخ البروارد دارد- شجرة الملوک، تاریخ منظوم سیستان، مقدمه، ص: ۲۸ از تذکرةٔ خیر اللبان برمی‌آید که ملک‌شاه حسین دست‌کم تا سال ۱۰۳۶ ق/ ۱۶۲۶ م حیات داشته است، گرچه پس از آن زندگی او خبری در دست نیست.

این متن توسط نگارنده، تصحیح و آماده چاپ شده است. برای نمونه نگاه کنید به: تکابوهای جنگی ملوک نیمروز که در صفحه‌های ۳۲۱ به بعد، ۲۵۵، ۳۵۸، ۳۵۹، ۴۱۷، ۴۲۶، ۴۰۴، ۴۲۳، ۵۰۲-۵۰۳ آمده است و از اهمیت و ارزش نیروی جنگی ملوک نیمروز در کنار نیروهای دولت مرکزی گزارش می‌شود. در بخشی از این تکابوها خود ولی قلی شاملو که مستوفی ملک‌نصرت‌خان کبابی بوده، شرکت داشته‌است.(شجرة الملوک، تاریخ منظوم سیستان، مقدمه، ص: ۲۹)

طیّ همین دوران بود که بایزاندگان و آخرین ملوک نیمروز در سیستان در تکابویی محلیّی بر آن بودند تا از راه ایجاد

اتحاد سیاسی و حتّیّ خابودگی با قدرت‌های مجاور خویش، همچنان در سیستان حکومت کنند و در عهد همین آخرین ملوک بود که در عین حال، آخرین نماینده سنت تاریخ‌نویسی ملوک نیمروز یعنی شجرة الملوک پدیدار شد.

هفت صفحهٔ نخست کتاب به دیباجه اختصاص دارد. در دیباجه هدف از تألیف تذکرة و همچنین احوال خود از جمله مرگ پدر و ایام خیس را بیان کرده است، سپس شرحی مفصل دربارهٔ ارزش شعر و ماهیت آن آورده و دیدگاه حکمای بزرگ یونان مثل افلاطون و ارسطو و متفکران بزرگ ایرانی همچون بزرگمهر حکیم، جاماسب و احادیثی از پیامبر«صی» و حضرت علی«ع» در باب اهمیت شعر نقل کرده است.

قسمتی از آیهٔ ۹۲ سورة آل عمران هُنَّ نَمَالَا لَیَّرَ خَتّٰی تَنْفَعُوا» و جزئی از آیهٔ ۸۴ سورة بقره «هِنَّ اَفْرَزْنُمْ وَ اَنْتُمْ تَشْهَدُوْنَ» را آورده و عقیده دارد که این قسمت از آیات منظوم است و با بحر رمل مدّس محذوف مطابقت می‌کند و این مهم‌ترین دلیل بر مقبولیت کلام منظوم است. در پایان دیباجه نظرش را درباره‌ی انگیزه‌ی آفرینش شعر ابراز می‌کند که: «شعر نتیجه‌ی عشق است و شعر از طبقهٔ عاشقان متولد می‌شود و هر که عسائق نباشد، طبیعت او قابلیتِ سرودن اشعار آیدار را ندارد.» (همان: ۷) این تعریف شعر ناب است که احساسات و عواطف شخصی گوینده را بیان می‌کند و هر چه این عواطف عمیق‌تر باشد، ماندگاری شعر بیشتر است.

مقدمه از دو لُغْهٔ ترکیب شده است. لُغْهٔ اول: در شرح احوال پیامبر از تولد تا رحلت ایشان است.

لُغْهٔ دوم شامل دو بخش است.

بخش نخست در شرح احوال امیرالمومنین(ع) و دیگر امامان معصوم و اولاد آنهاست. متن این قسمت از کتاب در نهایت ایجاز و اختصار نوشته شده‌است. اما اشتباهاتی در زمینه‌ی تاریخ ولادت و فوت امامان دارد. به عنوان مثال تاریخ ولادت امام حسین(ع)را با حضرت سجاد اشباه کرده است.

بخش دوم به چگونگی روی کار آمدن دولت صفویه، به ویژه دوران زمانداری شاه‌عباس بزرگ پرداخته است. از آنجا که مؤلف مدت زمان مدیدی(۱۰۰۷-۱۰۳۶ ه‍.ق.) مرتب به دربار شاه عباس رفت و آمد داشته و در بسیاری از سفرها همراه او بوده است، این بخش از کتاب اطلاعات تاریخی ارزشمندی درباره‌ی زمان شاه عباس اول در اختیار خواننده قرار می‌دهد. مؤلف، در تألیف لُغْهٔ اوّل و بخشِ نخست لُغْهٔ دوم خیراللبان از کتاب روضه‌الصفا و در بخش دوم لُغْهٔ دوم از عالم آرای عباسی استفاده نموده است.

فصل اوّل به شرح حال شعرای متقدم عربی و فارسی اختصاص دارد. از شعرای متقدم عربی شرح حال هفت شاعر از جمله لبید، فروزق، دعلج، ابن رومی، متنبی، ابوالفتح جریری، و ابوالفتح یسّی و سیزده بیت از اشعار آنها را در تذکرةٔ خیراللبان آورده است. چون در انتساب اشعار به شاعران اطلاعات چندانی نداشته، در انتساب اشعار به شاعران اشتباه کرده است. دو بیت ذیل را به متنبی نسب داده است در حالی که در دیوان متنبی وجود ندارد.

لا یُشرِف الـرذـلُ بـیـآنَ یـکـسـی
مـن الـغـنـی تـاجاً و دـیـبـاجـاً

و هَلْ نَجِی هـُـنـدُـعـد مِـن نـشـأـة
بـلـبـسـة السـدـیـبـاج و التـجـاج
(همان: ۴۰)

ملکشاه‌حسین سیستانی در سیوستان، شهری تاریخی که در مجاورت رودخانه هیرمند فرمند قرار دارد و امروزه همه آن را به نام سیستان می‌شاسند، به دنیا آمد. وی از شاهزادگان دودمان صفاریان بود. او در ناحیه سیستان بزرگ زندگی کرد و پرورش یافت و مطالعه و تحصیل علم را درحالی که خیلی جوان بود تحت نظر اساتید و علما بزرگ منطقه آغاز نمود.بی‌تردید بیرونی از سنین جوانی به انجام فعالیت‌های ادبی و تحقیقات مهم و ویژه‌ای پرداخت. وی در سال‌های جوانی ازدواج نمود.

فعالیت‌های دیگری در ملک‌شاه‌حسین به عنوان یک سرد جوان ولی با تجربه انجام داد. هاگی از زندگی پرجوش و خروش وی می‌باشد.در اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم در عالم اسلام شورش عظیمی بر پا شد و در منطقهای که سیستانی در آن زندگی می‌کرد، جنگ‌های داخلی در حال وقوع بود. در این زمان سیستان و مکران بخشی از فرمانروایی صفویان بود که پایتختشان را شهر اصفهان اختیار کردند. این حکومت و شاه‌عباس نقش مهمی را در زندگی وی ایفا کرد.

بعد از اینکه چند سال به سختی زندگی کرد، با اجازه حاکم وقت به زادگاه خود بازگشت اما وادار به انجام امور مدای و دنیوی و عمارت‌های مختلف گردید که موجب حسادت ورزیدن اهلپان گردید اما خردمندان از این امر متأسف شدند.

نوشته‌های ملک‌شاه‌حسین مدرکی است از تاریخ یک قوم که نشان می‌دهد او یک دوره غیرعادی و عجیبی را در زندگی پشت سر گذاشته و فرد و رنج زیادی را متحمل

شده‌است، اما ظاهراً شاعریانی نیز بخاطر برخی از فعالیت‌های ارزشمندش از او حمایت کرده‌است.

او فوق‌العاده اهل مطالعه بود و در موضوعات ادب، تاریخ، شنسی، جغرافیا، دستور زبان، فلسفه، دین و مذهب و شاه‌های مختلف از ادبیات احاطه داشت. بر اساس مشاهدات وی سیمای شهرها و نواحی ایران بخصوص زرتگ می‌تواند تا حدودی ما را در راه رسیدن به هویت و فرهنگ اصیل اسلامی و مهندسی پیشرفته‌ای که در زمینه شهرسازی و معماری ایران داشته‌ایم یاری دهد.

گزارش‌ها و بینش‌هایی در تاریخ نگرش‌های وی برای فهم بهتر تاریخ‌نگاری استاد ملک‌شاه‌حسین سیستانی جود دارد. این نگرش‌ها را می‌توان به‌طور کلی به سه نوع تقسیم کرد: نقلی، تحلیلی و فلسفه تاریخ.

۱. نگرش نقلی این نگرش به ذکر وقایع و رویدادهای جزئی تاریخی می‌پردازد و تلاش می‌کند یک واقعه را با تکیه بر جزئیات حوادث و رویدادها، شرح دهد. در این نگرش، شناخت اسناد و مدارک تاریخی اهمیت ویژه‌ای دارد و چون پایه هرگونه نگرش به تاریخ از این درجه ارزیابی می‌شود، این اسناد و مدارک به عنوان متن درجه اول تاریخی در تحلیل وقایع نقش بسزایی دارند. اسناد و مدارک تاریخی عبارت‌اند از: ۱. سنگ نوشته‌ها، کتیبه‌ها و لوح‌های تاریخی ۲. آثار باستانی ۳. مکتوبات و دست نوشته‌ها ۴. نقل قول‌های معتبری که سینه به سینه منتقل شده‌اند.

۲. نگرش تحلیلی این نگرش با استفاده از تاریخ نقلی و با تکیه بر اسناد و مدارک تاریخی در پی شناخت علل وقوع حوادث و رخدادهای تاریخی است و تلاش می‌کند با استفاده از جزئیات، وقایع تاریخی را تجزیه و تحلیل نماید؛ مثلاً، بررسی علل و عوامل منازعات داخلی سیستان.

۳. فلسفه تاریخ این نگرش به دنبال پاسخ دادن به پرسش‌هایی از این قبیل است: آیا تحول جوامع از مرحله ای به مرحله دیگر تابع قوانینی است؟ این قوانین ثابت‌اند یا متغیر؟ آیا حوادث تاریخی بر اثر تصادف و اتفاق رخ می‌دهند؟ آیا حوادث تاریخی باهم ارتباطی دارند؟ و سؤال‌هایی از این قبیل که در فلسفه تاریخ به آنها پاسخ داده می‌شود. همچنین اگر بخواهیم اقتهای تاریخ‌نگاری ملک‌شاه حسین را مرور کنیم باید بگوییم که نوشته‌های تاریخی وی از نظر اعتبار و ارزش در یک سطح نیستند. عواملی که باعث اعتبار می‌شوند و با از اعتبار متون تاریخی می‌کاهند و از افتخای تاریخ‌نگاری محسوب می‌شوند عبارت‌اند از: ۱. تمایلات فردی مورخ در ذکر و تحلیل بعضی از رخدادها علاقه‌ها، سلیقه‌ها، پیش‌ها و گرایش‌های هر مورخی

می‌تواند بر تحلیل او از وقایع تاریخی اثر بگذارد؛ یکی از عناصر و عواملی که تاریخ را از افتخای تاریخ‌نگاری مصون نگاه می‌دارد، این است که مورخ بین علایق شخصی و علایق دیگر تفکیک قائل شود و در ذکر رخدادهای تاریخی تا حد امکان از حب و بغض‌های شخصی بپرهیزد. هرچند آثار این مورخ سیستانی کمتر با این افت مواجه است.

۲. اسناد به متون و منابع غیراصیل و مخدوش از دیگر افتخای تاریخ‌نگاری است. این گونه مدارک از نظر ذکر منبع چندان موفق نیستند.

۳. عدم تشخیص و دسته‌بندی وقایع مهم و سطحی‌نگری در تاریخ یکی دیگر از افتخای تاریخ‌نگاری، تشخیص ندادن و دسته‌بندی نکردن وقایع مهم و مؤثر، از وقایع غیر مهم و فرعی در تاریخ است.

گزارش‌های مربوط به سیستان در تاریخ‌نگاری‌های سده‌های دهم تا پایان دوازدهم هجری/ شانزدهم تا هجدهم میلادی نیز از الگوی همگانی بالا پیروی می‌کنند. گزارش مؤرخان در این سده‌ها، هنگامی آشکاری بیشتری می‌یابد که رویدادهای سیاسی شرق ایران، دولت صفوی را با دشواری‌هایی روبارو ساخت. گذشته از آن، جایگاه طبیعی و ویژگی‌های اقلیمی آن و از همه مهمتر همسایگی آن با مغولان هند و سرزمین‌های در معرض بورش آریگان و مسئله راه‌های بازرگانی و کاروانی نیز اهمیت داشتند.

سیستان در محدوده قدیم خویش، که بنابر نوشته ملک‌شاه حسین سیستانی از خاور به کشمیر، از باختر به کرمان و از شمال به اسفزار و از جنوب به سند می‌رسیده، سرزمینی گسترده بوده است. این محدوده با اندکی نوسان تا روزگار پادشاهی قاجاران نیز برجا بوده است. در یکی از باارزش ترین تاریخ‌نگاری‌های روزگار صفویان، قلمرو دولت صفوی در شرق، کرمان و سیستان ذکر شده است. رویدادهای این سرزمین با بلوچستان پیوند می‌یابد. این اشاره‌ها در منابع تاریخی پس از آن نیز بی گرفته می‌شود. اما، تاریخ‌نگاری‌های عصر صفوی درباره سیستان تنها به اشاره‌ای گاه کوتاه مؤرخان دربار صفوی محدود نمی‌شود. سیستان به عنوان بخشی از ایران بزرگ آن روزگار، این بخت را داشته که از یک سنت تاریخ‌نویسی محلی برخوردار باشد. «ملوک نیمروز» از دیرباز سنت تاریخ‌نگاری ویژه خویش را داشته‌اند و به گمان بسیار قوی اثر مهم تاریخ سیستان از نویسنده‌ای گمنام و افزوده‌های بر آن به توصیه و حمایت ملوک نیمروز نوشته شده است. در آنچه به بررسی کوتوی پیوند می‌یابد یک اثر بسیار باارزش از این تاریخ‌نگاری ملوک نیمروز در دسترس پژوهشگران قرار دارد که نارسایی و نقض آگاهی‌های مؤرخان دربار عصر

صفوی درباره سیستان را نه تنها برطرف می‌کند، بلکه خود به تنهایی یک تاریخ‌نگاری محلی مربوط به سیستان است. گرچه به دلیل خلستگاه نویسنده آن، که از فعالان سیاست‌های صفویان در مناطقی جز سیستان نیز بوده آگاهی‌هایی در پیوند با دیگر مناطق نیز در آن آورده شده است. ارزش بنیادی این تاریخ‌نگاری که نویسنده‌اش آن را احیاءالملوک نام نهاده- و خود عنوان درخور نگرشی است- ارائه آگاهی‌های بسنده درباره اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی

سیستان در این روزگار است که وقایع مربوط به سیستان را تا سال ۱۰۲۸ق/۱۶۱۹م گزارش کرده‌است. شاید بتوان گفت که اثر مهم دیگر تاریخ‌نگاری عصر صفویان، یعنی قصص الحاقانی نوشته ولی قلی شاملو، تا اندازه زیادی آگاهی‌های پژوهشگران درباره رویدادهای ملوک سیستان را تا پایان سده یازدهم هجری قمری/ هفدهم میلادی تکمیل می‌کند.

کتب‌های وی به خصوص احیاء الملوک یک تاریخ‌نگاری برجسته درباره سیستان و نمونه‌ای بدیع از تاریخ‌نگاری ملوک نیمروز به شمار می‌رود.

در میان آثار تاریخ‌نگاری روزگار صفویان، آثار او ازاین‌رو اهمیت دارد که عمدتاً درباره سیستان است. چنانکه اشاره شده، در دیگر آثار تاریخ‌نگاری این روزگار، چه اثری که جنبه همگانی‌تر برای این دوره دارند و چه آنهایی که صرفاً به رویدادهای روزگار یک فرمانروای صفوی می‌پردازند، اشاره‌های مربوط به سیستان نارسا و کم است. بنابراین، احیاءالملوک که نمایانگر ادامه سنت تاریخ‌نگاری ملوک

سیستان به شمار می‌رود، برای سیستان شناسی اهمیت ویژه دارد. این ادعا که ملوک نیمروز همواره سنت تاریخ‌نویسی داشته‌اند از متن احیاءالملوک و نوشته‌های ملک شاه حسین تأیید می‌گردد.

گذشته از کتاب تاریخ سیستان ملک‌شاه حسین سیستانی، نویسنده احیاء الملوک، از چند کتاب یاد می‌کند که خود تأییدی بر ادعای سنت تاریخ‌نویسی ملوک سیستان است. او می‌نویسد: «سیستان شهری است از بناهای قدیم ... و حالات و وقایع سلاطین و ملوک».

شیوه گزارش ملک‌شاه‌حسین از وقایع سیستان، پیوند مستقیمی با رویدادهای زندگی خود او دارد. وی می‌نویسد که درباره سیستان و «ساکنان ممالک و مسالک نیمروز» سخن بسیار دارد اما تأکید می‌کند که کتاب او گنجایش آوردن همه آن سخنان را ندارد و خود او نیز بسیاری از رویدادها را از خاطر برده است.

وی به اشتباه‌های زندگی خود اشاره می‌کند و از مسافرت‌های دور و درازی که او را از سیستان برای مدتی دور نگذاشته بود سخن می‌گوید. بنابراین، به خواننده یادآوری می‌کند:

ملکشاه‌حسین این کتاب خویش را در یک مقدمه، سه فصل و یک خاتمه تنظیم کرده است. که از آنها بخشی از فصل دوم و فصل سوم، و به ویژه، خاتمه کتاب که خود زستانه‌ها او است، همچون دیگر کتب وی از دیدگاه سیستان‌شناسی و تاریخ‌نگاری ایرانی اهمیت دارند. او در مقدمه کتاب دیگرش شجرالملوک آگاهی‌هایی درباره ملوک سیستان و در تذکر خبرالبیان در مورد ادبا و مفاخر سیستان به دست می‌دهد. وی بر این نکته تأکید دارد که ملوک سیستان از نسل عمرولیت صفاری هستند. این ادعا در دیگر منابع عصر صفوی و از سوی مؤرخان صفوی نیز بیان شده است. ملک‌شاه‌حسین بیشتر آگاهی‌های خویش درباره سیستان کهن را از تاریخ سیستان گرفته است.

افا گزارش‌های هم‌زمان او از دیدگاه تاریخ سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران و سیستان بسیار پرارزش است. او گذشته از رویدادهای سیاسی مربوط به ملوک سیستان، به رویدادهای طبیعی مانند سیل و قحطی و ویرانی‌های ناشی از ریک روان نیز اشاره می‌کند.

گزارش ملک‌شاه‌حسین از اوضاع سیستان در عصر شاه عباس یکم صفوی (۹۶۰-۱۰۲۸ق/ ۱۵۸۸-۱۶۲۸م) به‌ویژه درخور اهمیت بسیار است. ملک‌شاه‌حسین بیشتر رویدادهایی را که در این عصر گزارش می‌کند، به چشم خویش دیده‌است و خصوصاً گزارش او درباره حکومت رستم میرزا صفوی و پس از او، استقلال نسبی ملوک سیستان در عهد ملک جلال‌الدین کیلی شایبان توجه است.

آخرین بخش احیاءالملوک، دربرگیرنده زندگینامه ملک‌شاه حسین سیستانی است.

در واقع این بخش هم از دیدگاه تاریخ ایران و هم از لحاظ روش‌شناسی تاریخی اهمیت دارد. شمار زندگینامه‌های برجا ماقده از عصر صفوی چندان نیست، آن هم زندگینامه‌هایی که خود زیست نامه نگاری باشند، اثر ملک‌شاه‌حسین یکی از این شمار است. زندگینامه ملک‌شاه‌حسین، رویدادهای زندگی او را تا ۱۰۲۸ق/ ۱۶۱۹م در برمی‌گیرد. او طمّ آن به شرح سفرهای خویش و رویدادهایی که بر خانواده او، سیستان و ملوک آن گذشته می‌پردازد و نکته‌های جالبی از اجتماعی سیستان را طمّ آن بازگو می‌کند. ملک‌شاه حسین بار دیگر در آخرین بخش کتب خویش چهاره‌یادی از تاریخ‌نگاری می‌کند و گوشه‌ای از دیدگاه همگنی درباره تاریخ را بیان می‌دارد:



■ درخت گز- سیستان

از دیدگاه تاریخ‌نویسی ایرانی در عصر صفوی آگاهی‌هایی که به اندکی از آنها اشاره شد، هم برای نگارش تاریخ سیستان و هم برای نگارش تاریخی برای ایران اهمیت زیادی دارد. تالیفات این مورخ بزرگوار هم برای تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران و هم برای تاریخ سیستان اهمیت دارد. گذشته از آن، شناسایی مکان‌های جغرافیایی و شهرهای معروف سیستان نیز از راه آن ممکن می‌شود. نکته مهمی که از توصیف کتب وی از زندگی سیستانی‌ان در این دوران استنباط می‌گردد، همگانی بودن زندگی قلعه‌نشینی در سیستان است. گذشته از آن، وی در جاهای مختلف به قلمرو سیستان و نواحی اطراف آن و نیز دامنه اقتدار ملوک سیستان اشاره می‌کند و اشاره‌های او به اوضاع بلوچستان نیز کم‌نظیر است، زیرا خود او چندی برای یک مأموریت در بلوچستان به سر برده است. (احیاء الملوك، صص ۴۵۱-۴۵۲)

در پژوهش‌های سیستان‌شناسی، طیف گسترده‌ای از منابع متنوع تاکنون شناخته شده و یا مورد استفاده قرار گرفته‌اند. این آثار شامل دو دسته‌اند: بخشی از آنها در گروه تاریخ‌نویسی ملوک تیمروز قرار می‌گیرند که تاریخ سیستان و احیاء الملوك از این نوع‌اند.

شجره الملوك، تاریخ منظوم سیستان، مقدمه، ص: ۳۷

دسته دوم متون تاریخی دوره‌های مختلف و یا متون ادبی و مذهبی و اسناد و مدارک تاریخی را شامل می‌شوند. در تحقیقات روش‌مند مربوط به سیستان از همه این آثار استفاده شده و می‌شود. با این همه هنوز متونی ناشناخته مانده اند که در عین اهمیت اطلاعات آنها برای تحقیق در تاریخ سیستان، هنوز پژوهشگران به آنان دسترسی ندارند.

پیشنهادهاد

بررسی بیشتر تالیفات ملک‌شاه حسین سیستانی
معرفی وی به نسل جوان با کمک رسانه‌ها
مطالعه آثار وی و تصحیح بخش‌های ناقص
ترغیب دانشجویان به مطالعه آثار این مورخ نامی
تالیف آثار وی به نثر روان و چاپ آن‌ها

منابع

- سیستانی، ملک شاه حسین (۱۲۴۳). احیاءالملوک به اهتمام منوچهرستوده، تهران، انتشارات دانشگاه.
- بیانی، خان بابا (۱۳۵۲). تاریخ نظامی ایران در دوره صفویه، تهران، صفحه ۱۴۰-۱۴۹.
- و. اف. بوختر، «سیستان در دائرة المعارف اسلام»، ترجمه منصور صفنگل، کتاب نخل، سال دوم، شماره اول، بهار ۷۴، ص ۱۰.
- تاریخ سلطانی، ص ۵۷؛ تکملة الاخبار، ص ۱۲۳؛ خلاصة التواریخ، جلد یکم، ص ۲۹۷، جلد دوم، ص ۶۴۴.
- اویس گچخا (۱۳۸۷). تبیین تذکره خیر البیان.

معرفی مهمترین سفرنامه‌ها و خاطرات منتشره درباره بلوچستان در دوسدهی اخیر

عصمت رستمی
(معلم آموزش و پرورش ناحیه دو شهرستان زاهدان - مدرسه امام خمینی)

منطقه بلوچستان از دیرباز مورد توجه سیاحان و سفرنامه‌نویسان بوده است، به گونه‌ای که از سیاحان و مأموران سیاسی نظامی بیگانه گرفته تا روزنامه‌نگاران، کاشفان سیاسی و اصحاب قلم در این زمینه آثاری پدید آورده‌اند. آثار مزبور از منابع مهم بلوچستان‌شناسی محسوب می‌شوند و کمتر پژوهندای است که برای شناخت جنبه‌های گوناگون تاریخ و فرهنگ قوم بلوچ، خودش را از این منابع ارزشمند بی‌نیاز بداند. در اینجا سعی می‌کنیم مهمترین آثاری را که از اوایل سده نوزدهم میلادی تا کنون در قالب سفرنامه و خاطرات، پیرامون بلوچستان به طبع رسیده، احصاء نمائیم. یاد آور می‌شود که ما در اینجا به معرفی کسانی که در این زمینه منتشر شده است پرداخته‌ایم و قصد ما در واقع معرفی مهمترین کتاب‌های موجود در این زمینه بوده‌است. قدیمی‌ترین سفرنامه‌ای که تاریخ تحریر آن به آغازین سالهای سده نوزدهم میلادی میرسد، «مسافرتنامه سند و بلوچستان» نوشته «هنری پاتینجر» از مأموران بریتانیایی است که به هیاتی مبدل راهی بلوچستان شده و مشاهدات و یافته‌های خویش را از اوضاع این منطقه در آن روزگار نگاشته است. سفرنامه مزبور که بخشی قابل توجهی از آن به بلوچستان اختصاص یافته، چون کهن‌ترین سفرنامه دو سده اخیر در پیوند با این منطقه است و در زمینه آغاز ورود استعمارگران به بلوچستان آگاهیهای ارزنده‌ای در اختیار ما قرار می‌دهد، بسیار معتمد است و می‌باید برای آن اهمیتی ویژه قایل شد. ۱ - پاتینجر، مسافرتنامه کرمان و بلوچستان، ترجمه شاپور گودرزی، انتشارات دهخدا چاپ اول، تهران، ۱۳۴۸ ش ۲ - فرماقروما، فیروز میرزا، سفرنامه کرمان و بلوچستان، به کوشش منصوره، اتحادیه، شرکت کتابهای ایران، چاپ اول، تهران، ۱۳۴۲ ش ۳ - سایکی، سرپرسی، ده هزار مایل در ایران، ترجمه حسین سعادت نوری، انتشارات چاپ اول، تهران، ۱۳۶۲ ۴ - دریاگشت، محمد رسول (به کوشش) از ماهان تا چاپهار، (منسوب به ناصراله وله فرماقروما) ناشر مرکز کرمان شناسی، چاپ اول، کرمان، ۱۳۷۰ ش

سیستان در سالهای ۱۳۷۱ تا ۱۳۹۷ هجری خورشیدی/ عکاس: سرپرسی سایکیس



سیستان در سالهای ۱۲۷۱ تا ۱۲۹۷ هجری خورشیدی / عکاس: سرپرستی سایکس



سیستان در سالهای ۱۲۷۱ تا ۱۲۹۷ هجری خورشیدی / عکاس: سرپرستی سایکس





ننه م کنجکه تونو؛ میراث لحظه‌های غربت و شادمانی زن سیستانی

سیما مادی

در طول زمان فراهم می‌سازد (بیش و پلاک، ۱۳۸۹: ۴۲۶). با وجود اینکه ازدواج امر اجتماعی مهمی شمرده می‌شود اما پدیده‌ای تاریخی نیز هست و در اقوام و ملل مختلف به شکل و صورت‌های گوناگونی دیده شده است و آداب و رسوم، دست‌اندا، افسانه‌ها، شعرها، موسیقی و... همراه با آن بوده است. بسیاری از رفتارهای فرهنگی ما ریشه در سنت‌های ما دارد که در طول زمان می‌تواند دچار دگرگونی شود و از نظر معنایی تغییر یابد. در جوامع مختلف با توجه به زمینه‌های فرهنگی- اجتماعی‌شان، شیوه و روش‌های مختلفی برای آشنایی و پیوند دو نفر وجود دارد و سازمان‌های اجتماعی مختلفی آن را کنترل کرده و به آن شکل و صورت داده‌اند. یکی از محوری‌ترین مسائلی که در امر ازدواج به چشم می‌خورد، عشق است.

«اغلب زنان و مردان جهان در جوامع مختلف عشق و دوست داشتن را پایه و اساس ازدواج دانسته‌اند اما ساختارهای فرهنگی شبکه خویشاوندی چگونگی آن را تعیین می‌کند. در جوامع سنتی و به ویژه مشرق زمین به عشق به عنوان یک انحراف خنده‌دار یا غم انگیز نگریسته می‌شود. در چنین جوامعی که ازدواج بر مبنای خوبی و یا از پیش تنظیم شده صورت می‌گیرد رابطه عشقی بین زن و شوهر کاهش می‌یابد. انسان‌شناسان یکی از دلایل عمده این امر را وفاداری نسبت به آداب و رسوم خووادگی ذکر کرده‌اند به نحوی که عدم اجرای آن ممکن است سبب گسختگی ارتباطات خووادگی گردد» (فرید، ۱۳۸۸: ۱۳۱).

ادبیات و شعرهای عامیانه زبان یک قوم است که با آن واقعیات اجتماعی و ناگفته‌هایشان را بازگو می‌کنند. یکی از شعرهای معروف سیستانی که هنگام برتن عروس به حلقه‌ی شوهر خوانده می‌شود شعر «نه م کنجکه تونو» می‌باشد. در این نوشته به دنبال بررسی این موضوع هستیم که شعر «نه م کنجکه تونو» در کنار «عشق» چه معنا و مفهومی می‌یابد؟ اصلی‌ترین بخش گفتگویی در این شعر بیان غم و دلنگستی

چند وقت پیش در یک مراسم عروسی بودم. حضور در یک مراسم عروسی می‌تواند جلوه‌های گوناگون و در هم آمیخته‌ای از هنر را نمایان کند. در آنجا، اجزاء عناصر و نمادهایی که جلوه‌گر یک مراسم عروسی بود چون لباس، آرایش عروس، سفره عقد، مکان برگزاری عروسی (تالار)، موسیقی و شعرها، و دیگر تزیینات، همه‌چیز را در بر می‌گرفت اما دست آخر در پایان مراسم شعر نه م کنجکه تونو با آواز و سازهای جدید نواخته و خوانده شد و هنگام خروج از تالار و بردن عروس به خانه‌ی شوهر، چند زن دایره-زنان این آهنگ را می‌خواندند و دیگران همراهی می‌کردند. آهنگ و موسیقی که تا چندین پیش برای شادی آفرینی در مجلس بود جلوه‌ی دیگری یافت، فضا غم آلود شد و اشک از چشمان عروس چکید و چند زن که احتمالاً مادر و خواهر عروس بودند گریه می‌کردند و جمعیت با این آهنگ از سالن خارج شد.

سازمان گرفتن اسبابها در گروه‌های خویشاوندی، ایجاد خانواده و پیوندهایی که افراد را به یکدیگر متصل می‌سازد یکی از جنبه‌های مهم تطبیق بشری است (بیش و پلاک، ۱۳۸۹: ۴۲۳). لوی استروس ازدواج را پدیده‌ای اصلی در تشکیل ساختارهای خویشاوندی می‌داند. افراد نقش‌های جدید می‌گیرند و در جایگاه اجتماعی‌شان تغییر ایجاد می‌شود. ازدواج پیوندی است که از طریق آن دو جنس مخالف در شبکه‌ای از حقوق و الزامات مشترک به یکدیگر وابسته می‌شوند و یک متسک دینی یا اجتماعی به آن رسمیت می‌بخشد (ریویر، ۱۳۸۶: ۱۰۰). آل ژرار نیز در این باره می‌گوید ازدواج در بین تمام مراسم و آداب و رسوم حیات انسانی، از نظر فردی، زیستی و اجتماعی از اهمیت زیادی برخوردار است (فرید، ۱۳۸۸: ۲۰). اهمیت ازدواج از این حیث است که پایه روابط خویشاوندی است و نسله‌های متوالی را بهم پیوند می‌دهد و مسیر اصلی انتقال دانش اجتماعی (هویت افراد، نقش، منزلت و الزام‌های اجتماعی) را

دختر با مادرش می‌باشد اگرچه که در روایت‌های مختلف گاهی گفتگویی با خواهر یا برادر نیز دیده شده است اما دو شخصیت اصلی این شعر دختر و مادرش می‌باشند. شعر با یاری و کمک خواستن دختر از مادرش برای جلوگیری از بردن او به خانه‌ی شوهر شروع می‌شود که نزدیکی دختر به مادرش را نشان می‌دهد. دختر پیش از آنکه از مردهایی که در زندگیش هستند چون پدر و برادر کمک بخواهد از مادرش یاری می‌جوید

منه مه کنجکه تونو! منه نلی که بره ...

دختر خودش را به مادرش یادآوری می‌کند و با اشاره به رابطه‌ی مادر و فرزندی، از او می‌خواهد تا مانع بردن او به خانه‌ی شوهر شوند، گویی که به این ازدواج راضی نیست و از رفتن و ترک خانواده ناراحت است پس به دنبال یک حامی و پشتیبان می‌گردد تا مانع بردن او شوند و این حامی را جز مادر نمی‌یابد و به ترسیم جایگاه نقش و رابطه‌ی خود با مادرش می‌پردازد.

سوزن دستگه تونو... منه نلی که بره...

سوزن، ابزار و وسیله‌ای است که استفاده‌ی آن پیشتر در نزد زنان می‌باشد. دختر در کنار مادر، مهارت کار با سوزن را می‌آموزد. پس دختر زمان زیادی را در کنار مادر برای این یادگیری سپری می‌کند. این زمان می‌تواند ارتباط آنان را عمق بیشتری ببخشد. دختر با تشبیه خود به سوزن، به نقش کمک‌رسانی‌اش به مادر اشاره دارد به وسیله‌ی سوزن می‌توان طرح‌ها و نقش‌ها را رقم زد، دختر، خودش را سوزنی در دست مادرش برای انجام کارها می‌داند. خاله رفتن و نبودنش را با این نقش‌ها ترسیم می‌کند.

از میش پر که تونو... منه نلی که بره

آنچه به این شعر اصالت می‌بخشد نه لایحه که عناصر و المانهای بومی است که در آن بکار رفته است. بره و میش به عنوان دو نماد از رابطه‌ی مادر و فرزندی می‌تواند باشد. بره و میش جزئی از بافت زندگی مردم سیستان است و این تشبیه و تصویرسازی به خوبی می‌تواند در ذهن خواننده بازسازی شود.

از راه گوری مه بره، منه نلی که بره با جفت چوری مه بره، منه نلی که بره
از راه خمک مه بره، منه نلی که بره با دول و سازک مه بره، منه نلی که بره
از راه بنجار مه بره، منه نلی که بره با خیل سوار مه بره، منه نلی که بره
از راه کمک مه بره، منه نلی که بره با ساز و تومک مه بره، منه نلی که بره

به نظر می‌رسد چیز دیگری که به غم و غصه‌ی دختر از این ازدواج می‌افزود، فراق حاصل از دوری راه است. تسهیل نمودن رفت و آمد به مانند امروز و بردن دختر به راه دور برای زندگی، جدایی و تنهایی را رقم می‌زند که دختر حاضر به قبول آن نیست. دوری راه امکان دیدار دختر را با مادرش کم می‌کند و او که تا پیش از این در کنار مادرش به انجام کارها می‌پرداخته و همواره حمایت و همراهی و تجربه‌ی او را در کنار خود داشته است، اکنون باید به تنهایی این کارها را انجام دهد و دیگر مسئولیت امورات زندگی بر عهده‌ی خود اوست. همچنین مسافت زیاد و دوری راه باعث می‌شود دیگر زیبایی‌های عروسی مانند داشتن آهنگ، نواختن آهنگ و ساز و... در نزد دختر رنگ ببازد و او پس از هر کدام از این چیزها از مادرش بخواهد که مانع رفتن او شود.



■ سیستان / عشایر کوه خواجه: عنایت اسدی

ننه و چوون ننه کنجه کلون ننه آلا که تورو میره آتش و چوون ننه

مادر با وجودی که نمی تواند منابع این جدایی شود اما همپای دختر هم آواز می شود زیرا که روزگاری این شعر وصف دلنگی های خود او بوده است شاید مانع نشدن مادر برای این است که او این جدایی را مرحله ای طبیعی از کارکرد سیستم اجتماعی می داند که از آن گریزی نیست و باید با تمام غمش آن را انجام داد تا ازدواجی صورت گیرد، دختر به حلقه ی خودش روده خانواده ی جدیدی تشکیل شود و چرخه ی حیات اجتماعی ادامه یابد.

تحلیل محتوای این شعر در لایه ی اول غم و شاید بدون عشق بودن ازدواج را نشان می دهد، اما با نگاهی دقیق تر و توجه به لایه های پنهانی این شعر، نکات دیگری را درمی یابیم از جمله جایگاه دختر در نزد مادر و در خانواده. در این شعر دختر، همراه و همیار مادر به تصویر کشیده می شود، در کنار مادر نقش ایفا می کند، پس نمی توان اهمیت نقش و کارهای او را در خانواده نادیده گرفت. شاید در گذشته، عشق تنها در ازدواج دیده نمی شده و در ارتباط بین اعضای خانواده وجود داشته و در رابطه ی میان مادر و دختر به تصویر کشیده شده است. از طرف دیگر امکانات زندگی و تسهیل نبودن رفت و آمد، خود دلیل دیگری برای کم رنگ شدن عشق در ازدواج بوده است. پس این غم می توانسته تا حدی ریشه در ساختار اجتماعی داشته باشد. اهمیت و کارکرد ازدواج در جوامع، حفظ رسومات، گسترش و یا کنترل شبکه ی روابط خویشاوندی، می تواند از فرد مهم تر جلوه کند، پس ازدواج با تمام اهمیت اجتماعی و فرهنگی آن به گونه ای شکل می یابد که این ساختار از پیش موجود حفظ شود و عشق بدیده ی محوری می شود که تحت الشعاع این ساختار قرار می گیرد و این موضوع به معنی نفی آن نمی باشد.

پدیده های اجتماعی در طول زمان دچار دگرگونی و تغییر می شوند، شیوه ی آشنایی و ازدواج تغییرات زیادی یافته است اما با تمام این تغییرات هنوز این شعر در مراسم عروسی سیستانی ها خوانده می شود و بجز اجرای آن با سازهای سنتی، با سازهای جدید نیز بازخوانی و اجرا شده و همچنان مراسم عروسی را برای مدتی غم زده می کند. خوانش این شعر در مراسم عروسی جدید می تواند بازتاب معنایی متفاوتی از قبل داشته باشد. ازدواج حتی با عشق، روندهای جاری زندگی و نقش افراد را عوض می کند. پس معنای جدید این شعر نه نارضایتی از ازدواج بدون عشق، که بازگویی از دلنگی های دختری یا مادرش برای تغییر نقش و جایگاه جدید اجتماعی اش است و خوانش آن در هر مراسم عروسی، دلنگی و غم دختران سیستانی را به قصه ی ازدواج مادرانشان گره می زند.

منابع

- بیشت، دانیل؛ پلاک، فرد (۱۳۸۹) انسان شناسی فرهنگی، ترجمه محسن تلائی، چاپ هشتم، تهران: علمی.
- ریوبر، کلود (۱۳۸۶) درآمدی بر انسان شناسی، ترجمه ناصر فکوهی، چاپ هفتم، تهران: نشر نی.
- فرید، محمد صادق (۱۳۸۸) درآمدی بر خانواده و نظام خویشاوندی؛ انسان شناسی خانواده و خویشاوندی، چاپ دوم، تهران: دانژه.

برای شنیدن فایل صوتی این مصنف به صفحه ی تلگرام کاو مراجعه فرمایید
telegram : @kavmagazineinfo



رو دوزیهای پوشاک زنان استان سیستان و بلوچستان

حمیده پشویی

لیسانس گرافیک (سرپرست اداره امور هنری اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی سیستان و بلوچستان)

تهیه و دوخت لباس در طول تاریخ از اهمیت ویژهای برخوردار بوده است، زیرا پوشاک از جمله عناصر فرهنگی برای معرفی یک قوم محسوب می‌شود. پوشاک سنتی بلوچستان به‌ویژه پوشاک زنان از بخش‌های متنوعی تشکیل گردیده است که با شرایط اقلیمی، فرهنگی و تاریخی منطقه هم‌خوانی دارد. این پوشش از پوشندگی کلی و جنبه‌های زیباشناختی برخوردار است و علاوه بر شکل خاص لباس، نلور هنرهای دستی مانند سوزن‌دوزی و خامه‌دوزی است. قدم زدن در گستره اقوام ایرانی دیدنی‌ست گروه‌های مختلف قومی که در ایران زندگی می‌کنند هر یک دارای پوشاک، زیورات، زبان، فرهنگ و آداب و رسوم خاص خودشان هستند، البته این تنوع قومی یک فرصت برای کشورمان است شناخت آداب‌وسوم اقوام ایرانی چون کرد، لر، عرب، بلوچ، آذری، سیار جالب است از طرفی سکونت این اقوام در مناطق مرزی کشورمان و همبستگی و ارتباطات آنان با اقوام آن سوی مرز باعث شده تا کلیه جوانب زندگی آنان نیز مشترک گردد، هر چند این موضوع را نباید فراموش کرد که در ایران بزرگ همه اقوام آن سوی مرزهای فعلی هم ایرانی بودند و مرزهای سیاسی باعث جدایی آنان از زادگاهشان گردیده است. پوشاک بارزترین نماد فرهنگی و مشخص‌ترین مظهر قومی است و راحت‌ترین پدیده فرهنگ‌پذیری و سلطه‌پذیری است تنوع پوشاک مناطق گوناگون قومی به منزله علامت و نشانه خاص برای معرفی این اقوام است که گویای رسومات آن قوم است، زمانی که وارد دنیای این رسومات می‌شویم با علوم مختلف سر و کار پیدا می‌کنیم از باستان‌شناسی و تاریخ و اسطوره‌شناسی تا شیمی و زیست‌شناسی. سخن از مستندسازی هنرهای سنتی سیستان و بلوچستان به راحتی میسر نیست گذشت زمان بخش‌های مختلفی از این هنرها را غیر قابل دسترس نموده است زمانی که از شمال استان، منطقه سیستان به سمت جنوب و چابهار حرکت می‌کنیم رنگ‌ها متنوع می‌شوند، زرد، سرخ، سبز و سفید، تصویری از زندگی ساخته می‌شود که نقاش آن مردمان سخت‌کوش استان هستند. جنس پارچه مورد

استفاده این دوخت معمولاً در حاشیه‌ها و یا جلوی لباس مردانه کاربرد دارد. «همایشت» از نقوشی است که در خامه‌دوزی استفاده می‌شود. متوازی الاضلاع‌هایی در کنار همدیگر که دوختی نوار مانند را تشکیل می‌دهد.



مجموعه تصاویر شماره ۱۹: خامه‌دوزی

تصویر شماره ۲۰: گل‌دوزی



سیاه‌دوزی: این دوخت که به طریق حاشیه‌دوزی در گل‌دوزی است معمولاً با نقش‌های دندان‌موشی و دندان‌اره دوخته می‌شود و برای دوخت آن صرفاً از نخ لاس پنبه‌ای سیاه و یا ابریشم سیاه رنگ شده استفاده می‌کنند و برای تزئین لبه یقه البسه زنانه و مردانه و یا دور معج آن و برای دوخت حاشیه پتجه و دستمال استفاده می‌شود. سیاه‌دوزی در انواع نام‌های محلی تخم خریزه، دندان اره، پا سرنگ، زنجیره، نور و پنجولک دوخته می‌شد. (تصویر شماره ۸)



تصویر شماره ۳۰: سیاه‌دوزی



چپ بخیمه: این دوخت به عنوان حاشیه استفاده می‌شود که کوک‌های موازی و آریبی دارند که در قسمت تختانی و فوقانی آن، کوک کوچکی بر روی تارهای کشیده شده دوخته می‌شود و دارای طرح‌های ساده و هندسی که جلوی پیراهن مردانه دوخته می‌شود. فرم کلی آن سه گوش و داخل آن را تقسیم‌بندی هندسی و ساده مانند مربع‌های پلکانی و سه گوش پر کرده است.

اشرفی‌دوزی: نوعی از رودوزی‌های سیستانی است که شباهت بسیار زیادی به رودوزی جلوی پوشاک مردان افغان دارد. برای دوخت از نخ به نام نخ مفتول که معمولاً سفید و دارای استحکام زیادی می‌باشد استفاده می‌کنند و فرم کلی دوخت آن خشت و یا نیم خشت است.

گل‌دوزی: این دوخت که با نخ رنگی انجام می‌شود برای رودوزی قاب بالشت، دیوارکوب‌های تزئینی و روی جالباسی و غیره ... استفاده می‌شود و به طرافت دوخت های قبلی نیست اما تراکم نخ‌ها و ردیف بودن آنها به همان صورت می‌باشد و امروزه بیشتر از نخ‌های رنگی کاموا استفاده می‌کنند. برای ایجاد تراکم و از بین رفتن فاصله بین دو کوک از یک کوک رفت و کوک‌های ریز برگشت به صورت عمود و آریب بر آن استفاده می‌کنند. طرح‌های گل و پونه و گل‌دان بیشتر کار می‌شده و نقوش انسانی نیز پس از حضور معلمان سیاه دانش در منطقه رواج پیدا می‌کنند.

تزیینات پوشاک زن بلوچ

می‌گویند از آن زمان که استخوان نیز برندگان و ماهی‌ها به عنوان سوزن به کار گرفته می‌شد تا کنون که سوزن‌ها و پارچه‌ها به لشکال و کیفیتی مناسب در دسترس است، هنر سوزندوزی قدمت دارد، طی بررسی‌های باستان‌شناسی که در کناره جنوبی دریای خزر صورت گرفته تاریخچه سوزن دوزی به حدود ۸ هزار سال قبل برمی‌گردد زمانی که اهالی آن منطقه از پشم گوسفند به وسیله سوزن‌های شاخک داری که به جانده‌دهند پارچه می‌بافتند. از آن زمان تا کنون سوزندوزی‌های سنتی ایران یکی از روش‌های دیرینه ترین جامه و بسیاری از منسوجات است.

در ایران هر منطقه و قوم سوزندوزی خاصی خود را دارد که از آن میان می‌توان به قلابدوزی، پبله‌دوزی، گلابتون دوزی، ابریشم دوزی، سکه‌دوزی، ملبله‌دوزی، خوس دوزی، سرمه‌دوزی، خامه‌دوزی، آئینه‌دوزی، سنگ‌دوزی، قیطان دوزی، بلوچی‌دوزی و غیره اشاره نمود. از میان این دست دوزها خلمه‌دوزی مربوط به حوزه سیستان در شمال استان سیستان و بلوچستان و گلدوزی، براق دوزی، چکن‌دوزی مربوط به استان خراسان جنوبی و پته‌دوزی مربوط به کرمان و خوس دوزی، گلابتون‌دوزی، بولک‌دوزی، شک دوزی مربوط به استان هرمزگان به عنوان مناطق همجوار استان اشاره نمود.

مصالح اصلی هر یک از این هنرهای نخ و سوزن است و یک شیء تزئینی دیگر از جمله ملبله و آئینه، قیطان و ... اما در بلوچی‌دوزی فقط نخ و سوزن است و شیء قیمتی آن، هنر زن بلوچ است.

پیش از سلطه دولت مرکزی ایران بر بلوچستان در سال ۱۳۰۷، در این منطقه شکلی از خود مختاری و حکومت ملوک‌الطوایفی حکم‌فرما بود به طوری که در اواخر قاجاریه و در بین سال‌های ۱۳۰۷-۱۳۰۴ دوست‌محمدخان بارگزی حوزة نمود و اقتدار خود را در بلوچستان گسترش داد و در تلاش بود تا تمام بلوچستان را مطیع خود سازد، با به قدرت رسیدن رضا شاه و ایجاد اصل سیاست تمرکزگرایی، با حکومت‌های ملوک‌الطوایفی به مبارزه برخاست و بدین‌سان بود که در سال ۱۳۰۷ سپیدامان‌لله جهانبانی ملور فتح‌بلوچستان گردید.

او برای فتح بلوچستان یک هنگ از مشفق بیرجند و کرمان در اختیار داشت، ارتباط جهانبانی با بلوچستان موجب علاقه دختر وی به نام «ماهنیر جهانبانی» به هنر

سوزندوزی منطقه شد او از حدود سال ۱۳۴۲ وارد بلوچستان شد و به قولی هنر زن بلوچ را کشف نمود و پای این هنر را به دربار پهلوی دوم باز کرد از این پس سوزن دوزی بلوچ تبدیل به یکی از صدها ابزار فخرورینی زنان اشراف در جشن‌های ۲۵۰۰ ساله، سفرهای خارجی و میهمانی‌ها شد. البته کوشش «ماهنیر» در این راه موجب خروج این هنر از انزوا گردید. «ماهنیر» یکی از دوزندگان زن بلوچ، به نام «مهتاب نوروزی» ساکن روستای قاسم آباد بخش بمپور شهرستان ایرانشهر را کشف نمود و مدام با او در تماس بود و هنر مهتاب را با سلیقهی زنان دربار هماهنگ میکرد، برای وی نخ طلا و نقره می‌برد (داطلوی، ۱۳۸۸، ۲۲۲)، می‌گویند طرح دنیا یک بار برای دیدن مهتاب به ایرانشهر سفر نمود مهتاب نوروزی در سال ۱۳۹۱ دیده‌ا جهان فرو بست و «هام منیر» ۸۷ ساله هنوز هم به یاد خاطرات خود به بلوچستان سفر می‌نماید.



نمونه ۳: لباس سوزندوزی فرحیبا که توسط مهتاب نوروزی سوزندوزی شده بود



نمونه ۴: شماره ۴ مهتاب نوروزی

البته به جز روستای قاسم آباد سایر نقاط بلوچستان از جمله چانفه، بیب، هریدک، فوج شهرستان نیکشهر و ایرندگان شهرستان خاش و گشت، سوران شهرستان سراوان از مراکز مهم دوخت سوزندوزی هستند.



نمونه ۵: شماره ۵: پبله دوزی بر اثر زنده مهتاب نوروزی

هنر سوزندوزی با ظرافت و لطافت خاص خود در تمام شهرها و روستاهای بلوچستان رواج دارد. سوزندوزی علاوه بر آنکه یک هنر است یک حرفه نیز محسوب می‌شود. دختران بلوچ آموزش این هنر را از سن ۵ سالگی آغاز می‌کنند، از آنجا که پوشیدن لباس بدون سوزن دوزی مرسوم نیست، بیشتر زنان ترجیح می‌دهند لباس های خود و کودکان‌شان را خودشان سوزندوزی نمایند. مازاد آنچه را که سوزندوزی کرده‌اند برای فروش به بازار برده و می‌فروشند این کار برای معدودی از مردم راه ارتزاق و معاش است. نصب سوزندوزی بر روی پیراهن علاوه بر زیبایی، سبب استحکام و دوام لباس نیز می‌گردد. سوزندوزی بلوچ به دو شیوه صورت می‌گیرد یک نوع آن که معمولاً تکرنگ است و بر روی خود پارچه پیراهن سوزندوزی می‌شود، نوع دوم بر روی پارچه‌ای به صورت جداگانه دوخته می‌شود و سپس بر روی لباس نصب

می‌گردد در این هنر بیشتر از رنگهای سبز تیره، قرمز و بنفش استفاده می‌شود ولی به تناسب طرح و ضرورت نیز از رنگهای دیگر استفاده می‌گردد.

نقش‌ها اغلب هندسی و هرمند بلوچ بدون طرح و الگو به سوزندوزی می‌پردازد دو قطعه برای سراسن، یک قطعه جلو سینه، یک قطعه جیب و دو قطعه برای دم بالا که در انتهای شلوار دوخته می‌شود. برای دوخت این قطعات از نخ‌های رنگی خصوصاً قرمز و گاهی آبیینه استفاده می‌شود، در این هنر ذوق و خلاقیت زنان سوزن دوز به صورت طرح‌های سنتی محلی که بیانگر ویژگی های هر منطقه است خلاصه می‌گردد و در حقیقت سند هویت و موجودیت زن بلوچ است. تمام دخترانی که می‌توانند سوزن به دست گیرند به سوزندوزی می‌پردازند آنجا نخست از سه تازی شروع می‌کنند و کارشان به ده تازی ختم می‌شود.

ابزار کار:

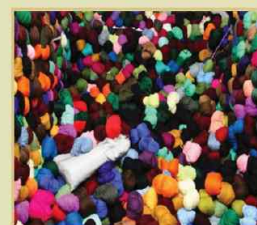
سوزندوزی از جمله هنرهای دستی است که به ابزار و مواد اولیه بسیار کمی نیاز دارد. مهمترین ابزار کار این هنر سوزن است که در گویش محلی سوشان

- ۱- سوشان (suchan) می‌گویند
- ۲- انگشتنه یا شستی (shasti)
- ۳- فیچی یا مقراض که با لپچه محلی مگراض (megraz) تلفظ می‌شود.

مواد اولیه:

مواد اولیه عمده این رشته، پارچه و نخ ابریشم یا پنبه است که نخ ابریشم به علت کمیاب و گران‌قیمت بودن به ندرت استفاده می‌شود. سوزندوزان معمولاً نخ را از واسطه‌های خرید و بر حسب امکانات و سلیقه سوزندوز از نخ دسمه (dms) فرانسوی که مرغوب‌تر است یا از نخ پاکستانی استفاده می‌کند. نخ‌های پاکستانی به علت هم‌جواری بلوچستان با کشور پاکستان و ورود این نوع نخ به صورت غیرمجاز و قاچاق و در نتیجه قیمت ارزان‌تر بیشتر رواج دارد، از جمله نخ‌هایی که امروزه بیشتر مورد استفاده قرار می‌گیرد نخ (ویسکوز دولاست) که در مرکز استان رنگ آمیزی می‌شود و مقداری نیز از شهرهای اصفهان و یزد وارد می‌شود. نخ‌های مورد مصرف برای قطعات تزئینی در لباس (سراسن و پیش سینه) غالباً از جنس پنبه است که تهیه آن در بازار به سهولت امکان پذیر است. نخ را در

رنگ‌های مختلف و معمولاً به رنگ تیره انتخاب می‌کنند و ۸۰٪ آن انواع رنگ‌های قرمز می‌باشد. در انتخاب پارچه آنچه که در درجه اول اهمیت قرار دارد بافت آن است. پارچه باید دارای تار و پود منظم و کاملاً عمود بر هم باشد چرا که سوزن‌دوز نقش را بر اساس شمارش تار و پود پیاده می‌کند و با الهام از نقش‌های اسبیل طرح‌های ذهنی خود را بدون کشیدن روی پارچه سوزن‌دوزی می‌کند.



تصویر شماره ۶: بازار سنتی راهدان، محل فروش نخ و سوزن‌دوزی

تنوع پارچه‌ها در درشت و یا ریزبافت بودن آن است. به عنوان مثال نوعی از پارچه که به ۶ تار معروف است جهت دو جفت قطعات پیش‌سینه و سراسین استفاده می‌شود. نوعی دیگر پارچه نخ‌گندی با عرض ۱۲۰ است که بافت ریزی دارد و برای دوخت قطعات پرکار استفاده می‌شود. هر چه پارچه ظریف‌تر باشد سوزن‌دوزی پرکارتر خواهد بود.



تصویر شماره ۷: خانوان دوزی، چهارراه مهاباد، تبریز

نحوه تولید

ابتدا پارچه مورد نیاز برای سوزن‌دوزی به اندازه مناسب برش زده و طرح کلی روی آن پیاده می‌شود. بدین ترتیب که پس از پیاده کردن طرح هر زن یک رنگ را سوزن‌دوزی می‌نماید. غالباً تمام سطح کار را با پخمه‌های رنگین پر می‌کنند که البته این به صورت کلی نیست اما در بعضی موارد تنها قسمتهایی از پارچه را سوزن‌دوزی می‌کنند. از نظر طرح سوزن‌دوزی به طرح‌های دگوشه‌تصویر شماره ۱) بریوال‌دوزی (تصویر شماره ۲)، جی‌دوج (تصویر شماره ۳)، ستاری، چهارتاری (تصویر شماره ۴)، هفت‌رنگ (تصویر شماره ۵)، شش‌تاری و ده تار، پرکار (تصویر شماره ۶)، مه‌سوم (تصویر شماره ۷)، تمام چوئل (تصویر شماره ۸)، قوچی دوج (تصویر شماره ۹)، تیتوک باوولی (تصویر شماره ۱۰)، تقسیم می‌شود. به همین ترتیب برای نقوش ۹ تار، ۱۵ تار، هفت تار (هیت تار) ۱۱ تار به کار می‌رود. که به آن افغانی‌دوز می‌گویند. در سوزن‌دوزی به جای اینکه نام نقش را بگویند هر نقش را بسته به تعداد تار که برای دوختن آن به کار می‌رود نام‌گذاری می‌کنند. مثلاً برای دوختن نگاره (mosom) شش تار به کار گرفته می‌شود. به این نقش ۶ تار می‌گویند هنرمند بلوچ بدون طرح و الگو به سوزن‌دوزی می‌پردازد.

جدول شماره ۱: انواع سوزن دوزی

نام طرح	تصویر	توضیحات	نام طرح	تصویر	توضیحات
دگوشه			هفت رنگ		
بریوال		این سوزن‌دوزی به صورت یک‌رنگ دوخته می‌شود.	پرکار		
جی‌دوج		در این نوع سوزن‌دوزی از نقش کتان، کبریاک و چپ و راست و عصب استفاده شده است.	مه‌سوم		به این نقش ۶ تار می‌گویند.
سه تار و چهار تار		در این نوع سوزن‌دوزی از نقوش توبه‌ای، کیتانک، تل، چهار برگ استفاده شده است.	تمام چوئل		

جدول شماره ۱: انواع سوزن دوزی

نام طرح	تصویر	توضیحات	نام طرح	تصویر	توضیحات
فتوحی دوز			پیرکار (پزایر)		در این سوزن دوزی که طرح بلوچستان بوده و در سوزن دوزی بلوچستان احیا گردیده
تیتوک پانزوان		این طرح منحصر به فرد سالها پیش منسوج شده بود که در نهایت در کارگاهی در روستای قاسم آباد ابرانشهر احیا گردید.	پیرکار		در این سوزن دوزی بلوچستان بوده و در سوزن دوزی بلوچستان احیا گردیده
پیرکار		در این سوزن دوزی بلوچستان بوده و در سوزن دوزی بلوچستان احیا گردیده	پیرکار		نقش مورد استفاده در این سوزن دوزی کل چهار برگ می باشد
پیرکار		نقش مورد استفاده در این سوزن دوزی کل چهار برگ می باشد	پیرکار		نقش مورد استفاده در این سوزن دوزی کل چهار برگ می باشد

ای برخواسته‌اند که دنیای نظر را صرفاً محض دنیای عمل می‌خواهند. سادگی هنرهای سنتی گاه به درجه خشونت می‌گراید زیرا زندگی مردم عادی به خصوص روستاییان سخت وابسته به طبیعت است و ناچاراً وقار ساده و درشت طبیعت را انعکاس می‌بخشد.^۵

خصوصیت نقش و نگارهای سنتی بلوچ نیز با خوی سبزه‌جویی و جنگاوری که در سفرنامه‌ها و کتابهای سیاحان و کارگزاران خارجی و نیز ایرانیان به آن بارها اشاره شده است عجین گشته و تاریخ بلوچستان هم شاهد زندگی سراسر جنگ و مبارزه منقطع با مهاجمان داخلی و خارجی و مدام با طبیعت سخت و ناهنجار کویر است. طبیعت خشک کویری، کوه‌های سخت و خشن، کوه‌زارها، طوفان های تیز و آزاردهنده شن، سختی معیشت (کشاورزی، دامداری) هجوم روزگوبان در طول تاریخ همگی موجب گردیده خشونت فرم‌ها و زاوای تیز و ترکیب‌بندی خاص آنها در هنر بلوچ به خصوص سوزن‌دوزی همچون به کارگیری عناصر در شطرنج محنه‌های جنگ را به یاد آورد و میدان صحنه‌های رویارویی سپاهیان را در خاطر انسان زنده کنند.

در طرح‌های سوزن‌دوزی راویه اساس زیباشناسی است و قرینه‌سازی نقش‌ها اغلب هندسی، بیشترین شکل هندسی که در این میان به چشم می‌خورد، مثلث، لوزی و مستطیل است و هرگاه قوسی در این میانه پخشید سخت خوشایند می‌نماید ذوق و فریحه هندسی که وجودش چنین قدرتمندانه در هنر بلوچ ظهور یافته حاکی از ذهن اساطیری است، که با محدود ماندن به اشکال منحصر هندسی و تکرار نقش مایه‌های هندسی واضح و نیز متناوب ناگهانی وزن‌ها و قرینه‌سازی به طور مورب قیفاج که در سراسر هنرهای اسلامی آشکار است تناسب دارد.

طرح‌های سوزن‌دوزی بلوچ از اصالت خاصی برخوردار است. در هر منطقه نقوش از لحاظ فرم و رنگ با یکدیگر متفاوت می‌باشد. در مناطق جنوبی بلوچستان نقوش سوزن‌دوزی ریزتر و پرکارتر بوده در حالی که در مناطق شمالی و شرقی نقوش ساده‌تر هستند. در سوزن‌دوزی از آئینه (آدینک) و گاه از نقش آن به عنوان تور ایمن، صافی و پاکی استفاده می‌کنند. هنرمند بلوچ آئینه را در زمینه‌ای تیره می‌نشانند. همچنان که انعکاس نور خورشید جسم سیاه و خاکستری شن‌زارها را دربرمی‌گیرد. آئینه تقریباً در تمام آثار هنری هنرمند بلوچ به نوعی وجود دارد.

زمان‌سنجی در کار سوزن‌دوزی

سوزن‌دوزی از لحاظ دوخت به سه طریقه پیرکار، میان‌کار، کم‌کار تقسیم می‌شود. زمان لازم برای هر یک از سه نوع یاد شده متفاوت می‌باشد و به نوع طرح، مهارت دوزنده، فردی و یا جمعی بودن کار بستگی دارد. برای هر یک از موارد پر کار، میان کار، کم کار، نواری به طول ۱۰۰ و عرض ۱۵ سانتی متر که حدود ۱۲ سانتی‌متر آن سوزن‌دوزی می‌گردد در نظر گرفته می‌شود.

نوار پرکار حدود ۶۰ ساعت کار می‌برد و از آن گذشته این نوار برای دوخت در اختیار ۳ نفر قرار می‌گیرد. هر نفر اگر روزی ۵ ساعت کار کند در مدت ۴ روز می‌تواند کار خود را به اتمام رساند. در مورد نوار میان کار مدت زمان لازم تقریباً ۲۴ ساعت می‌باشد. به این ترتیب هر سوزن‌دوز در یک ساعت حداقل می‌تواند ۲۰ سانتی‌متر مربع سوزن‌دوزی پرکار یا ۳۵ سانتی‌متر مربع میان کار و یا ۵۰ سانتی‌متر مربع کم کار تولید نماید. ظهور سوزن‌دوزی و تجلی آن مدیون تنوع سلیقه زن بلوچ برای ترین السهانش می‌باشد و همین طور برای ترین سفره و مانتو، کیف و اشراف^۶ از سوزن‌دوزی استفاده می‌شود.



تصویر شماره ۸: اشراف

بررسی فرم و رنگ در نقوش سوزن‌دوزی

فرم در هنر بلوچ اهمیت فرم و رنگ به عنوان دو عامل در آفرینش هنری زمانی بیشتر شد که هنرمندان و تحلیل‌گران آنها را به عنوان عناصر بصری مورد تجزیه و تحلیل قرار دادند. هنرهای سنتی در شمار ابزار کار وسیله حل معضلات واقعی حیات هم بیانگر آرزوها و امیدهای آن قوم است و هم وسیله انعکاس واقعیتی که انسان مدام وابسته به آنها است. این هنرها همیشه ساده و بی‌پیرایه‌اند زیرا از زندگی مردم ساده

۵- اشراف: نوعی روسری سه گوش بزرگ است که حاشیه آن سوزن دوزی شد

۶- اشراف: محدد، فرم رنگ در هنر بلوچ کتاب: ماه مهرماه ۱۳۸۸ ص ۸۲

رنگ در هنر بلوچ





رنگ در تملی ادوار تاریخ از ابتدا تا امروز بشر را به خود جلب نموده است. پیشینیان آن را با عرقال آمیخته می‌داندند. برای تمدن‌های باستانی رنگ مظهر نور بود و به همین جهت رنگ را با خدایان مرتبط می‌دانستند. در تحلیل و بررسی درباره‌ی شناخت مانسبت به رنگ‌ها از یک جهت عکس‌العملی غریزی و از جهت دیگر عادت است. با نگاهی به هنرهای بلوچ به خصوص سوزن‌دوزی چیزی که در درجه اول توجه هر بیننده را به خود جلب می‌کند به کارگیری مجموعه رنگ‌های گرم و تند است. روان شناسان معتقدند که انتخاب چهار رنگ اصلی آبی، سبز، قرمز، زرد نمایانگر نیازهای اساسی و اصلی روانی هستند نیاز به عشق و محبت، نیاز به خودنمایی عمل و موفقیت و نیاز به جست‌وجوی آینده و رسیدن به آرزوها، همه اهمیت خاص روانی دارند.



در هنر بلوچ اولویت با رنگ های گروه های اصلی است. در سوزن‌دوزی سنتی بلوچ انتخاب رنگ نسبت به هم و رنگ نخ ها نسبت به پارچه اغلب متضاد صورت می‌گیرد و از لحاظ درجه شدت رنگ‌ها در حد اغلاي تضاد یا دوگانگی مثبت و منفی محسوب می‌شوند اما دوگانگی مکمل سرخ، سبز، زرد و بنفش که از نمونه بصری‌اند و ما را به پنداشت تر و ماده، این تضادبارور که می‌تواند زندگی را تولید کند می‌رساند، از رنگ هایی هستند که در جوار هم در هنر سنتی بلوچ نقش مهمی را ایفا می‌کنند. در مورد رنگ نقوش سوزن دوزی بلوچ نیز باید گفت که در هر منطقه از این منطقه رنگ نقوش تفاوت‌هایی بارز و آشکار دارند، به طور مثال در مناطق شمالی و شمال شرقی رنگ سوزن‌دوزی روشن و ملایم هستند ولی در مناطق جنوبی تر رنگها گرم‌تر و تند تیرتر می‌شوند. به نقوشی که رنگ های متنوع داشته باشد (سه گار) می‌گویند. وجه تسمیه نگاره (طالوس) در سوزن‌دوزی نیز تنوع رنگ آن است به نقوش در سوزن دوزی اصطلاحا گل گفته می‌شود.

توضیح نقش	تصویر نقش
سه گار و نگار segar-o-negar سه گار خطوط زنجیریای ونگار هستند که در امتداد آن بافته می‌شوند.	
شاگر: shagerd: دو مثلث به هم چسبیده که قاعده آنها در یک راستا قرار دارد	
گپتاک: Goptarak: مجموعه چند مثلث که نوس آنها به هم چسبیده و گلی نش پر می‌سازند	
کوچکک: Kochlak: چند لوزی متداخل که محیط در چند مثلث است	
ماه و روچ: Mah-o-rac: دو لوزی متداخل که به دو مثلث تقسیم شده و در زاویه‌های طرفین زائده‌های شاخک مانند قرار دارد و در کنار آن نیز لوزی‌های مشبک بافته شده است	

توضیح نقش	تصویر نقش
آدینک: Adink: دو لوزی متداخل محصور در چند مثلث است و در جد فاصل دو لوزی اشکال کنگرهای به چشم می‌خورد. در داخل لوزی میانی نیز چهار لوزی کوچک‌تر وجود دارد.	
بلیوار: Bliwar: نقش ویژه سوزن‌دوزی است که ترکیبی از اشکال یاز و بسته لوزی و مثلث‌های بازتر است.	
توله ای: Toai: لوزی‌هایی که داخل یک ستون سر به هم دارند	
گپتان: Goptan: نقش لغت بلوچی به معنی جیب است و نقش نیست و چون سه نقش در چهار چوبی از چند مربع و مربع مستطیل روی جیب پیراهن سوزن‌دوزی می‌کنند، به مجموعه این نقش‌ها (گپتان) می‌گویند.	
چپ و راس: Chap-o-ras: خطوط مارپیچ شبیه شوزاره با این تفاوت که شوزاره را از راست و روی پارچه می‌دوزند در صورتی که چپ و راس از زیر دوخته می‌شود و نقش روی پارچه می‌آید و معمولاً با دو رنگ متضاد در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند.	
توضیح نقش	تصویر نقش
کارچک: Karchak: دو نقش آره مانند در کنار هم قرار گرفته‌اند.	
تجب: Tadj: مثلثی فکریالزایه که به دور شکل لوزی‌مانند قرار می‌گیرد و نقش عجب را به وجود می‌آورد. این نقش به صورت حاشیه و به صورت تگ در سوزن‌دوزی‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد.	
نقش سوزن‌دوزی: نقوشی که با استفاده از لوزی‌ها به وجود می‌آیند و برای سوزن‌دوزی‌هایی که وسعت کمی دارند به کار می‌روند.	
نقش سوزن‌دوزی: این نقش به صورت تگ گل در سوزن‌دوزی‌های کم‌کار استفاده می‌شود اطراف این نقش را معمولاً خالی می‌گذارند تا نقش بیشتر جلوه کند.	
شپدا: این نقش در وسط و چهار نقش نصف شده و نقشی در چهار طرف نقش اصلی قرار گرفته‌اند و هر کدام به وسیله سه رشته از مثلث‌ها تزئین شدند.	

توضیح نقش	تصویر نقش
گل چهار برگ این نقش در حالی که افراشته را با نقوش دیگری بر کرده‌اند در سوزن‌دوزی‌های پرکارمورد استفاده قرار می‌گیرد که در استفاده پارچه سوزن‌دوزی به فاصله‌معمین تکرار می‌شود	
گراند (به معنی قوچ) : نقش‌های شطرنجی	
حریر لوزی‌هایی در میان دو خط و نوار صاف و بعضی مواقع خطوط زیگزاگ ردیف شده‌اند از این نقش در حاشیه سوزن‌دوزی‌ها استفاده می‌شود	
بوته شکلی از یک بوته است که در بهایت سادگی در کنار لوزی قرار گرفته است این نقش با دو یا چند رنگ متضاد به صورت نواری در حاشیه سوزن‌دوزی می‌آید	

نقش‌های سوزن‌دوزی بلوچ پیچیدگی و ابهامی ندارد، هر نقش از ترکیب خط‌ها شکل می‌گیرد. خطوط هندسی سه گوش و چهار گوش و خطوطی که با تلفیق یکدیگر چند ضلعی‌ها را می‌سازند و تداخل اشکال در یکدیگر طرح‌های مختلفی را به وجود می‌آورند.

منابع

- گودرزی، شاپور (۱۳۴۹). سفرنامه پاتینجر (مسافرت سند و بلوچستان)، تهران: انتشارات دهخدا
- پار شاطر، احسان (۱۳۸۳). پوشاک ایران (از سری مقالات دانشنامه ایرانیکا) تهران: انتشارات امیر کبیر
- رئیس‌الذکرین، غلامعلی (۱۳۷۰). کندو فرهنگ مردم سیستان، مشهد: چاپ سعید
- سید سجادی، سید منصور (۱۳۸۵). جواهرسازی در شهر سوخته، تهران: انتشارات پیشین پژوه
- سید سجادی سید منصور (۱۳۸۸). پارچه‌های شهر سوخته و فرهنگ پوششی آن، تهران: انتشارات پیشین پژوه
- گلستانه، مزار (۱۳۸۸). فرهنگ عامه ۴ سور و سوگ در سیستان، مشهد: عروج اندیشه

ب) مقاله

- افروز، محمد(۱۳۸۸) (فرم و رنگ در هنر بلوچ) کتاب ماه هنر ش ۱۳۳
- شه بخش، سعید محمد(۱۳۷) نقوش سنتی بلوچ فصلنامه فرهنگی و هنری نخل ش ۳
- عمرانی نسب، اشرف السادات (۱۳۸۶). فرهنگ مردم ایران شماره ۱۱، پوشاک مردمان سیستان و بلوچستان، تهران

بررسی جلوه رنگ‌های طبیعی در زندگی مردم بلوچ

منصور مرادزهی : پژوهشگر
محسن کرده تمینی : مدرس دانشگاه جامع علمی کاربردی

گیاهان

در مرحله رنگ آمیزی از جوشاندهٔ ریشه های گُهور *ikahur*، کنار *konar*، گوانام *gowatam* یا پوست انار، گردو یا گیاه هوئوک *hummok* یا برگ های گیاه هُت *hat* و ترات *terat* و گاهی هم از رُغال استفاده می‌شود. همچنین از جوشانده غلیظ و رنگین درختچه «کرگز» استفاده می‌کردند. برای تکمیل کار، اکثراً از گوگرد هم استفاده می‌شده است.

در رنگرزی نیز از نوعی خاک به نام گُک که به رنگ قرمز بود استفاده می‌کردند. در این شیوه مقداری آب را با خاک مورد نظر مخلوط کرده و از آن برای رنگ کردن نخ‌ها استفاده می‌نموده‌اند.

گُواوا (زیتون محلی)

از پوست و برگ درختچه گُواوا (زیتون محلی) که در مناطق جنوبی بلوچستان می‌روید در رنگرزی استفاده می‌شود. پوست آن قهوه‌ای رنگ است.

پارچه‌های زنده در زمان قدیم معمولاً به صورت دست‌بافت تهیه می‌شده است. مواد خام آن بیشتر از پنبه بود و به خاطر مساعد بودن شرایط آب و هوایی در شهرستان خاش کشت می‌شده است و بافندگان بخش ایرندگان از توابع شهرستان خاش آن را به صورت مبادله کالا با آنجا تهیه می‌نمودند. آنها در عوض دریافت پنبه، به کشاورزان، خرما، برنج، باقلا، عدس و ... می‌دادند. نخ مورد نیاز جهت دوخت روی پارچه را نیز از پرورش کرم‌های ابریشم که در حیاط خانه‌هایشان که از برگ‌های درختان توت بسیاری که در حاشیه رودخانه ایرندگان کشت می‌شد تهیه می‌نموده‌اند و همین درختان توت جلوه خاصی به ایرندگان در فصل بهار می‌داد و بعد از تهیه پنبه به وسیله گُک که با چند شیء ساده درست شده بود پنبه را به نخ تبدیل می‌کردند و بعد از تهیه نخ جهت استحکام بیشتر ابتدا آرد گندم را در آب چوش می‌ریختند سپس تعدادی تخم مرغ را به محلول آب و آرد گندم اضافه می‌کردند بعد از آماده شدن ماده مورد

سختن گفتن از ارزش‌ها و خرده فرهنگ‌های ملی در عصر سلطه مامواره و اینترنِت و ریانت‌ها سخت دشوار اما به نظر می‌رسد که دنیا یک رنگ آینده بدون فرهنگ‌ها و رنگ‌ها ملی و قومی دنیای سخت اندوه باری باشد.

دنیای اطراف ما سراسر رنگ است. بدون رنگ همه چیز تپه است. آسمان کوبه، دریا جنگل و ... هر رنگی نماد و نشانه‌ای به همراه دارد.

لباس مردم سیستان و بلوچستان، فقط یک پوشش نیست بلکه این پوشش در خود، تاریخ فرهنگی قومی کهن را به همراه دارد. در این تحقیق که کاملاً با روش میدانی و شفاهی از صاحبان فن تهیه شده است سعی بر این است تا ضمن شناسایی منبع الهام رنگ‌ها مواد و مصالح به کار رفته در رنگرزی بلوچستان مورد توجه قرار گیرد.

هنر رنگرزی به صورت سنتی به ادوار بسیار دور برمی‌گردد. آسان‌ها با توجه به محیط اجتماعی پیرامون خود، از مواد و مصالحی که طبیعت در اختیارشان گذاشته است استفاده کرده و تولیدات دستی خود را رنگ‌آمیزی می‌کرده‌اند. در حال حاضر، پیشرفت‌های علمی باعث به وجود آمدن رنگ‌های صنعتی متفاوت و فراوانی شده است اما در گذشته در روستاهای و شهرهای کوچک که بافت سنتی خود را حفظ کرده بودند، از مصالح طبیعی برای رنگرزی استفاده می‌کردند. در ادامه به معرفی بیشتر صنعت رنگرزی در مناطق مختلف بلوچستان پرداخته می‌شود.

در رنگرزی سنتی بلوچستان انواع مختلف گیاهان استفاده شده است. چُک، نانِش (پوست لار)، زعفران، روغن (روناس) از جمله‌ای این گیاهان هستند. شیوه‌ی رنگرزی کم و بیش مثل دیگر نقاط ایران بوده است. در قدیم از پوست گردو، زرد چوبه و مواد دیگر هم استفاده می‌شده است. در رنگرزی نو صرفاً از رنگ‌های شیمیایی تولید هندوستان استفاده می‌شود و رنگر طبق فرمولی که یاد گرفته عمل می‌کند. مردم خود با رنگ‌های شیمیایی در خم رنگرزی و طبق فرمولی که از فروشنده‌ی رنگ می‌گرفتند خامه و بود را رنگ می‌کردند.

نظر را با پُرسی (شَرت) که از ریشه نخل خرمای رتی که با تکه‌ای از پوست گاو بر روی جویی بسته شده بود مواد را بر روی نخ‌ها که بر روی جویبه‌های درازی که بر وی دو چوب دیگر به موازات زمین بسته بود می‌کشیدند به وسیله همین مواد به ظاهر ساده نخ‌ها استحکام دو جندایی پیدا می‌کردند بعد از خشک شدن مواد در این مرحله جهت دوخت پارچه‌های رنگی در ابتدا از مواد کاملاً طبیعی استفاده می‌کردند موادی همچون پوست خشک‌شده‌ی میوه انار و پوست ریشه بعضی از درختان مانند کپور که درختی است خودرو که در آن منطقه رشد می‌کند بعد از خشک کردن پوست درخت آن را خرد می‌کردند و آسیاب می‌نمودند و پودرها را داخل دیگی بزرگ به همراه آب می‌جوشاندند و پس از پالایش و گرفتن تقاله، نخ‌های رسیده شده را داخل دیگ رنگ می‌انداختند و بعد از اینکه نخ ها رنگ گرفته بودند نخ‌ها را در مکانی تمیز زیر آفتاب پهن می‌کردند تا خشک شوند بعد از خشک شدن با استفاده از نخ‌های پنبه‌ای پارچه تهیه می‌کردند. بعدها با زیادت‌ر شدن ارتباطات، رنگ را از مناطقی مانند سراوان یا پاکستان تهیه می‌کردند. رنگ‌هایی با نام‌های سوپاری (رنگ قرمز) ابریشمی (مخصوص نخ ابریشم)، نیلی، شواری (سبز رنگ) از جمله‌ی این بودعاند و پارچه را توسط دستگاه‌های چوبی دست‌ساز خودشان می‌بافتند رنگ و طرح پارچه معمولاً با توجه به مهارت بافته‌ده و سابقه خریدار بافته می‌ش‌ر و دستگاه‌ها از اجزائی مانند زران، سرُشنگ، تمیک، تنکو ساخته می‌شدند. در زبان بلوچی به تار و پود پارچه شَرت و پوت می‌گویند. پس از بافتن پارچه به‌وسیله نخ‌های پنبه‌ای توسط مردان، اکنون نوبت زنان بود که با نخ‌های طبیعی ابریشمی رنگ شده تمام آنچه که در روح و ذهن خلاق‌شان بود را با ترکیب رنگ‌های زیبا بر روی پارچه و لباس‌هایی که در شان زنان بلوچ بود بدوزند به گونه‌ای که همگان را شیفته هنر خود کردند. از بافندگان مشهور پارچه در بخش ایرندگان از توابع شهرستان خاش می‌توان به غلامحسین (معین) عظیمی، یارمحمد جمالزهی و عبدالله قادری فرزند پیرداد اشاره کرد.

گیاهانی که در رنگرزی کاربرد دارند: دولک ablohk رگت ereget گواتام gowatam کنار / کنر konar / konar

رنگ‌دهی برخی گیاهان به ترتیب زیر است:

انار: از این میوه برای تهیه رنگ‌های زرد تا قهوه‌ای استفاده می‌شود. پوست انار به همراه جوهر مازو mazo در تهیه رنگ مشکی کاربرد دارد. از دانه‌های قرمز انار به همراه مواد

دیگر برای تهیه رنگ قرمز استفاده می‌شود.

ترات terat : از برگ‌های این گیاه رنگ سبز زیتونی یا سبز مائسی به دست می‌آید.

گُون gowan (بنه کوهی): از برگ‌های درخت بنه در تهیه‌ی رنگ سبز تیره بهره می‌برند.

روناس(رودن) ronas : از برگ و بذر این گیاه برای تهیه رنگ‌های قرمز و نارنجی استفاده می‌شود.

گَر gaz : این گیاه دارای گل‌های قرمز متشابه به بنفش است که از آن رنگ گل‌گری به‌دست می‌آید.

مکد: در گذشته داخل یک خمب (خمره بزرگ) که به شکل گوره است آب، براده‌های آهن، خرمای له شده و لیمو می ریختند حدود یک تا دو هفته طول می‌کشید تا آهن‌ها رنگ برزند سپس آب و مواد را از آن خارج می‌کردند آب آن مواد را کاملاً می‌گرفتند آن مواد اضافی را خارج می‌کردند بعد می‌گذاشتند تا آب آن خشک شود. آن وقت باقی‌مانده‌ی مواد را با آب و پارچه ای که می‌خواستند رنگ سیاه(مک) داشته باند، می‌جوشاندند پس از جوشاندن آن را بهن می‌کردند تا خشک شود و بعد پارچه را مجدداً می‌شستند و استفاده می‌کردند.

لباس‌های موجود در بلوچستان معمولاً وارداتی بودند یا مردان و زنان با کمک هم لباس‌هایی را از پنبه و ابریشم که مواد اولیه‌ی آن در بلوچستان موجود بود می‌بافتند. در دشتیاری چاپهار پنبه گنت می‌شد و در کاشت، داشت و برداشت آن مردان و زنان با هم همکاری داشتند. در مرحله اول زنان از پنبه نخ می‌ریسیدند. بعد از آن مردان با نخ‌های رسیده شده، پارچه می‌بافتند. به علت سختی کار یافت این کار مخصوص مردان بود. بعد از پارچه‌بافی، مردان لباس آماده شده را به زنان می‌دادند تا آن را رنگ کنند و آنان سعی می‌کردند تا از طبیعت رنگ‌های طبیعی استخراج کنند و رنگ‌های بسیار زیبا و قشنگی را برای لباس‌های‌شان استفاده می‌کردند مثلاً با ریش‌هی درخت کنار و برگ آن رنگ تهیه می‌کردند و رنگ‌های سیاه، سفید، سوری، قرمز و زرد را می ساختند. سپس لباس را آغشته به آن کرده و خشک نمده و سپس آن را برای استفاده به بازار می‌بردند.

رنگرزی در پارچه های ابریشمی

معمولاً پارچه‌های ابریشمی را زنان تهیه می‌کردند که

ابریشم را از بعضی از نقاط بلوچستان همچون نکچ که یکی از روستاهای شهرستان قصرقد است تهیه می‌کردند. زمانی که درخت‌های توت بارور می شدند گرم‌های ابریشم را از آنها می گرفتند از آنها نخ تهیه می‌کردند و خود به بافتن این پارچه‌ها مشغول بودند. رنگرزی را نیز خود اجسام می‌دادند زنان حتی نخ‌های مخصوص سورن دوزی را خودشان تهیه می‌کردند اما بسیاری از ابزارهای آنان وارداتی بود یا توسط طبقه‌ای به نام لسا که کارهای ابزاری قوم بلوچ را در ناحیه مکران انجام می‌دادند ساخته می‌شد

درخت چش که در منطقه مکران است که بیشتر در دشتیاری از توابع شهرستان چاپهار وجود دارد ته به زبان بلوچی گواز را از درخت چش جدا می‌کردند و آن را می‌جوشاندند تا زمانیکه رنگ قهوه‌ای سوخته به خود می‌گرفت و آن را می‌بالیدند یا تقاله‌های آن را جدا می‌کردند و دوباره می‌جوشاندند در همان حال پارچه را داخل آن می‌انداختند تا نیم ساعت بعد پارچه را به همان صورت بیرون می‌آوردند و آن را تکان می‌دادند و در مقابل نور خورشید پهن می‌کردند بعد از خشک کردن آن را استفاده می‌کردند. این کار خشک کردن تا یک روز طول می‌کشید و اگر رنگ باب میل نبود دوباره آن را می‌جوشاندند.

استفاده از مواد اولیهٔ طبیعی در رنگرزی نشان از تعلق خاطر مردم بومی به رنده نگه‌داشتن آیین ها و رسوم کهنی است که از قرون قبل به عنوان میراث باقی مانده است. این پای بندی در واقع نوعی تقدیر و تشکر از خداوند و طبیعتی است که یک رنگی و صداقت را به اسان ها بخشیده اند.



■ جایگاه / بدلتدهای ارین (کلاس)



آرزوهای کوچک گردشگری

میخواهی پاشم... تو بشین!

بازار گردشگری داغ لست و این روزها همه نوربدر شده‌اند. ادارات دولتی گرفته تا افراد و سازمان‌های محلی و موسسات NGO ها، خارجی‌ها از آن طرف می‌آیند و داخلی‌ها از این طرف می‌روند و امیدواریم رونق گردشگری در سفره‌ی ملت محلی خودی نشان داده باشد و خیر دنیا و آخرت به باعث و بانی این امر برسد.

در این بازار داغ ما هم از سفر با تورهای گردشگری بی‌نصیب نماندیم و چند جایی از استان را به همت تورگردانان زنده به تماشانشستیم.

باری در شماره‌های اول کاو و در همین صفحه‌ی آرزوهای کوچک گردشگری روزگاری آرزو کرده بودیم رستوران‌های غذای محلی در جای جای استان شکل بگیرد و مهمانان و گردشگران از طعم نان خستگی مردم این استان لذت ببرند. کمابیش این روزها بازار سرو کراهی و بریانی در غذاخوری‌ها و رستوران‌های چاپهار داغ شده است و خیلی هم خوب... حتی در زاهدان بعضی رستوران‌ها تا آماده شدن غذا برایتان دمنوش بهلیمو می‌آورند و در پایان با روی خوش درباره غذا و



سیستان/عشایر کوه خواجه/عنایت ابدی





فراخوان عکس

مجله تخصصی میراث فرهنگی،
صنایع دستی و گردشگری
سیستان و بلوچستان



موضوع آزاد / طبیعت / مردم شناسی
آداب و رسوم / صنایع دستی و ...

استقبال از سبک های مختلف عکاسی و
زوایایی که کمتر دیده شده یا نشده است.
تملیی حقوق مادی و معنوی عکس ها
متعلق به عکاس می باشد و مجله کاو تنها
با اجازه و با نام عکاس، نسبت به چاپ آثار
اقدام خواهد کرد.

ارسال آثار به:
kavmagazineinfo@gmail.com

شماره تماس:
۰۵۴۴۲۲۵۳۰۲
(داخلی ۳۰۹)



فراخوان مقاله

ماهنامه تخصصی میراث فرهنگی، صنایع دستی و
گردشگری سیستان و بلوچستان (کاو) دو محورهای زیرمقاله می پذیرد:

- مطالعات باستان شناسی و پژوهش های میان رشته ای میراث فرهنگی
- جنبه های مختلف مردم شناسی
- ابعاد و ثلوث های گردشگری و توسعه اقتصادی
- صنایع دستی از احیا تا اشتغال پایدار

توضیح مهم:

اولویت انتشار با مقالاتی است که موضوعات فوق را در حوزه
سیستان و بلوچستان مورد پژوهش قرار داده باشد.

راهنمای تدوین مقاله:

از نگارندگان محترم تقاضا دارد مقالات خود را با توجه به
نکات ذیل تهیه و به دفتر مجله ارسال کنند:

۱- مقاله در بر دارنده موضوعات جدید و حاصل مطالعات و
تحقیقات نگارنده و نیز مستند به تحقیقات قبلی یا ذکر ماحذ
باشد.

۲- ساختار مقاله شامل چکیده حدود ۲۵۰ کلمه، مقدمه که
خاوی سابقه موضوع نیز باشد، توضیح روش تحقیق یا بررسی،
من اصلی و نتیجه گیری و جمع بندی باشد.

۳- مقاله در نشریه دیگری چاپ نشده و در سمینارها یا مجامع
علمی دیگر ارائه نشده باشد.

۴- در مورد مقاله ای ترجمه شده، اصل مقاله (به زبان اصلی)
آیز خمیده و ارسال شود.

۵- مجله در چار چوب خط منشی های خود در صورت لزوم
مقالات را ویرایش خواهد کرد.

۶- متن مقاله با فونت ۱۲ B Nazanin و عناوین با فونت ۱۴
نایب شود.

۷- نمودارها، شکل ها و جداول تا حد امکان به صورت آماده
چاپ، ارائه و مندرجات، عنوان و شماره گذاری آنها روشن و
مشخص باشد.

۸- مهم ترین معادل های خارجی، واژه های خاص و
اصطلاحات علمی تخصصی (فقط یک بار) در پاروئی درج
گردد.

۹- ارجاعات مقاله در متن با ذکر نام خانوادگی نویسنده و
سال انتشار منبع و در صورت نقل قول مستقیم یادکر: شماره
صفحه پس از سال انتشار (هنگی داخل پرانتز) آمده و در
پایان مقاله اطلاعات کامل کتابشناسی به روش مذکور در
بند ۱۰ باید.

۱۰- مشخصات منابع مورد استفاده به شرح ذیل آورده شود:

الف- در مورد کتاب

نام خانوادگی و نام نویسنده، سال انتشار، نام کتاب، نام مترجم
(اگر کتاب ترجمه است)، محل نشر، نام ناشر.

ب- در مورد نشریه ها و مجله ها

نام خانوادگی و نام نویسنده، سال انتشار، نام مقاله، نام مترجم
(اگر مقاله ترجمه است)، نام مجله یا نشریه، شماره مجله یا
نشریه، دوره یا سال، صفحه یا صفحات مورد استناد.

ج- درباره مصاحبه ها

نام و نام خانوادگی مصاحبه شونده، تاریخ تولد، محل
سکونت، تاریخ مصاحبه

۱۱- مقاله حتی المقدور بیشتر از ۵۰۰۰ کلمه نباشد.

۱۲- مقاله ها با ذکر نام و نام خانوادگی کامل نگارنده، مرتبه
علمی و سمت، نشانی کامل محل کار یا سکونت، شماره تلفن
و پست الکترونیکی، به آدرس پست الکترونیک مجله ارسال
گردد.

راههای تماس:

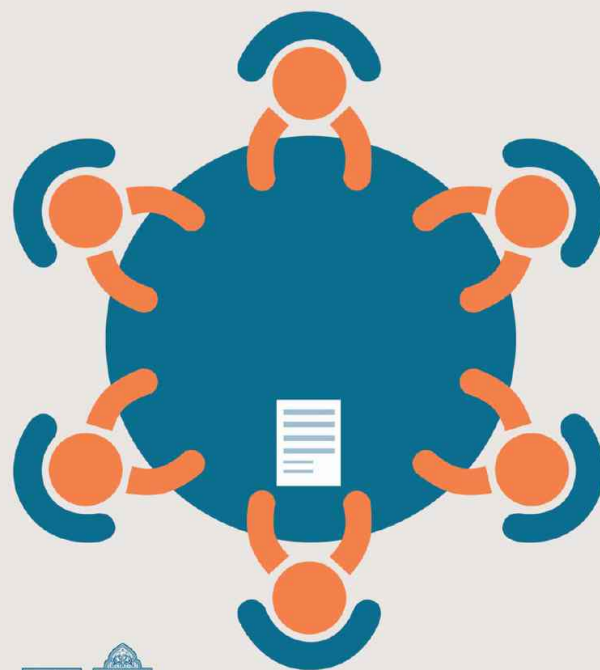
تهای سیستان و بلوچستان: طرز تهیه، عنوان، آمار، آمار کل، میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری، معاونت مطالعات تخصصی کاو
تلفن: ۰۵۴۴۲۲۵۳۰۲، داخلی: ۳۰۹، سردبیر: ۰۵۴۴۲۲۵۳۰۲، پست الکترونیک: kavmagazineinfo@gmail.com

گالری موزهی جنوب شرق

از کلیه هنرمندان رشته‌های هنرهای تجسمی دعوت می‌شود در صورت تمایل به پربایی نمایشگاه نقاشی، مجسمه‌سازی، ویدیو آرت، پرفورمنس، اینستالیشن، خوشنویسی، عکاسی، مولتی‌مدیا، اسناد و کتب خطی، لوح‌های ثبتی، نگارگری و کلیه شیوه‌های هنرهای زیبا و آثار میراث کهن، به موزهی جنوب شرق، واحد انتشارات و تبلیغات مراجعه نموده و یا با شماره تلفن‌های زیر تماس حاصل نمایند



تلفن‌های تماس:
۰۹۳۹۴۴۹۸۷۱۴ - ۰۵۴۳۳۲۵۳۰۲ (داخلی ۳۰۹ و ۲۷۵)
برپایی نمایشگاه در گالری موزهی جنوب شرق رایگان است.



شرکت در سلسله نشست‌های تخصصی

معاونت پژوهشی اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان سیستان و بلوچستان در نظر دارد سلسله نشست‌های تخصصی با موضوعات مختلف کاری از جمله: اقتصاد هنر، کارآفرینی و اشتغال گردشگری، اشتغال پایدار در صنایع دستی، ادبیات فولکلور، گردشگری ارزان قیمت، اسطوره کاوی و... را برگزار نماید. علاقمندان به شرکت در نشست‌ها می‌توانند با معاونت پژوهشی تماس بگیرند. همچنین پیشنهادهای شما در زمینه معرفی سخنران و موضوعات مختلف مورد علاقه‌تان، در نشست‌های بعدی لحاظ خواهد شد.

سال ۱۳۹۶

سیستان و بلوچستان

مقصد گردشگری ایرانیان

